

صاحب روزگار است: او را فرموده اند

وقف کا بیان ۲۱۵۰۰۰ روپی  
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی  
مرہٹہ سبزواری مرحوم الحرام ۱۲۰۵ھ

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

1382 / 12 / 2 f

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب — فوائد البهية (فوائد البهية) —

مصنف سید علی خان مدنی

مؤلف

خطی

حار

خ ۱۷ سور

سال ~~۱۳۴۲~~ تحریر ۱۳۴۲ - ق عدد اوراق ۱۱۸

جزء کتب  
شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۴۲۶۵ شماره قبض

واقف سید محمد باقر سبزواری ناریخ وقف محرم ۱۴۰۵

طول ۲۶ سم عرض ۱۶ سم شماره صفحات ۱۱۰۵

28.

[illegible]

ملوك هذا الملوك  
ملوك ملوك الملوك  
وانا الجاني من هذه  
معه شعبة العبد

از این خط بخط الوالدین  
له صحت و یقین  
کتابخانه

الحمد لله الذي  
جعلنا من خلقه  
والمؤمنين

توابع ابن خلدون من اصناف  
القواعد  
الشمسية  
١٠٤

رصف صوفی از خود در کتب  
 و کتب دیگر  
 و کتب دیگر  
 و کتب دیگر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

لا غايه الا ما  
 شخصي كما تراه

عنه من الزكوان اطلعت من جبهه  
من الزكوان بين يدي من جبهه

فدایا منزه عن رتب و درج  
و فی آن منزلت کبریا

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the list or a separate entry, with some numbers and names visible.

[illegible]

طبع در سال ۱۲۸۵  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۵ بهمن  
 در ماه ۱۲۸۵  
 در سال ۱۲۸۵

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

*[Faint handwritten text in Persian script]*

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

[illegible]











[illegible]

7

کلیفخانہ سید عثمان مدظلہ



*[Faint, mostly illegible handwritten text in Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]*

*[Faint handwritten text in Persian script.]*



*[Faint, mostly illegible handwritten text in Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]*

*[Vertical handwritten text in Persian script, possibly a marginal note or a section header.]*



اتفقوا على ما كان آراء من دفع  
 علم الخوارج من يد مدنيته على ما كان آراء من دفع  
 في الدعة من يد مدنيته على ما كان آراء من دفع  
 يعقوب بن يحيى بن الجليلي في قوله تعالى قل  
 قال في دفعه على ما كان آراء من دفع  
 هذا كما نارا ان ان اضيق على ما كان آراء من دفع  
 نزلت الآية في حقيقته بما لم يسمع من كلام الله تعالى  
 مع ما يري في الالفاظ في قوله تعالى قل  
 نزلت الآية في حقيقته بما لم يسمع من كلام الله تعالى  
 منها قال في حقيقته بما لم يسمع من كلام الله تعالى  
 لقد نزلت الآية في حقيقته بما لم يسمع من كلام الله تعالى  
 بعد الله وما يكسر على ما كان آراء من دفع  
 يعني في حقيقته بما لم يسمع من كلام الله تعالى  
 والكل في كل الشئ في حقيقته بما لم يسمع من كلام الله تعالى

والتبرع بالانكسار الترتيبات



هذا كتاب القواعد البهية في شرح القواعد الضمنية اعني  
سيد علي خان بسم الله الرحمن الرحيم صغيرها الكبير  
مخرجها من الغلج حروفه الامان وبابك مور وكل كوال ومصدر كل نزال لا يفر بلهية  
من انظر والهيك ملك ولا يقطض منك من استطر سحابك فكل اسماء الملكة والذات الملك  
غالبت عن ذوات الصفات وتروفت عن صفات السماء لكونها قاض بارادته قبل ان تقول  
وملك فاند من قبل بالقبول مضاع في ذلك ومضاع في فاعلك ثم كلك  
صدنا وعدلا وعت رحمتك لولا فضلنا لولا الحسن لولا وجلنا لولا اهل وجونا في  
وبعد اعاننا القاهرة بمتصفك من غير جار وجرا جعل رفع النظر عن غيرك نصب  
على العلم المقدر والاعلم المقدر عذرم اعانكم الاملاك المخصوص بالمدح لولا المنة السعفاء  
على مغفلة الخطوب محمد خير نادر الجبر متدرب والرمعصومين وزينة الطيبين مانعا  
علاوة على الامور السعيدة المعقولة على من مضى الامور في غير دار معضل الامور عن المعالي والادوار من مثل  
علاوة على الامور السعيدة المعقولة على من مضى الامور في غير دار معضل الامور عن المعالي والادوار من مثل  
الحاصل فذرة المحققين بها الملة والدين محمد العامل عامل الله وليا باطلفه الحق السميع بالقواعد العبدية  
والقواعد التي انقضت في غير كرام الله من انقضاء الحق في كرام الله

[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and a dark, irregular vertical stain running down the center, possibly from water damage or binding material. The left edge is slightly irregular, suggesting the binding of the book.

بالحذف المثلثة اولا الاول الفعل والثاني الاسم والاخر حرف الكلام لفظ مفيد لفظا  
تامة بحيث يصح السكون عليه بالاسناد فخرج نحو غلام زيد وصار به لعدم العادة وهو لفظه  
على الاسناد فيوقف على مسند اليه ولا يصح له الا الاسم وكذا لا يعلق الكلام ولا يحصل الا في  
اسميت احدها مسند الى الاخر كزيد قائم واضار به ومعز به والزيدان وهما بهات العيون وان نفوسها  
والا اربع موصولة وجزم بكونها موصولة على ان يكون لها صلة بالجزء الثاني من الاسناد وهو قوله تعالى  
فجزم افعلا واسم موصولة بده كقام او قتل زيد فصار بالابتداء كزيد قائم ولا يحصل من فعلين او فعل  
وهو لعدم المسند اليه ولا من حرف واسم لعدم المسند اليه ان جعل الاسم مسندا او عدم المسند  
جعل الاسم مسندا اليه لا مخرجه عن لفظها ايضا مع الاسم المعروف كله معناه مستقل بالوقوف  
منها بلا ضم وصفه غير مفرق في الوضع بالاحذف المثلثة الماض والحال والاستقبال فخرج  
الحرف بقية الاستقلال والفعل بعد اكثر من واحد من الاسم الفعل بالوضع كانه مجاز فخرج  
الفعل بفعل اليه عن المصدر كصبر وهي ما واما المنقول عن الجواز والمجرور كعليك واما ما  
منه من وضعه بالاسم او كالكلمة واما نحو الصبح والنفس فهو وان كان مفترقا بالزمان لكنه لا يفترقا  
واحد هاهنا من حيث انه احدهما داخل بقية المثلثة والمجتهبة للمعبر في التعريفات ونحو كاسم مجز  
في نحو بالبحر سواء كان باحرف او بالاضافة والكلام الى التعريف والتدوير وهو يؤول سائلا  
وهو لفظه غير مكتوب بل على معنى الاسم في الاعراب ليسه شوي التمكن والوقوف على اجماعه  
وليسه شوي التمكن واختلف عن محذوف من حرف اصل الجواز فصار جوا عند بسبب اوصاف اليه  
بجمله وليس شوي العوض وايضا بالتحصيلات من الاعراب في نحو سليمان وليس شوي المقابلة  
وله انشوي الترخيم وهو ما بالوقوف وهو هو الغافية بلا حرف في الاطلاق للفرق ان تركه فلا يختص  
بالفعل اسم كالمثلثة المسند اليه او كالمثلثة المسند اليه او كالمثلثة المسند اليه او كالمثلثة المسند اليه



Handwritten marginal notes at the top of the left page, including the number 9.

**قوله** الشك في صحة مصدره...  
هذا هو الأصل مصدره...  
قوله الشك في صحة مصدره...  
هذا هو الأصل مصدره...  
قوله الشك في صحة مصدره...  
هذا هو الأصل مصدره...

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page.

Handwritten marginal notes at the top of the right page.

بالاسم...  
قوله الشك في صحة مصدره...  
هذا هو الأصل مصدره...  
قوله الشك في صحة مصدره...  
هذا هو الأصل مصدره...

Handwritten marginal notes at the bottom of the right page.



هذا هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار والاعتبار هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار

**الاول** من المعارف العلم هو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار والاعتبار هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار

هذا هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار والاعتبار هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار

هذا هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار والاعتبار هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار

**العلم** هو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار والاعتبار هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار

هذا هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار والاعتبار هو العلم وهو وضع لشيء لا يتناول غيره فيجوز بالعلم في الحقيقة والاعتبار



[illegible]

والنكارة الباقية خبر الفاعل المتكلم كقمت بفتح الناء والخطاطبة كقمت بفتح الراء والخطاطبة كقمت بفتح الراء  
 او بفتح زيمان مستقبل كبير الباء او بفتح ما او بفتح هاء حال المتكلم ضعاف ضارع بكسر الراء وهو مشرك  
 بينهما في المشهور وقبل فتيحة او بفتح و بفتح الضارع بالسين وسوف الموضوعين للتخلص الاستنباط  
 ولم واخواتها واحدى الزوائد اللاحقة هي حرف انبت كى فحرة للمتكلم صلة ونون التثنية مع غيره وياء الفاعل  
 والغائب وفاء الخطاطبة والغائبة او بفتح زيمان لا فقط وضعافا فخرج اخواه وقبل الامومعقون بالمسقية  
 فقط وهو الحق لا يوضع الطلب حادث في الحال متعلق بايقاع الخطاطبة المطلوب في الاستقبال وهو الحدث  
 الموضوع لمراد الطلب من خبره كالاحياء او خبره ويعرف الامومعقون بغيره بفتح المعجمة منه بفسر وهو طلب  
 ايقاع الفعل لكن لا بد في الامر مع ذلك من قبوله كاعتدلى التاكيد للتفصيل والخفيفة لتلوم بقبل احداها  
 لم يكن فعل اعرافا فهم منصرف معن الروكان اسم فعل كثر الاء بمعنى ازل بصرة الماضي مبتدئ لان الاصل في  
 الفعل البناء وبنى على الحركة لمشاكلة المضارع بوقوع ما خبره صفة صلة وشراها وجزاو على الفتح  
 لا تخف الحركات الا اذا كان اخره الفاعل لا يخرج بينه على السكون لعدم تحريك الهمزة بقاء الفاعل كى وغزا  
 وفانا للتضاريف في شمع بضم زيمان لا يخرج بفتح الراء لا يخرج بفتح الراء لا يخرج بفتح الراء لا يخرج بفتح الراء  
 رفع اى من رفع متحرك كضرب مثلثة الناء وضرب وضربا فيسبح على السكون كراهة توالي اربع حركاتها هو  
 بمنزلة كلمة واحدة فان الفاعل لشد انصا لى الفعل لفظا ومعنى كان مجزئ ولذا لم يكن مع القيمة للنصب  
 كضربا كضربا مفعول له كى بضم زيمان وضربا وضربا بضم زيمان وضربا بضم زيمان وضربا بضم زيمان وضربا بضم زيمان  
 وغزا والفعل المضارع معرب لمشاكلة لاسم الفاعل لفظا في علو الحروف والحركات والسكنات ونزولها  
 ولو قوع محله صفة صلة وضربا كى اذا اتصل بغيره بجماعة انا كى بفتح السين على السكون ليثباته



















[illegible]

عاطا والى الامم  
الاعطى الامم  
وذكره ابن

عاطا والى الامم  
الاعطى الامم  
وذكره ابن















عن المبتدأ والذين يقولون حاجت اعلام الحديث الاجزاء في المبتدأ العارض الاخبار وعلمه على البرهنة  
عن مبتدأ في كلام الباء فان كانت الصفة واقعة لم يمتص نحو انما ان الذين انما مؤن الزبدون فهي  
خير مقدم والاسم الظاهر مبتدأ لان على الفاعل مستتر في الصفة عايد على المبتدأ التقدير مرتبة الاعلى  
لغة الخلف البرهان فان طابقت الصفة الواقعة مبتدأ في الاخبار اسما مفردا مفعولا نحو انما زيد فغير مبتدأ  
احدها كونه مبتدأ وكونها خبرا مقبلة ما يتبعه الاستفهام او التثنية المصدري وثانيها كونهما مبتدأ  
وكونه مفعولا بها سادسة الخبر كما مفعول زيدا مفعول ثان للامس المجزئ للتحقيق واما الثاني فليشعر ان  
خير لكم وماتام الزبدان انما الزبدان او زيد مفعول مفعول ثان للامس المجزئ للتحقيق او انما انما  
او مفعول ثان مفعول زيدا الصفة المطابقة ومثل هذه الاستفهام وما التثنية فيها موكف في راي  
وايانا كم من اسما الاستفهام وهل من مفعولان ولا من مفعول في التثنية في اشارة قد يسم بذلك المثلث الاثنية  
المواضع حذو الخبر جوبا اذا التزم في محله ما يبدل عليه ويقوم مقامه وتبدل المبتدأ بدون الخبر وذلك  
في مواضع منها نحو بل وضعت بالفتح على الفعل معداى كل بل مفعول وضعت فان الواجب مع فهي  
والاعلى الخبر المزدوج في الخبر والمقارن قائم مقامه ومنها نحو خبري زيد انما خبري مبتدأ مضاف الى  
ناعله زيد المفعول قائما حال عن ناعله المفعول ان ثلث ثلثي ثلث الامم هو المبرمج الذي خبري زيد  
حاصل ارجل قائما وانما قائم مقامه والاعلى لانها بمنزلة المفعول في الحصول ويخبر عن المفعول  
العامة ومنها نحو اكثر من التوبع ملونناى حاصل جالكون ملوننا ومثله اخطبوا بكون الامر قائما انكل  
ما مصل مرتبة والتقدير اخطبوا بكون الامر حاصل جالكون قائما وليندر الخطبة المكونة بحجاجة الامر ما تارة  
فما القيام اخطب من نفسه فبمعنى من الاحوال وكل اذا كان الحال جالكا في الحديث او ما يكون المبتدأ

[illegible]

بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِالرَّفْعِ  
إِذَا هُوَ الرَّجِيمُ ع



احدهما كونه مبدئاً وكونه خاتماً بمتابعة الاستفهام ان التقى المصدرين وثانها كونها  
وكونه فرعاً بها سواء صدق الخبر بغيرها فقامت امثال الاسم المجرى للتحقيق واما الثالث فبغيرها  
خبركم وما قام الزيدان او تمام الزيدان او زيد ما مضى وما مضى من اجلان للصفة المذكورة او تمام او  
الله المطابقة لوصافه الاستفهام وما النافية بنما تركب في

[illegible]

على حال القيام اعطيت من نفسه بغير من الأحوال وللا اذ كان حال جبره في عذاب وبعين العبد

[illegible]

فولمر لا فوم وليم

وبالذكان الجزع الاصل

میم بارغ ای هو <sup>ای</sup> اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بالرفع  
ای هو الرجیم <sup>ع</sup>

يقع العدل عنها

معانيها من القرآن

و بحره و بیلون  
و بحره و بیلون

إِنَّمَا لِلَّهِ

الحياة وشجرة سرائر

الحقّ والاشرف قوم

حصان والذئب

زمنه: ۱۰۰

والتاريخ في الإسماء

الدعاء الموعود

يمان والمكانة المشهورة

من زده فعل می ببرد حرف نه نشانه خبری است و صواب و معمر و تابه و بدن و این پنج کلمه را با هم جمع می کنند

١٨  
بجواب عن سؤال من سأل عن الفرق بين الجود والسخاء  
فالجود هو الإحسان إلى الناس في كل شيء  
والسخاء هو الإحسان في المال فقط  
والجود هو الإحسان في كل شيء  
والسخاء هو الإحسان في المال فقط

۱- در این کتاب که در این کتاب  
 ۲- در این کتاب که در این کتاب  
 ۳- در این کتاب که در این کتاب  
 ۴- در این کتاب که در این کتاب  
 ۵- در این کتاب که در این کتاب  
 ۶- در این کتاب که در این کتاب  
 ۷- در این کتاب که در این کتاب  
 ۸- در این کتاب که در این کتاب  
 ۹- در این کتاب که در این کتاب  
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب











انما كانا مع اثنين نحو الله ربنا او ثلثين صالحين للبند او نحو افضل من افضل منك او كان الجزع لا كزبد  
 قام انما هو اربعة البس بالخبر في الاولين وبالفعل على الآخر فلو كان الخبر نكرة من صالحة لا ابتداء نحو خرب  
 جاز فقله لامن من اللبس **فصل** قد دخل على البند والخبر افعال وعروض فعمل بها فعمل البند اسما  
 لها والخبر خبرها وبسبب هذه التواريخ لفسها حكم البند وغيره وهو خمسة انواع وهو التواريخ ما يجعلها  
 مفعولين كفعال القلوب وذكرها المفعول في حقيقة الافعال لو سلسل في انواع وانقص هناك الحروف والام  
 الافعال التواريخ كلها على حقيقة الافعال كان اولها لان الجمع عنها هناك بالذات وهذا النوع الا  
**الاول** الافعال الناقصة سميت ناقصة لانها لا تستقل بمرورها الا ما تاما فاجلها هو قيل  
 لانها لا تدل على الحد وهو مودور والشهور المنقطة على عدة منها كما في الجمع الهمع ثلثة عشر فلما كان يشتر  
 خبرها لاسمها ما فيها مستمر او منقطعا نحو كان امره عيلا وكان زيد جاهلا لنعلم وقد زيد للتاكيد  
 منقطع اعني الحد كخبر الامر كان لا يتوهم انما اخبار عن الحال والابد لا تستند في اسمها ولا خبر او خبرها  
 حوز الجوز كقول كرامة ينادي بكوشا في من اسب على كان المسومة العواكها لانها لا تستند في الحد المستند  
 عن الفعلية وصا لا تنقل اسمها الى خبر كصار زيد عالما بالخبر خلا واجب واسم واضع كخبر الجزع لاسم في  
 الجمع والمساء والتخي والخبر الفاعل بها اسما والخبر والظهور المشوق في السير والخبر والظهور والظهور المشوق في  
 للاسم نهار اوله لا يتقبل ويختص هذه الخمسة بمعنى صا ومضى عن الافعال المفهومة من موادها نحو فاجتنب  
 اخوانا نزل وجهه صورا وليس ليخبر عن الاسم في الحال عند الاكثر مطلقا عند يمين يد مع الابد ليس بين  
 القولين بان مع القرينة بحسبها فتكون الحال غير لها وهو ما عناه سيور ويدونها لالحال فطما لا اجاب  
 وهو لاد اكثر وعازال الشوب لاسم واما من اول زمان انصافه نحو ما زال زيد اجبر ومصاره وقال

لا يزيد ولا ينزل وما يربح وما انقل وما يفتي بغير ما زال وبشرط في هذه الاربعة تقدم بغير خبر او صا  
 ولو بغيرها او نحو نحو لا زال زيد عالما لا ينزل الا لاولين ذبح عليه عاكفين وقوله لا زال عنها لا يجوز عاكف  
 القطر وبعضهم للمزبها ما و في عام بمعناها وشروطها قال مضارع ما يربح ويوم وتكونان تامتين  
 بمعنى فتره وحاول ومضارع وامح يوم ومما لم يثبت حكم الجملة السابقة عليه مدة تشريره لاسمه  
 فلا يقع الابد كلام تام ومما مصلته في ظرفية تشارك في زمان مضاعف المصدر فعملها كعم ما ورتا  
 اي ملة دوام قيام او غير ظرفية نحو عيت مائة مائة من دوا احسانك لامن مدبره على اي عمل هذه  
 الافعال وضع الاسم ونصب الخبر عند البند على اسميها خبرتها والكيفية نحو افعال الاول على خبرها  
 بالابتداء انفسا الثاني بالمحالة والخبر الاول وقد تعان بعد كان يا خا لاسم خبر الثاني وكون  
 الجملة خبرا وليس كان الثاني نحو كان زيد قائما ويجوز في الكل الى كل هذه الافعال في وسط الخبر او خبرها  
 وبين الاسم مع الامن من اللبس كقولتم كان حقا علينا انظر المؤمنين وشهد بشوقه الفخاء ومنه  
 قوم في ليس واب معطوف في مادام فان خيفة لالتباس بعينها خبر الخبر لالتقاء الكسرة عند تصديقه ويجوز في  
 هذه الافعال الست الخمسة الاخر المبدية بما نقدها في الخبر عليها خلا من الخبر في ليس ولما انقطع في الخبر  
 لمنع ماء المصدر في الوصول للمزيد في الاخر والمثانية في البس في من تقدم معقول الصلة والمنع على ما  
 ويجوز في ما عدا الفتح وليس في الاخر في العشرة الباقية ان تكون تامرة بغيرها مستقيمة عن الخبر او كان  
 حصل صا وانقل واصبح واعسى وافعل في الصياح والمساء والتخي وظل وطال وقام ليدل ما يربح لم  
 يذهب ما انقل ما انقل ما وادام ما بقى لقرينة ما وامت السهو والابتداء ما بقى ما بقى في  
 اي من مواد هذه الافعال فلا كان ام اسم اشتقا منها كالاصنام غير كالمصدر بغير عملها نحو كزبد جاز

في خبره بغيره اتفق انما كان في زمانه انما كان في زمانه انما كان في زمانه  
 في خبره بغيره اتفق انما كان في زمانه انما كان في زمانه انما كان في زمانه  
 في خبره بغيره اتفق انما كان في زمانه انما كان في زمانه انما كان في زمانه  
 في خبره بغيره اتفق انما كان في زمانه انما كان في زمانه انما كان في زمانه



واما على ان في زمان عارفي قد تم على تعدد الزمان الى ايام قياتي  
 هذه التي تلي عن غير اعتدائهم وكون كل واحد من الزمان اوقات  
 فكل واحد من هذه اوقات من زمانه الى زمانه فيكون في كل واحد من  
 هذه اوقات من زمانه الى زمانه فيكون في كل واحد من  
 هذه اوقات من زمانه الى زمانه فيكون في كل واحد من

و قد فعل السبع كون ما قبله هو الالف المحمودة والالف المقصاة ما بال اسم  
 فاعلموا ان الالف في قوله تعالى فاعلموا ان الالف المقصاة ما بال اسم  
 فاعلموا ان الالف في قوله تعالى فاعلموا ان الالف المقصاة ما بال اسم



کتابخانه قومیہ پاکستان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

منجبل اور علی غرض متوقع غولایت الشہاب بعد درہنگہ مستقبل غسٹہ لایہ لایہ لعل الزقاع علی وجہ اور احوال و احوال

چپے از شبی ہما عکس کل کان بضال اسم ز رخ الخیر را بقدیم احدی ہما علیہا مطلقا و کلام غرہ لفظ ہما

علا ولا يجزها على اسمها ان تقدم المرفوع وطبقة الفعل وعلم الاصل وهي لاقول الاعلم الفرعي للفرع

كما ترى اذا كان الجزف لنا او شبهه ارجا لم يجر من راءه فاما ما لا توسع في غيرها فيبقد الحزم

م. ان ايم الله اراو عنكم يد اوج ما انا كما في الاسم لام الابتداء في الله فوالله لا اله الا الله لا اله الا الله

بقرآن و حدیث و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره

[illegible]

لا اذ كان في حذرهما مفر زائد عن الحد سمع الله لان قد غلبت الشرب من نوع الدنيا طبعهم والآن انما

خزي الله لهم الغالبون فان الاغنياء النبيله لم يزدوا بحققها والراغبين الحاذق منكم هموا وكنتم على العمل

فلا تخفوا بالهمم خوفاً زائداً وإنما فامروا بغيره فيجد أن الكسوة بالاتفاق والقبول منكم عند بعضكم البعض

عامة ما الثانية والآيات المحصورة يقال انما ضربت بكواي ما ضربت بكواي التكرار والمصلحة ان كل محل

آن ومنعوا بها الوقعها منع مفر وكسبتا الزنا ناعلا ومفعول فتح فخرتها الماتوا الأجل المصدا عملها

معهم لهذا كنت في هذا الفزعان فان الامران الحلالين بينهما من في الفزع وعلموا علم عار ان اول

[illegible]

**الحمد لله رب العالمين**

[illegible]

الذوات مجردة عن قبيل الجنس لا يصادفها مجردة عن اعقاد الذات اذ افاضل الجبريد عن ذواتها

كقولهم ذلك بان الله هو الخالق وما انتم منطوقون اما بعبارة ما ذكرنا كعبية فطردوا ذلك حتى والثاني

ما يوجب كرمهم فلا امتناع لحلول المصدر على بروتينهم بحكمتها للقول نحو قال الله تعالى في القرآن ثم

لَوْ سَعَىٰهِمْ  
أَرْطَابِينَ

7

قام او متصله انما انزلناه في ليلة القدر او صلة او صفة او ضم الاسم عين كقوله واتقوا من يكون

فان مفاخر التوب بالعبد رجا، بل ان الله يعلمهم زبدا من علمهم او ما لا تقدمون انك تظف كراهم

او جواب القسم كقولهم والقرآن الحكيم انك على المسكين او مضافا اليه ما لا يضاف اليه المفرد لان

المضطر ومع له باحكم المخرج مجلس اذا انك جالس اياكون جهر ذلك ثم نحو وانك تعلم انك لمسه ولو والثا

ما به زلف الامام بن بقية عن ابي عبد الله ومقالات في اول قولنا ان الله الملقى على مصر ربه

[illegible]

القول في تفسير قوله تعالى: ﴿وَلَا تَقْرَأُ لَهُمْ أَهْلًا﴾

جسنى فافىء على انما وبعصل هو مبند حله خبر ولسرى الحاكبة ثم المشهور ان

المقصود كله مستفاد بالوضع وقال بغيره في فرع المكسورة وهو مختار فمحققان فالفتح عند الم

اعقب الكثر لو بدو مقصده فابشر الاعراب عتمة سماءه يهينون بعض القوم على ذلك المنقضى وبالمجمل

لا شيء من مشايخ العرب فمروا وبقضيه بعد علمه وان خلفه حقيقه والغرض من نفاذ باي

خونازل عامل اعراب عرب و دانشه ان بقول اندك عالم بالکسر فاجبت بعامل ففتح كعين اندك و ابانك

عالم نافع انزل العالم ثم قدر في القرآن دلت على ضررها الا استدلال بطا قاضي العالم فلكس لا نقلا

تأملوا هذه الآية المشرقة فتقولوا : إن الله تعالى هو الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى اَمَامِنَا اَبِي عَبْدِ اللهِ الشُّجَاعِ الْفَخْرِيِّ الْقَادِمِ الْبَرَكَةِ وَفَوْزِهِ الْكَامِلَ وَالْخَالِدِ

ان احوال بقدم كالماء اصله سلسله من عروق اجماع الانبياء ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم

اللام الى الجزر بفصل الاسم بينهما في باب اقصاء في الاصل وغير مصدر في اللفظ او نحوهما بين

[illegible][illegible]



بهم ونما قبل وهو القياس في الحرفين اخص بالاسم كحرف الجواو بالفضل الواحد وجواز مراد الحق العلم انهما

مهمامضاناوالبشیرابنعلیهایمرا از

جبل الاناجل من الارامله وثلاثين عند الاناجل



كان ينصبه قبل وقوعه لا عليه فيبقى على الفتح مفردا او جمعا مطلقا نحو لا رجل او رجال واهوا واصاجد  
وعلى الباء مشددة او جمعا سالما كذا نحو لا رجلين في الدار وعضان ولا مسلمين حاضرين وعلى الكسر جمعا سالما  
مؤنثا بالفتحة في المشهور وقبل معرف قبل على الفتح بدونه ولا بشرط في الاسم لا تنكبه لكونه صفات للغير  
لكن تنكبه منقبة فحصل فصي الجنس ويجب تكرار الباء في الاخير غير منكر في كل مكان اسم ما من تنكر  
نحو لا رجلين لا مستبعد ولا الباء في الاصل او مثله ولا بشرط الباء بشرط ان لا يفتقر الى اتصالها فان اتصل بغير مفصل  
لضعفها فان عرفت الاسم لفظا ومفصلا عن غيرها عرفت مفصلا لفظا لا جوبا برفع ما بعدهما بالابتداء  
والجربة كذا في غير الضعفي بالانتماء الى التلخيص نحو لا رجل في الدار ولا مع عدم التاويل بالنكبة واللفظ  
لا في الدار بل في الدار والامارة ولم يذكر مثالا للفرق في الفصل لسهولة الوصول باخذ الامع لفواصل من المثال الثاني واسما  
من الاول نحو لا في الدار ولا مع عدم التاويل ويجوز انهما هما مع شرط التاويل الباء في غير تكرارها الباء  
خلافا لبعض في الارشاد شرط تختم عليها ان لا تنكر ولا تجاز النفاذ وانما هما وان براد بها نحو في التلخيص  
العام والام لا تفعل الاعمال ليس في التلخيص فرفع ما عليها بالابتداء وعلى ما يحتمل التلخيص العام ان يفي الوحد وفي  
الوصف وان يلبس اسمها لانه لا تفعل مفصولا في المثالين ان لا يرفع من عامل ومعمل ليجب بل ان زاد  
وان لا تدل على معرفة في المثالين **الحصر** لان في نحو لا رجل ولا في الاشارة ما ذكره في قوله لا على منكرين محسلا  
او **الاول** فيهما على الاصل لا التلخيص الجنس في الموضعين والتكرار اسمها بالياء على الفتح فيقبل خبرين  
فالعطف بين الجملتين او خبر واحد بالام جملته واحد والعطف فيكون على مثل والزم نون وعاملين  
عليه لا في المثالين ما كذا **السادس** رفعها بالابتداء باعمال اجزاء او على الاعمال الاعمال كالمسلمين  
فلو فوعان اسمان مجزئان خبرين فان دفعت احدهما بالابتداء والاخر بلا العامل كالمسلمين فيكون تعدد

**الجزء الثالث** في الاول بالاسمية وجعل الاولى نافية للجنس ورفع الثاني بحمل الثاني وهو محمول او ازيد  
للتوكيد والرفع ح بالعطف على الاول باعتبار الحال وهو الابتداء فيقبل خبران في المشهور واصل عند  
سبويه او باعمال الا الثانية كالمسلمين فيقبل خبرين موضع الاول ونحو المثالين **الرابع** عكس الثاني  
في الثاني على الاصل ورفع الاول على اعمال الا الاولى كالمسلمين فيقبل خبران وعلى الثاني  
نالا في ابتداء وفي الخبرين **الخامس** في الاول بالاول وفي الثاني بزيادة الثانية بالعطف على  
الاول حمل على لفظه ويجوز نقلة خبر واحد كان مفصلا القياس الحمل على افعال الجاهل دون بناء اللفظ  
كما هو قياس فاع سائر المتبنيات لكن في قولنا المشابهة هذا الفتح البناء في المتبنيات القياس على الجاهل  
في اسم لا ليس مضطرا كذا في الخبرين بالجاريت بعد ذلك لا في قولنا الامر بالامر كالمعامل ولا اعتبر في خارج  
المشابهة المتبنيات لفظا كما بان في **الخامس** من التواضع افعال المقاربة وهي ما وضعت لتدل على  
اعتقاد المتكلم بترتيب خبرها لاسمها وانما ان براد وانظر الى الشروع الاسم في الخبرين وهي كذا في رفع  
الراء وكسرهما وادشك وهذه الثلاثة لا تفرق في حصولها في الواقع وعكس الخبرين لهما في ما يحصل  
وانشاد طوق بفتح الفاء وكسرهما في خبرين للاسم للشروع فيه اي فروع الاسم في الخبرين طوق بفتح الفاء  
فلا يجوز وما لم يفرق في هذه الاعمال على ان كان رفع الاسم ونصب الخبر ونصبها بالياء في جملة مفيدة  
بمعناه كسواء وكذا في خبرين وبارزها في الشعر فاصلة مفيدة كقولنا تات الخيم وما كذا انبا وكذا  
فان فتها وهي نصير وقولنا اكثر في البذر لعلها انما لاكثر من ان يصبها ما وثا بالاول في قولنا ما كذا  
اكون انبا وعبث ان اكون صاعا كما في قولنا ثم نطفو صبا اي يصب صبا ويغلب المضارع للمصدر  
في خبر الاولين كذا وكذا خبر واحد عن ان التامية المصدر بفتح قولنا ثم وما كذا ولفعلون وقولنا انبا



[illegible]

اشتد من الغريبان ان له اذنته فمعه اثبت فاذ قبل  
 كما يفعل فمعه لم يفعل واذ اقبل لم يكمل فعله فمعه لم يفعل  
 وليس الاذني وان كان لا يقننك قوله وان النفس ان  
 تفيض عليه منزه عن مشروطه بغيره وليس انما هو الاذ  
 يفعلون واصل في ذلك انما هو الشرح والقول ان حكمها  
 لم يبارك في الغريبان في الغريبان انما

نظمها مر



الفعل رب ضمير على له اللزوم اى الذى فعل بالفعل وهو الفصل الرابع على كنه الكلام وعلى السند  
والسند اليه يشمل جميع المنصوبات ووجه غير المحذور بقوله الواقع عليه الفعل او شبهه فالمراد من الفعل الا  
الاصطلاحى الذى كلفوا الالفيه ومعنى وقوعه عليه فلعله رب بال واسطه وقوعه كضرب رب بال وهو ضارب بكى  
وكهش ضرباياه والما للجر وقوعه رب بفعل رب بال واسطه والاعلام هنا فيها رب منصوب بال الخبر فلم يدخل في اللزوم  
غور رب في عاينه رب بغير رب بال لانه مبتدئ ليس ضله وان كان مفعولا بمفعول بال اجماع فيه في المفعول رب فاعرف  
عنه اى عن الفعل لا مفعول وعن فاعله رب فصله والفاعل عنه الاعم موصلا بفاعله كما ياتي وقد تقدم الفعل رب  
على ضله جواز الافادة المصرفة للفعل رب بال بغير رب بال لا غير مطم الا الذى قلنا في الخطاب لانه للضرورة وصل ارفع  
رب بال وتوعد رب بال ما والاى قصر خفيف وما بعد اضافى قبلها ان افادوا الوعيتا وجوب اللزوم على فعل رب به  
الفعل وكما ساء الاستفهام والشرط وما انضبط لهما نحو من رب بغير غلام من لعبت ومن ناعى ارفع وجر من نزع  
انهم ويجوز عامله جواز القرينة حصول معناه كقولك رب بال ان اراضى او اطع اى ارضى او اطع وجر المالك  
رواه اى وليت حديثك من قطع كلامه اى كرهه كذا من ساء ظله لال طالبه اى اريد او بغيره سؤال كونه رب بال  
قال من رب بال بغير رب بال ذلك كقولك رب بال رب بال الذى قال ما لي بك لا تزول من رجلي اى وليت اذنى ورتوك  
لان رب بال الذى على اكرم بكونه جواز التحديد وهو التقيد من يكون نحو رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال  
من ان نلهم ولى اتوا واحدا والاعراض هو الذي غيب في مجيب نحو اناك الى الزمر والصلح الى اهلها او  
اقها والنداء نحو فاني ابع عن احوالك اربان المنة كقولك رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال  
عن المفعول كانه للرب بيان وقوع اصل الفعل على اى مفعول وقع فيجوز ان رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال رب بال  
الآنهم نحو وانتهى به ويجب ان يعطى ويمنع اى يفعل هذه الافعال ومنه واسم على المفعول واسمها والمضما

[illegible][illegible]























[illegible]

المضافة المصدة  
للمعوية ٢٢

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



والمعروف في اللغة العربية...  
والله اعلم بالصواب...  
والله اعلم بالصواب...

والمعروف في اللغة العربية...  
والله اعلم بالصواب...  
والله اعلم بالصواب...

والمعروف في اللغة العربية...  
والله اعلم بالصواب...  
والله اعلم بالصواب...

والمعروف في اللغة العربية...  
والله اعلم بالصواب...  
والله اعلم بالصواب...

والمعروف في اللغة العربية...  
والله اعلم بالصواب...  
والله اعلم بالصواب...

والمعروف في اللغة العربية...  
والله اعلم بالصواب...  
والله اعلم بالصواب...



[illegible]

الشمع

[illegible]

طَرَفُهَا



وان قصدت ان يكون في المشتق ما هو من غير فعل او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
او لا الياس ولا فصل بينهما بل هو من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
لا من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
الشواخص **الترجيع الرابع** من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
بداية الصفة او الصفة او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
الى سابقه وكان سببه تقديره كما كان الامر في تقديره ما كان الامر في تقديره ما كان الامر في تقديره  
فان المشتق منه سابق فيكون ان كان في لفظه ان كان المشتق منه سابق فيكون ان كان المشتق منه سابق فيكون  
لفظ من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
فما لا اشتقاق شغب في غيرهم كما هو العلم بالاشتقاق في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
او لا زيد ان لم يكن منهم فاداه الاشتقاق لا اشتقاق في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
وسواء الكوفة في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
المشتق من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
فان اشتقاق العمل في المشتق او المشتق او المشتق او المشتق او المشتق او المشتق او المشتق  
والاشتقاق كما في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
وتدبر في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
فانما في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
الاشتقاق في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه

وإذا كان مشتقاً من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
بأنه لو كان مشتقاً من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
بأنه لو كان مشتقاً من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
بأنه لو كان مشتقاً من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
بأنه لو كان مشتقاً من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز

يتم رفع والمناصب لا عند الاشتقاق والمناصب ما به ترتب من المشتق لا عند الاشتقاق  
والأكثر الكلام موباهان كان المشتق مقسلاً فالصواب اتباعه بأبداء المشتق من على اللفظ بل بعض من كل  
عند العبرية وبالخطف عند الكوفية فالاعتدال عما طغى من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
منهم ومن يفعل ذلك في الاشتقاق بالرفع على اللفظ المشتق من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
الا انه بالرفع على عمل اسم لا بالرفع على الفعل او بالرفع على الفعل او بالرفع على الفعل او بالرفع على الفعل  
لا كما عند فعل الرفع بالابتداء وعلى القولين انما المنع على اللفظ اسم لا ان عمل اللفظ اسم لا ان عمل اللفظ اسم  
في المعرف لا المشتق في المشتق في المشتق في المشتق في المشتق في المشتق في المشتق في المشتق في المشتق في المشتق  
المشتق من كلام غيرهم في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
عن ما لا العلم الاحكام بالاشتقاق والاشتقاق في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
ووجهه سببه بان المشتق منه بقدر ما هو ما جاء به او مشتق من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
على ان السامع لم يسمعهم او يكون قسماً لاسمعه ان كان ذلك في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
والمشتق من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
مشتق من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
عند الصواب او قالين عن غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
وتدبر عن غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز او من غير حيز  
الفعل الاشتقاق في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه  
فانما في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه في لفظه في كتابه



[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible][illegible]

والنقص عليها السلام فان ثبت فهو المشرك فلا يقاس عليه ويعمل كونه هو هذا سماطاً من اعيانها او شبهه  
لا يبرأ ومضاهيها المحدث وليس بائنه خلقاً ولا شريكاً له في العلم والاعمال ولا النقص فلا يلقى بالاولى ولا الهما اجتماع  
الاولى في حقيقة فلا يلاقى باهلهما ونحوه من المعاني الخاطئة عن ادراك الحقيقة الا في حفظ الجلال فقال اياته خاصة لا  
الذوات والركائز كونه وقيل فيه التعظيم لا التعريف فقبل عن عن قوله عندنا ان اصله واليهش بائنه فلو عن الى  
الوصف والمزيد من العلم في شأنا يفيها في الكلام لا التعريف في جميع الصفات وبالله الذي هو اعلم بالحقبة قلبه

[illegible]







۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

T



















[illegible]

قلیل مرز

[illegible]

المركب وهو ما لا اسم له غير لفظين هما الميم او موصوفين اسمي او موصوفين اسمي  
بالسبب منها السبب حاصل منه فخرج المركب الفاضل والاسماء كعب الله وقاطع اشرافه فخرج  
ما هو ناقص فلهذا اذ كان اللفظان المركبان مختلفان في الثاني والثاني التثنية موصوفين باللفظ

قوله الحق في قوله عز وجل: "وَالْحَقُّ قَدَرَ الزَّكَاةِ الْمَالِيَّةِ"  
ومعناها الخفيف في الدلالة للمعاصرة، لأن الزكاة في قوله عز وجل: "وَالْحَقُّ قَدَرَ الزَّكَاةِ الْمَالِيَّةِ"  
لنعمته مع قوله عز وجل: "وَالْحَقُّ قَدَرَ الزَّكَاةِ الْمَالِيَّةِ"  
في العار والاحتياج فتمت بغيره نقل الزكاة في قوله عز وجل: "وَالْحَقُّ قَدَرَ الزَّكَاةِ الْمَالِيَّةِ"

على المراكزة اشغالها صالحة لا عيوب بالفتح النقل الترتيب بحسب عشرة اهل عصره وعشر من عصره المعاصرين  
حفيفة وهو ظاهر من غير حجب وبعبء وبشبابها وهو عشر شيخ الا في النقص ويجوز ان اسما بحقيقة  
كما في عشر وهو ليس منضمنا اليه وهو امر غير محققا فمنها من كان من امره ولا من عشره كعشر من عمره وهو  
اصل منقح في غير عشر فكان منضمنا اليه كما في النقص عشر ناسع عشر اثنى عشر وعشر وعشرين  
عشر وعشرون في النقص الاول منها مائة على المختار شبهه بالمضارع سقوط حرفين والثاني في النقص الحرفين  
كلها اامين فاضل الاول طرزا ونصا وجزا كما هو خلاف ذلك وفيه ركة تسمى المائة في الآية الاولى  
واعز الثاني في منصرفه فان كان علما للعلمية والترتيب كعلمك علما للبلدية بالشام ان لم يكن الثاني في الترتيب  
المثالي وهو امر استظهره الفعل المذكور في الآية الزائدة صلا المطابقة فينبغي ان تقرأ في قوله تعالى ان تضرعوا لله في











والأولين لا يحمل الترتيب وليست من حروف العطف أما المكسورة المشددة فلا  
للجهو رماً يأتي ولا ليس خلافاً للكوفية ولا أي المفسر خلافاً لبعض ولا إلا فلا تقوم  
منهم إلا نحش قال السخاوي والآهل حتى مكان أما وما المنى إذا جاءت كثيراً هل عطف  
بمعنى الواو مينا فان بليت جئت بكل خير أراد قولهم جاءت الآبغني أما بالكسر والتشديد  
مخوفاً أن سقط مخبر إلا فاسكت أي وأما أن نسكت وبمعنى غير فنكون صفة والمخبر  
بها وبين الاستثنائية مخيلاً على الفخر هم إذا انقلباً بالنصب على الاستثناء وبالرفع  
على الصفة أن الدارهم نام في الأخير ناقص بدار على القول وبمعنى الواو في قوله ثم  
يكون للناس عليكم حجة إلا الذين ظلموا أي والذين بمعنى والذين وفيه إقرار أن  
ذكرناها في الشرح وقد يعطف الفعل الجزى مطلقاً على اسم مثابله مع كاسم الفاعل المحدث  
كقوله ثم فالميزات جميعاً فاثرب به شفعاً صافاً يقبض أي الذي اعزب فاثرب ويصفق  
ويقبض فيمنع هذا طويل ويحي أي ليس طويل بمعنى الفعل فصف قول من جعل في  
حلقهم من نفس واحدة ثم جعل فيها زوجهما عطف على واحدة بمعنى توحدت وانفردت لأن  
واحدة للشبوت المحدث ثم يصح تقدير توحدت بقرينة واحدة وهو أبعد من نقل إلناها  
كما قيل ومنهم من أول الفعل بالاسم فقال أي بالمسيرات وأيضاً فيقع المثال عند مبتدأ  
يحي أي بما أو بالعكس أي يعطف على الفعل اسم مثابله كقوله أم يحي تدعي وأدعي أي حي  
ودعي ولا يعطف على المصدر قبل استغناء معي لانه ولا يحسن عطف على التمر المرفوع المتصل  
بأرنا كان أو مشتركاً لا تركب وعامله لفظاً وهو ظاهر ومعنى لا تركب أن العطف عليه

عليه كالعطف على جزء كلمة الأفع المفضل بينه وبين العاطف بالغير المفضل تأكيداً له  
لا تشترط انفصاله عن عامله منه فيضعف جوته بعض الضعف بل يؤم أن العطف على  
الفاصل لا عليه أو بفاصل ما غير الغير أي فاصل كان أو مع توسطه الثانية بين العا<sup>ط</sup>  
والمعطوف لاكتفاءهم به عن الفصل بين المتعاطفين نحو جئت أنا وزيد بعطف زيد على  
الناء للفعل بالمفضل ومنه سكن أنت وزوجك خلافاً لابن هشام في الوضع قال زوجك  
فاعل المحذوف معطوف بالواو على سكن عطف جملة على أخرى أي وتسكن زوجك وليس  
معطوفاً على الغير المستتر عطف مفرد على مفرد والأولم رفع فعل الأمر لا اسم الظاهر وهو  
منع لوجوب اشتراط عامله قلت الممنوع كون الظاهر مرفوعاً لا تابعاً لمرفوعه لا غفاهم  
فيه ما لا ينفرد في التبوع ولذا جاز رب شاة وسخلمها ويا زيد والدارد وأنت أنت  
واقنع رب سخلمها ويا المارث وأنت أنت على أن التقدير هنا مع أنه خلاف الأصل و  
الظاهر يقل فوايد الغير المفضل لا تشترط المحي التأكيد ولا يفيد محبة العطف وإن أفادة  
الخرق عن صورته المنفردة ونحو قوله ثم يدلونها من صلح بعطف من على أو الجمع للفصل  
بالمفعول قوله ما اشركنا ولا أباً وأنا عطف أباً وأنا عطف اشركنا للتوسط لا بين العاطف  
المعطوف وجاء مع المفضل في نحو ما لم تقبل أنتم ولا أباً وكم وكل ذلك في المرفوع المتصل  
فيحسن العطف على المنسوب مطلقاً كقربته وكنى والمنفصل كذلك كجاء هو وابن لا نهما  
ليس كجزء **ثمة** وعباد الحافض مطلقاً على المعطوف على غير محوور نحو بك موصوف  
بك بزيد وجوباً بالإجماع أن كان المعطوف مفعلاً إذ المعطوف على المحوور محوور قطعاً



فهما على القيم المحررة وبلا إعادة **الأول** إذا القى المراد معي الجنا، غلامه وزيد الواريد  
غلام واحد مشترك اذ لو قيل غلام زيد او هم الاثنين **الثاني** إذا كان المعطوف جملة

على المشتري بوجوب الفصل بالقرن أو بمقدار المقدار في وسيله كذا **الثالث**

٣  
 في بيان ان الله لا يغير ما عاهد الجور  
 انما انقضت امانه فانقضت امانه  
 لا يغير ما عاهد الا ان ياتي به  
 صورة لولا العطف على ما  
 به على ان الله لا يغير ما عاهد  
 بلا خلاف ان الله لا يغير ما عاهد  
 الا ان ياتي به صورة لولا العطف  
 على ما عاهد الا ان ياتي به  
 صورة لولا العطف على ما  
 به على ان الله لا يغير ما عاهد  
 بلا خلاف ان الله لا يغير ما عاهد  
 الا ان ياتي به صورة لولا العطف  
 على ما عاهد الا ان ياتي به







مضاف لا ستم واتي اشياء لها شيان اراد بالثاني نحو قولك واغفرها وبالاول قولهم  
اذ بلغ الرجل السنين فآياه وايا الثواب عند الجميع وهو من الشواذ ونحو اياك وآياه  
عند الليل وطروكتا المني ومعنا التقرير الشمول بشرط اتحاد الاستدكاف الرجلان  
او زيد ويكر كلاهما ويمتنع قام زيد وقدم بكر كلاهما التوارد عاملين على معول وفي نحو  
جاءني زيد واتي بكر قولان لاتحادهما في معنهما في اللفظ وكل واحد معاقر لغيره في  
المتني من مثني او مفرد او جمع ذي اجزاء يقع افتراقها ولو كما لا يستحق اشتراط العبد  
او جمعه او عاقته او مضى كذا اذ يقع افتراق اجزاء العبد في حكم البيع وان لم يقع شيئا  
وجاء الفهم كهم لصحة افتراقهم صا ايم فيمنع معرفته كذا لعدم التركيب وجاء العبد  
كلا لا امتناع افتراق اجزاء في حكم المي فيلغو التاكيد وكذا اختتم الزيدان او نضار وكلاهما  
وتنصل الفاظ التاكيد المعنوي كذا وجوبها في مطابق في الافراد والتكبر واضل دهما  
للوكد عايد عليه وابطاله بها وقد تبع لفظ كل كذا لفظ التاكيد في المنسوخة  
باجمع واخر الكع واتباع ابصع بالصاد المهملة او المعجمة كذا لكونها مطابقة للمؤكد في المنسوخة  
الساقطة لبعث عبد كذا اجمع الكع ابصع بامتلك كلاهما اجمع كذا بجمع ابصع بجمع كذا بجمع  
كلم اجمعين الكعين ابصعين ابصعين بامانك كهن جمع كع بجمع بجمع ولا يمنع بها غير ك  
فلا ياتي جاي وجميعهم اجمعون ولا ذهب الزيدان كلاهما اجمعان وفي نحو على علم في مثنا  
مطلقا الشيخ وابن هشام والشيخ في الاوضح لا يمتنع تشبيه اجمع وجمعا استغناء بكونها  
كما استغنى ابنته متى من ثلثه سواء واجاز الكوفون والافقش ذلك فيقولون جاء

الزيدان اجمعان والهندان جمعا وان **مسألة** لا تؤكد التكرار الحضر توكيدا مني بالان بنين  
الذات مقدم على تقرير النسبة او التمول بنين وصفها وبيانها ثم توكيدها اجمع الفايده  
كقول عايشه صام شهر كذا وقولك اعتكفت اسبوعا كذا وهزفت عسكرا كذا وفي نحو افتنع  
صمت شهرا ورايت رجلا نفسا كذا الفايده وجازا شربت عبدا كذا حصولها هذا  
عند الكوفية والافقش وغيرهم من جوت مخالف التاكيد والتوكيد ثم يفاوت تكبرا وضعه  
البحر جوت مطلقا لولا الفاظ التوكيد معارف فلا تؤكد التكرار وملا ما جاز منه على  
البذل او الغرور او الشذوذ واذا كذا الغرور المرفوع المتصل بآراء كان او مستر الى ان اراد  
تاكيد بالنفس والدين فاما يؤكد بهما بعد توكيد بالمفصل فيقولون انتم انفسكم في البان  
وقم انت نفسك في المنسوخة ولا يلقى هنا الفصل بغير المفصل فيمتنع قول اليوم انفسكم  
على نفسك والفرق في ذلك بين التاكيد والعطف ان العطف من مفصل عن متبوعه  
لفظا بالمعطف ومنه بغيرها غالبا فيكفيه فاصل ما يخالف التاكيد لا تقصلا عن كذا لفظا  
واتحاد بوجه **الرابع** البذل وهو التابع المقصود اصاله بفتح الهاء بما نسب اليه متبوعه  
اي المقصود بالاصالة نسبة ما نسب اليه متبوعه اليه فبفتح الهاء بفتح الهاء بما نسب اليه متبوعه  
اليه سواء توافقا بالنسبة او ثباتا او تقيا كقام او ما قام اخوك زيد ام اختلفنا كقام  
احد الاخره فيخرج التبع والبيان والتوكيد لا تمنع من مقصود النسبة لا اصاله ولا ثباتا  
بل المذكور له والمنسوخ مطلقا اذ ليس المقصود فيه نسبة ما نسب اليه متبوعه اليه بل  
المقصود هناك اما نسبة مثل ما نسب اليه متبوعه اليه كما زيد ويكر او نسبة من كذا اليه



كما زيد لا بكر وما قام زيد بل ولكن بشر ولذا قال البدل هو المقصود بالنسبة دون  
متبوعه والمطوف مقصود مع متبوعه وهو اربعة اقسام **الاول** بدل الكل من الكل  
وهو ما ذكره عن ذاك البدل من فلا يشترط ان يكون ذاك اجزاء وان اوه لفظ الكل ولذا  
قال ابن مالك **الاول** لسميته بالبدل الطابق او المتوافق فدعا لاجها من اسم المثلثون  
ناظر الى الغالب والمقابل **الثاني** بدل البعض من الكل وهو ما ذكره عن ذاك  
متبوعه نصفه كان ام اقل ام اكثر فيشترط ان يكون اجزاء **الثالث** بدل الاستعمال  
واختلف فيه فقبل هو الذي يشمل عليه البدل منه لاكن نظرنا او مظهره والبدل  
لكونه والاعليه اجالا ومتفاضليه بوجه ما بحيث يتشوق السامع عنه ذكر البدل  
الى ذكر اى البدل فيكون كالبيان بعد الاجمال نحو قوله نعم ليس ذلك عن التهم  
الحرام قتال فيه بادل قال عن التهم فنهى الامر وكيله وقيل هو ما اشتمل على  
عليه او هو على متبوعه اشتمال الطرف على مظهره فالاول كالاية والثاني كسب زيد  
فوبه فنهى الامر وكيله ليس من بدل النطق ولا بد في بدل البعض والاشتمال  
من ضمير عائد على البدل المذكور كمن او قتل او نحو ذلك على الناس جميع البيت من استطاع  
اي منهم ونقل اصحاب الاختلاف ما رأوه وقيل اصله ان فنابت الى عن التهم  
**الرابع** البدل المباني للبدل وهو ثلاثة اقسام لان ذكر المباني في الكلام  
الترقي فيما استعمل الكلام بغير بدل البدل وبالله بمفعله المهور بعد الخطا كما ظهر بعد  
خفاكه ويزيد ارباب ايه فلا يكون البدل ساقطا عن اية عن الفائد كقولك جميعي

١٤  
قوسمى كانك ادعت غلطك في الاول لا بخطاط القوم عن ان يشبه به الجيب  
فهو ابلغ من قولك ابتلا جيبه شمس ويقع ذلك من الضمائر بل هو من محاسن  
البلاغة او ذكر لتدارك الغلط فيكون البدل ساقطا عن بدل الغلط اى بدل من لفظ  
هو الغلط او بدل وقع بسببه لاجل تداركه لان البدل هو الغلط نحو جاء زيد الفرس  
اروت الاخبار عن الفرس فسبقك لسانك الى زيد غلطا فتداركه فان وقع الغلط  
من الجنان لا لسان فبدل نبيان بته عليه في الهاشغ فاقا الوين هشام في الاثر  
والاكثر ستموها بدل الغلط من غير فرق ولا يقع هذان من يصح بدلا عن وقت من غير ضيق  
وقال الدمامية لا وجه لذلك لان النسيان وفلانة اللسان اذنيان الفضاخر نعم الاصل  
في المباني باقاة من العطف **بيل** **هذا** لا يبدل الاسم الظاهر من المفعول من الكل الى  
من الغير الغائب لان الظاهر غائب والغير الحاضر اخص واعرف منه والبدل هو المقصود  
بالنسبة فلا يكون واحدا واخص من البدل بخلاف الغير الغائب نحو ضربته زيد  
نعم ان افاد الظاهر فهو لا جاز ابداله من الغير الحاضر اخص كقوله نعم تكون لنا عيدا  
لاولنا واخرنا بادل اولنا واخرنا من مجرد رادنا خلافا للاخفش حيث جوزه مطلقا  
بقوله بكم فتر كفيينا كل معضلة ويجوز مطلقا اتفاقا في بدل البعض والاشتمال الا انما  
لما افادنا فيه فلهذا على المتبوع لساحو في الخطاط البدل قال نعم لقد كان لكم في رسول الله  
اسوة حسنة لمن كان يرجوه الله واليوم الآخر يحكم وقال الشاعر بلقينا التماجدنا وسناونا  
واخر موتك فوادك فيمن وموت وقال بعض المحققين منهم ابنا مالك وهشام في الشهيل







**البديل في امور الاول** ان البديل ساقط بخلاف البتين فزيد في نحو هند فاعلم ان هـ زايه  
 بيان لا بد له والا كان اخوها ساقط لان البديل منه منفع عنه وهو يمنع فان اخوها هنا  
 لا بد منه لا شتمال على ما لا بد منه من رابط جملته للبديل هذا على قول المان في جماع المبحر  
 عن من ان البديل ساقط لظهوره في الحق سقوطه في لفظا بمعنى امر غير مقصود بالذات  
 كغيره من المبتدأ لا انه هـ مصدر مطروح كان بديل الفاعل مثلا فاعلا اذا لم يعل  
 اذ لا نال على سواه فلو لم يستلاد باب البديل **الثاني** ان البديل في البنية تكون العامل بخلاف  
 البيان مع فالخارج في نحو يارب الخارث وزيد في جاء القارب الى بل زيدا بيان لا بد لان  
 لان البديل في بنية نكر العامل والا كان النكر بالخارث والضارب زيد وهما غفان  
 لاقتناع دخول موزلنا على نفي اللام واذا نفي الصفة الحلا به الى اعلام فالظابط  
 ان البديل لا بد من محموله على البديل بخلاف البيان وقيل بنيه اغتفاء هم في الثاني  
 ما لا يقتصر في الاول **الثالث** ان البيان لا يقع بمحملة ولا بين لفظ الاول بخلاف البديل  
 كقولهم امدكم بما تعلمون امدكم بما هو ال ريبين وقوله يعقوب وري كل امر جاشية كل امر  
 تدعى الى كتابها نصب كل الثانية لكن بشرطه اذ كان عن البديل ان يفيد نايه زايه  
 على نايه الاول كما في الآية **الرابع** ان البيان لا يكون الا بعرفه لثبته بخلاف البديل تاله  
 الاندلسي في شرح الفصل **الاسماء العاطلة المشبهة بالافعال** فانها الاصل في العمل ثم  
 للحروف ثم الاسم فان عمل الفعل بمشابهة له وهي اسم كالتعجب **خمس** **الاول** المصدر

بالحلية والآية

وهو اسم الحدث الذي اشتق من الفعل عند البعثة والموصول نعت الاسم كالحديث والمتبادر  
 والاسم الذي اشتق من الفعل عند البعثة والموصول نعت الاسم كالحديث والمتبادر  
 والاسم الذي اشتق من الفعل عند البعثة والموصول نعت الاسم كالحديث والمتبادر

ذكر من المصدر والاول ان الفعل والصفة النكرية وانما  
 التعديل في البنية من نكر العامل والا كان النكر بالخارث والضارب زيد وهما غفان  
 لاقتناع دخول موزلنا على نفي اللام واذا نفي الصفة الحلا به الى اعلام فالظابط  
 ان البديل لا بد من محموله على البديل بخلاف البيان وقيل بنيه اغتفاء هم في الثاني  
 ما لا يقتصر في الاول **الثالث** ان البيان لا يقع بمحملة ولا بين لفظ الاول بخلاف البديل  
 كقولهم امدكم بما تعلمون امدكم بما هو ال ريبين وقوله يعقوب وري كل امر جاشية كل امر  
 تدعى الى كتابها نصب كل الثانية لكن بشرطه اذ كان عن البديل ان يفيد نايه زايه  
 على نايه الاول كما في الآية **الرابع** ان البيان لا يكون الا بعرفه لثبته بخلاف البديل تاله

من الاشتقاق هو الاصغر وهو اتحاد الحروف الاصلية والرتيب والمفع كعرب وضارب  
 ولضربان آخران صغر ويصغر كبير او اوسط وهو اتحاد الحروف دون الترتيب كعز وقرن و  
 اكبر وهو اتحاد بعض الحروف دون بعض ككلم وتلب ثم المصدر من الثلاث في البحر وسماحي ارفع  
 في المشهور الى اثنين وثلاثين كمثل وعلم وشغل ورجعة ونشدة وصرقة وسرقة وغلبة  
 وذهاب وكتاب وسؤال وذهبات وعبادة وعبادة وقبول ودخول وليان و  
 نوزان ومهران وغفوان وطلب وكنب وكبر وهدي ودموي وذكرى وبشري  
 ورجل وصعوبة ومسعاة ومحمد وكواهبة وجاء على فاعل وفاعلة وكاذبة والبيان  
 ان كل من فعل بالفتح وفعل بالكسر متعد وقاصر وفعل بالتم قاصر لا غير وفيما من المصدر  
 من المتعديين فعل يفتح فكون كهم وضرب واكل ومن قاصر الاول ان دل على منع ج  
 بالكسر كاجان او لا يترفع ففعل كذا كك كاهانة ونجارة او ثقل ففعلان  
 يتحقق كغليان وجوان او صوت اوداء ففعال بالتم كخواد ومشا او فاعل كتهيف  
 او كلاهما كبيع وبيع او سهر ففعل كزيف والافعال كقعود ومن قاصر الثاني فعل  
 بفحائي كرفع فان كان وصفا فاعل وفعله شاكرا واغنى عنه فعلة بفتح فكون كسفع  
 وسفعة وكذمت وادمت فعلا بالفتح في المعاني الثابتة كندم وندامت وكساعة وشقاق  
 واما فعل بالتم فقياسه فعلة بالتم وفعال بالفتح كطوبية وصرامة وما خالف ذلك  
 سماحي كجد عجي وادوات من اركم حكما وبادت بيقون وتم تهمته وذهب هبا من  
 فعل بالفتح ورغب وغربا ورغب وضا وبخل وبخل من فعل بالكسر وغلظ غلظا

كفاح







واستعمل في الثبوت وخرج به نحو عليه بمعنى عادل فان كان اسم الفاعل صلة لال الموصولة  
 الناظر عليه على فعله المعلوم مطلقا ماضيا وحالا ومستقبلا واعتمد على ما ياتي ام لا لا نوعه  
 ح محل الفعل لاتي من ان الضارب زيد بمعنى ان ضرب زيد فدل به الى صريح الاسم  
 والمفعول بحاله والا يكن صلة لال فيشترط لعله في مفعول مخرج كونه للحال او الاستقبال  
 لتعمل مشابهة للمضارع لفظا لما فيهما من الحركات والسكنات وتوحيها بمشابهة له  
 مضافا واعتمادا على نفي واستنفاد ما يجوز او فعل واسم كن ضارب زيدا لان اوغدا  
 او على اسم مخبر عنه وهو موصوف كزيد ضارب يكون او فعل مكرم بشرا لان اوغدا او على  
 ذي حال كزني في ركبافوسا لان اوغدا وانما اشترط ذلك في اسم الفاعل دون  
 المصدا لا تطلب الفاعل والمفعول بنفسه لا سيما من فروض ثبات الحدث واسم الفاعل  
 وان كان اقوى منه شبهة بالفعل لكنه وضع للاث متصرفة بالحدث والذات من حيث  
 هي لا تفتقر فاعلا او مفعولا فانفصلا لهما بتضمن الحدث لا بنفسه هذا المطابق  
 كالمصدر وفي هذه الشروط يقوى شبهة بالفعل وانفصلا لفتضا لانه لا يفتقر والاستفهام  
 بالفعل اولى والوصف والحال والمخبر في المنه مستندة الى الموصوف وفي الحال والمخبر  
 والاستفهام حق الفعل لكن لا يجب اعماله بالشروط بل يجوز معها اضافة انهم كقولهم هل  
 هي كاشفات فمروا واستمرتم من فمروا فمروا لا موصوف فاضافة معها جازية  
 ولفظية وبدونها واجبة ومعقولة ويرجع سببها الى الاعمال على الاضافة وعكس  
 ابومتيان وقال الكسائي لا يعمل اسم الفاعل يخرج عن الال اذا كان بمعنى الماض

مستدرك

الماض لضعف الشبهة بكل من الماضي والمضارع لا تخرج بشرا لان من فقط والثاني  
 لفظا فقط خلافا للكسائي واجمع بقوله نعم وكلمهم باسط ذراعيه حيث اعمل باسط  
 ولم يضعف مع مفعلة واجيب بان حكمه كانه حال وذلك بان بقدر الماض لقرابة واقعا في  
 الحال باعضان الى الحب وتصوره في ذهنه ليتبع منه من التعجب بقرينة قوله في ذلك  
 وتوى الشمس وتقبلهم راينهم لوجان على ماضيا كانت اضافة لفظية وليس كذلك لوصف  
 المعرزة في قوله الحمد لله فاطر السموات والارض فاطر السموات والارض فيقال  
 ان الماض لكونه مفعولا بوقوعه قريب من المعرزة في وان كان لفظه متكررا فلا بأس بوصف  
 المعرزة به سيما مع بغيره فاطر السموات واختلف ايضا في اسم الفاعل بمعنى الاستمرار  
 في جميع الازمنة الثلاثة فيقبل لا يعمل كالماض فاضافة حقيقية وقيل لا يعمل فاضافة لفظية  
 وقيل انما تناول الماض واضر به صرح اعماله نظر الى الاخرين فاضافة لفظية وعنده نظر  
 الى المتخفي فهي حقيقية واسم المفعول ما ذكر وضع على حدث ومفعول اي مفعول به  
 على الحدف والايصال اذ المفعول بلا قيد هو الحدث ولذا استعمل مفعول مطلقا وخرج  
 به اسم الفضل والصفة المشبهة فلم يخرج الى التقييد بكونه على معنى الحدث وبالوضع  
 نحو هيون وجميع ولا يبين من فاضع مطلقا ولا فاضع لا يبعد كمرور وهو في العمل وتظهر  
 كانه اسم الفاعل فيعمل على فعله المجهول بما في الشروط وهي شرط عملها في مخرج المفعول  
 به فيعملان مطلقا في الخبر وشبهه اذ يكلفها ما لا يجوز من الفعل وفي الفاعل ونائبه  
 ان يمنع ظهورها عنهما كالفعل لثمة الحامد اليهما ولذا ايضا فان الامع وجوده فيهما

في الكلام



ظاهر كزيد ضارب بواو مفعول به كزيد مفعول به هو وان اضيف الى المرفوع  
 انتقل ضمير اليها فيرفع بها كزيد ضارب اليه او مفعول به هو اذا ضارب مفعول به  
 ابوه فلما اضيف الى الاب انتقل ضمير اليها مفعول به هو لم يكن في رفعها خبر قابل للانتقال  
 كزيد ساكن في دار امرضارب بواو كذا منعت الاضافة اليه لاستقلالها بفتح ضارب  
 ظاهر ان المرفوع وهو ممتنع وكل ما يرفع بالرفع المجهول يقع ان يرفع باسم المفعول  
 وما لا فلا **فريد** قال ابن المصنف في الفية مسئلة بها امتحان الفتاة اعطى بالمعطي بالف  
 مائة وكسى الكسوف وجبته ونقص الموزون الفاحية هذه مسئلة لا امتحان الاذهان  
 دايرة بين اهل اللسان في اجتماع فعل مجهول واسم مفعول كما يتكلم لاثنين وصورها  
 اربع ذكرها ابن القواس اولها اشتغالها بالرفع نحو اعطى بالمعطي بالف مائة فاعتر  
 مرفوع باعطي وهو مفعول الاول نائب عن فاعله وبالمعطي في موضع نصب على المفعول الثاني  
 والف مرفوع باعطي وبير نصب به كذلك وهو صلة ال ولا يرفع الف باعطي مائة باعطي  
 حفظ الانصاف برفع مفعول لا الجر والجر المفعول به المرفوع اي اعطيت بالثوب المعطى بزيد  
 الفامائة والثانية بجرها عن الجار نحو كسى الكسوف واجبته فكسوف مرفوع بكسى وجملة مفعول  
 الثاني والف مرفوع في مكسوف مرفوع مفعول ثان له ولم يرفع بكسى ليقبل كل مرفوع نعم  
 لو رفعه بكسى وجملة بكسى وجملة مكسوف مرفوع وفعل كسى المكسوف اياه فوجبه جاز على حد  
 الصور الاولى لعدم اللبس والثالثة اشتغال الاول فقط بالرفع اعطى بالمعطي الفامائة  
 فرفع باعطي مائة لا المعطى مكان الجار فها بنصب بجره مرفوع معطى جاز والفامفعول

الثاني والثالثة اشتغال الثاني فقط باعطي بالمعطي مائة فالاول رفع المعطى ونصب  
 مائة باعطي ويجوز عكسها ويقتضى الف للرفع بمعطي **الاربع** الصفة المشبهة باسم الفاعل  
 في الدلالة على حدث وفاعل وهو عادل على حدث وفاعل على معنى الثبوت اي كونه مطلق في الحال  
 الحال الحاضر وحصول مجزئ عن التقييد بالتجدد والحدث في احد الازمنة الثلاثة فدل على  
 على الانقضاء بالحدث في حال التكلم مطلقا واسم الفاعل على حدوث الانقضاء وتجدد في احد  
 الازمنة بل بمعنى وضعها للخصوص وتجدد المرفوع من تلك الازمنة قال ابن مالك في المعنى  
 في تعريف الصفة انها موصوفة بخاصية من اصل فعل لازم وقال في شرحها جزم بذلك  
 اسم الفاعل اللازم المبين حضوره وتثنية بغيره وقال ابن القواس ان الصفة تدل على  
 الثبوت في الحال سواء ثبتت في غير ام لا بخلاف اسم الفاعل فانه يستعمل في كل من الازمنة  
 الثلاثة ويعمل حالا ومستقبلا قال ولذلك اذا قصد بالصفة معنى الحدث اني بها  
 على زنة اسم الفاعل فيق في صن حاسن فحس من الحسن مطلقا في الحال وحاسن من  
 حدث له الحسن الان او غدا او اوصى في التثنية وضابق به صل رك فدل على ضمير الى  
 ضابق اذا قصد عرض ضمير حصل وزال لا يجر ثبوت في الحال وقال الفراء العرب تقول  
 لمن سيموت انه مايت ولا يبق انه ميت الا لمن تدها وكذا يبق هو سيد قومى الى الان  
 وسيد لهم عن قليل وهكذا حقق الامام غير واحد من الاعلام واما نحو قوله نعم انك ميت  
 واتهم ميتون فلا يحمل اني وجبه وكذا في قولهم الجبل القبلية للحدث والاسمية  
 للثبوت معناه ان القبلية تفيد حدوث التسمية في احد الازمنة الثلاثة والاسمية

صفة المشبهة باسم الفاعل هي التي لا تدل على حدث ولا على ثبوت في الحال بل تدل على ثبوت في الحال  
 في كل الازمنة الثلاثة وتسمى بالصفة المشبهة باسم الفاعل لانها تدل على ثبوت في الحال  
 في كل الازمنة الثلاثة وتسمى بالصفة المشبهة باسم الفاعل لانها تدل على ثبوت في الحال







كذلك واسم الفاعل واسم المفعول كما يتعدى لواحد والمنسوب مثل الصفرة في تلك الوجوه  
 واحكامها نزع الفاعل ونائبه بالفاعلية ونبضهما بالتمثيل والنشيز بالمفعول وتجربهما  
 بالاضافة كقايما الاب ومضرب الافرغ ويمرر الجذ بالاجر السابغ وفيها قبل ما فاعل  
 ونائب عن فاعل باوهر العرب يجر بان فالمنع منها الى الثمانية عشر اثنا اضافة الصفرة  
 بال الى معمولها المضاف الى ضمير موصوفها بواسطة ابدل بها نحو الحسن وجهه ووجهه  
 ابيه اذ يمنع الاضافة للفتحة بلا تخفيف ولا تخفيف هنا الا انما يحذف النون  
 والنون من الصفرة حسن وجهه بالجر او يحذف ضمير موصوفها من فاعلها او ما اضيف  
 اليه الفاعل واستان وفيها نحو الحسن الوجه او عبر الاب بالجر اذا اصل الحسن وجهه او عبر  
 ابيه او يحذف فيما معا الحسن الوجه بالجر ولم يحصل هنا شيء منها اذ النون انما سقط  
 بال لا بال اضافة ونحو والقر والعكس يكذب للحق **والك** اضافتها كذلك الى جرح عن ال  
 او مضاف الى جرح عنها نحو الحسن وجهه او عبر اب فانه وان خفف بحذف الف من استان  
 في الصفرة لكن فيه اضافة معرزة الى تكو وهي عكس ما عهد الاضافة الحقيقية كذا قال  
 الشيخ وابن الجايب لكن لا اوجب الامتناع واختلف في حوزة اضافتها عجرة الى معمولها  
 المضاف الى ضمير موصوفها نحو حسن وجهه فحوزة سبيدود والبقرة لحصول الحقة بحذف  
 النون لكن في ضرورة الشعر خاصة على قبح اذ التخفيف يحذف الف الاولى فيترك مع امكانه  
 واختيار التخفيف يحذف النون ترجع المومع والكوفون مطلقا بلا رفع لمصول  
 الحقة في الجملة وهو مختار ابن مالك قال ورد في الحديث صفر وشامها واعود عنه

عنده اليمنى قال ومع جوان فغير ضعف ورافقه أبو حيان أما البواقى فالحسن

في سبعة منها في الصفرة وهي الحسن والوجع بضبا وجواضنى الى غير ذلك مع ثلثون  
في سبعة منها في الصفرة وهي الحسن والوجع بضبا وجواضنى الى غير ذلك مع ثلثون  
في سبعة منها في الصفرة وهي الحسن والوجع بضبا وجواضنى الى غير ذلك مع ثلثون

حسن وجهه والحسن وجهه برفع فاتهاج لا تحمل الفهم لا متناع اجتماع فاعليين والحسن

عن ذلك الزايد وهو اثنتان حسن وجهه والحسن وجهه بالنقب لا شماتة كل من

من الوجار وجه الحسن الوجار وجه بالرفع والظابط ان المعول في غير المنعني  
من الوجار

مما مضى ومرفوع او لامضاف ولا مرفوع فالضمير واحد في الصفة على الثاني وفي معمولها

هذا ان الآلة الصفراء التي افعلت لمعملها خالصة عن الغمير مفردة ابد الفصل ثلاثين ولا يجمع

ص. فيها في الجمع كقوله حسن الوصير اذ وجهها برفع المعول اوصنر وصر اوصنر وصرها

بجها والثاني قد جعل الجامد المنقح مع اسم الفاعل أو الصفة على ما في الفاعل كزيد







علما وأما قولهم فلان أعمق من ابن هبة على معنى التفضيل بقرينة من فهو  
 شاذ مخالف للقياس وقوله في وصف ماء الكوث وأبيض من اللبن فادر قليل  
 فلا يقاس عليها خلافا للكونية في الآخر وجوز ابن مالك أن يكون من بابه  
 بوضا إذا فانه بياضا فالج ان غلبه بياض ذلك الماء وفوقه على بياض غيره  
 أكثر من غلبته بياض اللبن عليه أو تكون من متعلقه مجذوف أي أبيض وأصفى  
 من اللبن وكذا سمع أسود من حنك الغراب وأمر من الدم وقيل في التبيين  
 هذا أحسن من ذلك بمعنى أقل قبحا وحذوا هم أخير وأشر مخففا لكثرة الاستعمال  
 وأثبتها نادر كقراءة أبي فلا تفرق من الكذاب الأشر وقوله بلال ضرب الناس وابن  
 الأخر وشذ حرفها من حيث كقولهم رجت شئ إلى الإنسان ما منعنا **نعمه**  
 وليعمل اسم التفضيل وجوبا بأحد ثلثة وجوه أما مقربا بين الالفة على التفضل  
 عليه وهي لا ابتداء غائبة الارتفاع أو لا انحطاط عند سبويه وبعبارة امتناع  
 مقابلتها بالوجه والجمادة عند ابن مالك وهو أقرب فامتناع حلول عن محالها مانع  
 لفظي لا معنوي فإن من صلة الفعل وكثر فلا يبدل أو معر فبال ويقال انها للبعد  
 أو مضافا إلى المفضل عليه فالأول المفضل عن ولو نقلها مفعول مذكر دائما سواء  
 وانصرف موصوفه أم لا نحو زيد وهند والزيدان والهندان والزبدون والهندات  
 أفضل من عمروان من ح كالجزء ولذا لا يفضل عنه باجني فلو شئ أجمع أو أنت  
 ومن كان كثرة بعض لفظ أو جمعا وتاثيرهما قبل تمامه أو معها كان كثرة لفظين

اوجعها او ثابتهما وهما امتنعان قال تم ليو سف واخبر اعبت نفهم موصوف في  
 ذلك وقد حذف كلمة من مع المفضل للعلم بمخواتمة اكبر اى من كل شئ او من  
 ان بوصف ويقدم وجوبها مع مجرد انها ان كان استغناء<sup>ما</sup> او مضافا له نحو انت من  
 او من غلام من افضل وضروية في غير كقولها فاسما<sup>ما</sup> من تلك الطائفت املح والثالث  
 المقرب بال مطابق وجوبها موصوف فيها<sup>ما</sup> ولا يجمع ال<sup>ما</sup> بجمع من الحصول الغرض باحد<sup>ما</sup>ها  
 فنلقوا الاخرى نحو زيد افضل وهذا الفضل والزيدان الاختلاف والهندات  
 الفضليان والزيدون الافضلون او الافاضل والهندات الفضليان والفضل يقتصر  
 على السماع فلا يقي في اشرف واخرف اشارف وظارف بل اشرفون وظافون ولا  
 شرفي وظرفي فيها ذكرى ويجوز في اكرم واجد فيغفر الخالف<sup>ما</sup> وقوله ولست بالاكتر<sup>ما</sup>  
 منهم حصي على زيان ال<sup>ما</sup> للفرقة او يعلق من بمقدار منك مبدل من المذكور اى لست  
 بالاكثر<sup>ما</sup> اكثر منهم او كونها بتفضيلة لا تفضيلة اى لست عا لكونك منهم بالاكثر حصي<sup>ما</sup>  
 والثالث المضاد ان اخيف الى تعلق وجب تذكره واخره ابدل ومطابقها للموصوف  
 نحو هو افضل رجل وهي افضل امرأة وكلما افضل رجلين او امرتين وهم افضل رجال وهن  
 افضل نساء وامثاله ولا تكفل اول كاف فنيقدها اول فرفي كافوا ومعنا لانكن احلهم  
 وان اخيف الى مفرق وقصد به تفضيل اى تفضل موصوف على من اخيف اليه افعل وهو  
 الغالب وجب كونه اى الموصوف منهم من اخيف اليه افعل ولوقال منه كان اجود لثلاث  
 بنوكهم وجوب الحقيقة وانما يكون فردا من مدلوله من حيث هو هو لا من حيث المفضل لية



والله اعلم  
بما فيه  
الفضل  
والله اعلم  
بما فيه  
الفضل

والله اعلم  
بما فيه  
الفضل  
والله اعلم  
بما فيه  
الفضل

والله اعلم  
بما فيه  
الفضل  
والله اعلم  
بما فيه  
الفضل

والله اعلم  
بما فيه  
الفضل  
والله اعلم  
بما فيه  
الفضل

على وجوب المطابقة وانفقت فيه كلمة الكلمة في كثير من التهذيب المعنى  
ففيه هكذا ان قصد به الزيادة على من اضيف اليه وجب كونه منهم وجاز الوجه  
وزيادة مطلقة فالمطابقة انتهى وحاشاه وان يقع مثله من مثله ولا اصلها  
بدلناه بعبارة في التهذيب لا مجال في سمع ذي مباح الالفة الى نسخ  
التشاع فكم اخذوا في كلاما ما بعقله وكم من المنقول قوم وصفي او كم فانسح  
انجي لمعني معتبرا ادعاء شيء لم يرد الم والمنح عن معنى التفضيل مطابقا بل انخد  
التافض والاشبع اعدا لبي مروان اي عادلا لم **تصرف** ويرفع اسم التفضيل الغير المستر  
اتفاقا لا ترمي معر ضيف حق كفضيلة في عامل من غير الحروف ولا ينصب للمفعول به

فابدا لئلا  
وصحفا

التميز مفر ظاهر اجماعا لا لا فخر بالافعال الغريبة القاصرة فيمتنع هو اشهرهم  
علاوا كلهم خبرا والمنصوب في اعرفنا بمن لا مفعول فان قلت في قوله هو  
اعلم من يضل عن سبيل لبت مضافا اليها اذ لم يقصد انهم اعلم من المضلين فلي  
مفعول به قلت من موصولة او موصوفة مفعول مقدر يدل عليه علم اي يعلم من  
يفعل او استقامت فبدا ويضل خبر والمفعول مفعول علق عند المقدور ولا خلاف في جواز  
نصبه به بواسطة من التفضيلة كما مر او جاز ان يكون علم بالهفوة اقوى على الذهاب  
او في السباب ورفعه للظاهر قليل في لغة ضعيفة كما لها سبب في رأي راجل ان  
بالنصب على التفت منه جوه فلو رفعه مع اجماعا بلا فائدة وضعف فيكون خبرا مقصدا  
وانما الضمير المتبدل المتأخر وهو ابو الفجالة مضمرة وصل والربط ضمير منه وابو ويكنى

والله اعلم  
بما فيه  
الفضل  
والله اعلم  
بما فيه  
الفضل







اذا انما العطف اسما  
القول والحق والحق  
القول والحق والحق

عن الاوزان المحصورة للاسماء العربية كبرسم او قصد به نون قبل واكن حبس  
او ختم برأى بعد مال لمهند زوا اجتماع الجيم فيه مع الصاد الملهة كالجص او مع  
القاف كجفت او الكاف كاسكر او كوز غامسيا او ربا عتيا عاريا عن احوال الدلالة  
التي تجمعها من ينفصل وتنعى من العلم البقي المحلية وهو ما جعل علما بوضع العلم بالعرب  
للعلية كقالبون للقات المعروف بشرط زيادة على الثلاثة بدون باء التغير كجاء بهم  
اذ اصل العوب كونه ثلاثيا لا اقل لانه وضع الحروف ولا التثنية بخلاف العجم فانهم  
لا يراعون حصر الاوزان فلو كان العجم ثلاثيا ضعف عجمته لموافقة للاصل في الاسم  
العوب فلا تفرق ولم ينعوه بعد بغيره ايه مع زيادة بانه استعمل بالماكان والآخر  
لثبوت الاوسط فلا يفتى عن الزيادة على الثلاثة عند الاكثر خلافا لابن الحاجب فتوح  
منع من اجماعا وشتر عند علم الحصى بدبار بكر والجمع يمنع مرق ما هو على ورك

مفاعل ومفاعيل وفواعل وفواعيل وفعائل وفاعيل وفاعيل وفاعيل  
كساجد ومصابيح وخواتم وخواتم ودنانير وفاضل واعاجيب وتقاسير  
والا ليعود الاضغى الى نحو جرد على الزوال السيرة والوجه هو الاثر المشد انتفى والحق بغيره انما لا ينعى كالعجم في  
بالثبات عن علتين لانها كصغير جمع الجمع كالكالب لا كالب كالب وفاقا لا في  
قوله بالثبات عن علتين لانها كصغير جمع الجمع كالكالب لا كالب كالب وفاقا لا في  
لقول فهو بمنزلة جمعين ولشتر عدم التاء لوجود نحو مفاعلة في اوزان المقول  
كوفاهية وكراهية وبذلك تضعف جمعة فصا وفروغ من منفرنان وان هذا  
من الغريبة يمكن ان يمنع المرفع من الجمع وبالتماع علة اخرى وينصرف اللفظ  
باجتماعها فيه وفيه قبل ماعلة منع الاسم من وهو واخرى ليس تمنعان وقول الخ

سلكنا الاول  
قالوا انما يصح انما يصح انما يصح  
الآن قد تم معا لا يصح انما يصح  
لولا انما يصح انما يصح  
فقد تم معا لا يصح انما يصح  
الحق انما يصح انما يصح  
عربية فنزل في قوله  
الآن قد تم معا لا يصح انما يصح  
منه من قوله لا يصح انما يصح  
روى انما يصح انما يصح  
ومرسل انما يصح انما يصح  
ومرسل انما يصح انما يصح  
من قوله لا يصح انما يصح  
لا يصح انما يصح انما يصح

فان في هذه الحالة يكون

اذا انما العطف اسما  
القول والحق والحق  
القول والحق والحق

اذا انما العطف اسما  
القول والحق والحق  
القول والحق والحق

فان في هذه الحالة يكون  
الآن قد تم معا لا يصح انما يصح  
لولا انما يصح انما يصح  
فقد تم معا لا يصح انما يصح  
الحق انما يصح انما يصح  
عربية فنزل في قوله  
الآن قد تم معا لا يصح انما يصح  
منه من قوله لا يصح انما يصح  
روى انما يصح انما يصح  
ومرسل انما يصح انما يصح  
ومرسل انما يصح انما يصح  
من قوله لا يصح انما يصح  
لا يصح انما يصح انما يصح



[illegible]

فيه حفظ القاعدة كن مل وعمر يقدر وتحوّلها عن زائل وعامر ولذلك لم يقدر







وزنه فيهن خصائص الفعول واليافا التركيب الموحى وهو جعل لفظين واحدا يمنع  
 حرف العلم بعلبك <sup>الا</sup> اذا كان الثاني مبتدئا كقوله فلا بالجوى حيث جوز اجرائه  
 بجوى بعلبك والاول ان كان معتلا بنى على التكون كعد كوب وقالى فلا والا  
 فعلى الفصح واصافه معر الى الثاني ونظمها لثان وليس منه نحو تابل وشر وشاب  
 قواها وان صار علما بالفتنة فانه مركب كلوى باق على ما كان عليه قبل العلمة اذ  
 الشققة به ليس بوضعه لذات المستعمل لانه على احو متعلق بها من كرها من فخر  
 عجيبة او اخو كغريته فقبل منه على المحايزة وقبل معرب نقد به ووزن الفعل ما  
 يستحقه الفعل وينبغي كونه عليه مختصا به او غالبا فيه وشرط منع العرف الانضمام  
 بالفعل بان لا يوجد في اسم عرق الا منقولا من فعل فانه عاربه لا فقر الاختصاص  
 او تصديقه الى الوزن او الاسم الموزون بزيادة من زايده اى وايد الفعل الدلالة  
 فيه على التكمم والغنية والطلب من حروف اثنين وان لم تدل على ذلك في الاسم ويمنع وزن  
 الفعل باحد الشرطين حروف العلم كشم مضعف العين علما الفرس فيمنع للعلمية وزنه  
 المختص بماضى التفعيل واما بقم للمندم وشلم لبث المقدس فغيران وامتناعها  
 للعلمية والجمعة لا وزن الفعل لعدم تأثيره في الاسم الجعي وكقوله علما بالبناء للفعول  
 اذ البناء للفاعل لعدم اختصاصه لا يؤثرون عند الفراء وعيسى بن عمرو وكل من ارف الوصف غاي  
 المقابل للثاء واما لانه لا يؤثرون ككلو لعلم الكوة فمقتضى اى الحنفية لاختصاصه بالذكور  
 اوله لا يؤثرون بالالف لا غير كاهو وافضل واما شرط ذلك لان قبول التثنية بعده

عن الفعل لاختصاص التاء الموقوفة المتحركة المتصلة في الاضرب بالاسماء بفعل وهو الجبل  
 القوي في السه والعل منصرف لوجود بعللة لثانته كذلك وقال بعض المحققين لا يتبع  
 التثنية لانه اسم لا وصف لا يتبع جمل بعل او ثانته بعللة نفس في القاموس وغيره فالاول  
 التثنية باربع لا يتم لوجود اربعة ولشروط اربعة لزوم الوزن للاسم فيعرف امر وفي  
 لغة اتباع الواو الاخر وان كان فعلا كانضربا وضربا كما علم وجزا كما ضرب بل بعد الفعل  
 اذ لا اتباع فيه وايضا عدم ثبوتها بالاعلال الى وزن الاسم فلا يثبت وزنها ضوب  
 مجهولا في نحو رد وقبل لا تنفاله بالادغام والاعلال الى وزن فعل ودبك والصفة  
 وهي كون الاسم بالاعلى ذات مهملة متصرفة يحدث معين تمنع صوف الموازن للفعل  
 كما توثق كونها الاصل فيه اى اصلية ثابتة وضعا كما هو العارضة كارب بمعنى ذليل  
 لانه وضعا اسم فلا يثبت كالاقتراح الاسمية العارضة في ادحم اللقيد واسود وارقم  
<sup>اصلا عدم صلته بالصفة</sup>  
 الخية وعدم قبول التاء فابع في صورت بنسوة اربع منصرف لوجهين في قوله للتاء في  
 صور رب رجال اربعة وعروض وصفية لانه وضع اسما لعد معين وفيه رد على  
 الشيخ رض حيث قال لم يظهر في الاصل دليل قاطع على عدم تأثير الوصف العارض  
 والاجتزاع اربع مدخول الجواز استناده الى انتفاء شرط وزن الفعل في الوصف  
 وهو عدم قبول التاء وليس لي في حصول القطع به عرف اربع بمخبر دليل مع انه لا  
 يقبل التاء فهو اربع من وجهين وجميع الباب يفسر جملا على اصله وجوبا مع الكلام  
 ولو موصولة كررت بالأم في النامد والاضافة اى اضافته الى غيره كررت باحدكم

[illegible]



وأمركم والقوية كقولهم عصاب طير ففتك بصاب وقوله عطف روف من السبي  
 بأمر لكس ثواني القصبين وهل ينصرف أم لا فيه أقوال أولها قوتى وقالها وهو  
 التحقيق أنه ينصرف إن زالت بذلك أمكنة علمية المضاع وذو اللام والأفلا  
 ككروانكم وقد ينون المنع لفردة كقولهم أعد ذكره نعمان لنا أن ذكره أو تناسيب  
 كقراءة نافع سلاسلًا وأغلا لا وقد اجتمع في قوله قرار قرار ياء بنونين الثاني  
 لفردة الفواصل والأول للتناسيب واستثنى صاحب البسيط المقصور لأن تنوينه  
 يؤدي إلى زيادة ساكن وحذف ألف فلا يفيد رتبة بانه يفيد إذا لاحتاح الوزن  
 إلى تبدل الالف بما يقبل الحركة فينون ليلقى ساكنًا آخر فيكسر **فرايد الأول**  
 غير المنصرف ضيان ما لا ينصرف مطلقا مع زنة وكوة وهو ما امتنع بالجمع أو الألفين والوصف  
 مع الالف والنون أو العدل أو وزن الفعل وما لا ينصرف مع زنة فاذا أنكر صرف وهو  
 سبعة ولا ثالث لها ونظم ذلك علم الدين السخاوي بقوله مساجد مع جلي وعمرها  
 وسكون يتلوه احاديث وأمر فدي شتم لم تنصرف كيف انت سواء إذا ما عرفت أو أنكروا  
 وعشمن إبراهيم طحمة ربيب ومع عمر قتل خرم موت يستطرواحد فاعده سبعة فاصرفها  
 إذا أنكرت والباب في ذلك ينحصر في العلمانية في السبعة مؤثرة بنفسها أو شرط المؤثر  
 فينفي بالتشكيك كلتا العلقتان على الأظهر وأحد على الأول وفيها قال الريحشري  
 أخبرني عن سبب متى اذن في الألهاب تبعه سائر الأسباب **والثاني** لا فرق في منع الصرف  
 بين العلم ومصفى إذا نزل علمية بغيره فان زال به سببه الآخر كعدل والاف

من باب ما لا ينصرف  
 من باب ما لا ينصرف  
 من باب ما لا ينصرف

الثاني ومنه في فعلان ووزن الفعل والجمع حرف كافي غير وجيل وسريين وشتم  
 وجنبدل في نصير عمر وجلي وسرمان وشتم وجنبدل وكل الوزن إلى به شرطه كالزبان  
 على الثلاثة في يده وسميع في الصغير الترخي لا إبراهيم واسماعيل إذا اعتلاد بقاء  
 الصغير كما هو والآفة كما كان كطلمة وبراهيم وقد يمنع المنصرف بعد نصير لاهل انشيب  
 المنع كونه في نار علم أو شرط محتمة كهنية في هند ومن الغريب أن نصير أسخن  
 وهو يتنصرف هو وزن المضارع ببقية تنبها لكن إذا انتهى بالمضارع منع العلمانية ووزن  
 الفعل وإذا انتهى بالمعترض صوف اذ هو من أصلية ووزن الفعل لا يؤثر مع عدم اقتضا  
 به إلا يقتصر به بامد زائدة الأربع وفيه الفز التحوك ما اسم بضمير فيشبه لفظ  
 لفظ المضارع فإذا أتى علما في حرفي أمدين **الثالث** نحو جوار يمنع بضائقا  
 ثبت ياء مفتوحة وجوب حذفها وفاعلا فينون كقاضي ثم اختلف فيها فقبل  
 تمنع الجمع وتنون به عوض عن الياء المحذوفة وقبل منصرف لتفتي بصيغة منتهى الجمع  
 بالاعلال فلا يؤثر فتون به للتمكن ولوليس وعيسى والكسائي يبنون على السكون  
 الياء وضاع فحاجز **الرابع** المشهور امتناع عرفات للعلمية والثاني ثبت فتون به  
 في قوله نعم فإذا اضم من عرفات للمقابلة لا الحرف وكسوه للمح الاصل قبل العلمانية ولا نه  
 منع عن غير المنصرف تبعا للمنع عن التنوين وتنوين المقابلة كالعوض عن تنوين الحرف  
 فكان لا يقطر لم يقطر الكس وقيل منصرف واختار الريحشري وجهه بأن الثاني لا يرفع  
 مع الالف قبلها علامة الجمع وليس للثاني وإن اعتفت عن علامة الثاني كثرة ثبت



والفعل لا يخصصها بالموث مع الاستثناء بالذات كونه ولا يقع النفي برأيهم قلت البرع  
بلفظ التاء واللام نون في نحو حذوة وطلحة من اعلام الذكور **الحقيقة الثالثة** فيما  
يتعلق بالافعال تالم بن كزبل يخضع المضارع من بينها بالاصواب اصاله كالاسم  
عند الكوفة ولما شبه اسمي الفاعل والمفعول كما مر عند غيرهم فمن رفع بالجر وجعل  
الجنس الناصب والمجانم اوجع افرادهما عند الفاعل وحذاق الكوفة ويجوز المضارع  
عند الكسائي ويجوز رفع الاسم عند ثعلب وبوقوعه مفعول عند البصريين قالوا  
ولذا امتنع رفعه بعد ما لا يليه الاسم كقولني واخوانهما وقال ابن هشام لا يصح  
الجاري على النثر العربي هو الاول واجاب عن الثاني بان النفي لا يعمل فيه وعن الثالث  
بان المضارع انضمت مطلق الاصواب والكلام في الرفع خاصة مع انه يلزمها رفع  
المضارع ابدا ولا قل ببر عن الرابع بارفعاه بعد هلا مع عدم وقوع الاسم  
بعده وينصب باحد اربعة احواف على الاتح لن وهي تأكيد في الفعل المستقبل وفانا  
للشع والزحشر في غير اغوز جبر فقول لا ابرح مكاني فاذا اكرت قلت لي ابرح لانني  
التاكيد كواقع فيه من بين تأكيد للنفي بان لا النفي افضل ولن لنفي الى افضل  
على ان نفي الاول اك من نفي الثاني وان كان النفي بالعكس اللهم الا ان يراد ان  
لا افضل باذا وافضل فهو في النفي مثل افضل في الاثبات فلا يلائم على امر زيد على  
جحد النفي والاثبات وكذا لن افضل واق افضل فتأكد لن في النفي كتناكد ات  
لا اثبات فلي في مراتب النفي تساوي ان في مراتب الاثبات وذهب الزحشري

والنفي لا يخصصها بالموث مع الاستثناء بالذات كونه ولا يقع النفي برأيهم قلت البرع  
بلفظ التاء واللام نون في نحو حذوة وطلحة من اعلام الذكور **الحقيقة الثالثة** فيما  
يتعلق بالافعال تالم بن كزبل يخضع المضارع من بينها بالاصواب اصاله كالاسم  
عند الكوفة ولما شبه اسمي الفاعل والمفعول كما مر عند غيرهم فمن رفع بالجر وجعل  
الجنس الناصب والمجانم اوجع افرادهما عند الفاعل وحذاق الكوفة ويجوز المضارع  
عند الكسائي ويجوز رفع الاسم عند ثعلب وبوقوعه مفعول عند البصريين قالوا  
ولذا امتنع رفعه بعد ما لا يليه الاسم كقولني واخوانهما وقال ابن هشام لا يصح  
الجاري على النثر العربي هو الاول واجاب عن الثاني بان النفي لا يعمل فيه وعن الثالث  
بان المضارع انضمت مطلق الاصواب والكلام في الرفع خاصة مع انه يلزمها رفع  
المضارع ابدا ولا قل ببر عن الرابع بارفعاه بعد هلا مع عدم وقوع الاسم  
بعده وينصب باحد اربعة احواف على الاتح لن وهي تأكيد في الفعل المستقبل وفانا  
للشع والزحشر في غير اغوز جبر فقول لا ابرح مكاني فاذا اكرت قلت لي ابرح لانني  
التاكيد كواقع فيه من بين تأكيد للنفي بان لا النفي افضل ولن لنفي الى افضل  
على ان نفي الاول اك من نفي الثاني وان كان النفي بالعكس اللهم الا ان يراد ان  
لا افضل باذا وافضل فهو في النفي مثل افضل في الاثبات فلا يلائم على امر زيد على  
جحد النفي والاثبات وكذا لن افضل واق افضل فتأكد لن في النفي كتناكد ات  
لا اثبات فلي في مراتب النفي تساوي ان في مراتب الاثبات وذهب الزحشري

في النفي لا يخصصها بالموث مع الاستثناء بالذات كونه ولا يقع النفي برأيهم قلت البرع  
بلفظ التاء واللام نون في نحو حذوة وطلحة من اعلام الذكور **الحقيقة الثالثة** فيما  
يتعلق بالافعال تالم بن كزبل يخضع المضارع من بينها بالاصواب اصاله كالاسم  
عند الكوفة ولما شبه اسمي الفاعل والمفعول كما مر عند غيرهم فمن رفع بالجر وجعل  
الجنس الناصب والمجانم اوجع افرادهما عند الفاعل وحذاق الكوفة ويجوز المضارع  
عند الكسائي ويجوز رفع الاسم عند ثعلب وبوقوعه مفعول عند البصريين قالوا  
ولذا امتنع رفعه بعد ما لا يليه الاسم كقولني واخوانهما وقال ابن هشام لا يصح  
الجاري على النثر العربي هو الاول واجاب عن الثاني بان النفي لا يعمل فيه وعن الثالث  
بان المضارع انضمت مطلق الاصواب والكلام في الرفع خاصة مع انه يلزمها رفع  
المضارع ابدا ولا قل ببر عن الرابع بارفعاه بعد هلا مع عدم وقوع الاسم  
بعده وينصب باحد اربعة احواف على الاتح لن وهي تأكيد في الفعل المستقبل وفانا  
للشع والزحشر في غير اغوز جبر فقول لا ابرح مكاني فاذا اكرت قلت لي ابرح لانني  
التاكيد كواقع فيه من بين تأكيد للنفي بان لا النفي افضل ولن لنفي الى افضل  
على ان نفي الاول اك من نفي الثاني وان كان النفي بالعكس اللهم الا ان يراد ان  
لا افضل باذا وافضل فهو في النفي مثل افضل في الاثبات فلا يلائم على امر زيد على  
جحد النفي والاثبات وكذا لن افضل واق افضل فتأكد لن في النفي كتناكد ات  
لا اثبات فلي في مراتب النفي تساوي ان في مراتب الاثبات وذهب الزحشري

في اغوز جبر الى انها لتأكيد النفي قال لن افضل معناه لا افضل ابدا وقد نفى ليرجع  
كثير واعترضه الصغير والكبير واغرب ما قيل عليه قول ابن مالك المامل لم يزل ذلك  
اعتقاده في لن نفي ان الله لا يرى ابدا قلت يعلم الفاني بذلك المامل لان مالك  
حيث تبع الاشاعرة في يجوز برؤية الله بالبارق في الدنيا والارض نفوذ بآيته من  
صفر خاسر فهو ممتهم كما صحابه فلا يفتقد على اضربه وقولهم لو كان للتأبيد لما  
جاز نفقه برمان منقطع في لن اكلم اليوم انيما للشع ولا بالابد في لن يمتنونه  
ابدا للتكرار وتخفيف اذ الكلام في المعنى الحقيقي المفهوم عند الاطلاق فلا ينافيه اقرانه  
بقريته صار فرعه الى غير اوتأكد التأبيد يرفع لفظ وهو عند سيبويه  
والجمهور لنفي المستقبل منقطعا نحو لن يرح عليه عاكفين متى برجع الهاموسي  
او مؤبدا نحو لن يغفوا عنك من الله شيئا وكانهم جعلوا المقدار المشترك واستندوا  
الى التأبيد والتأبيد الى قران خارج وهو اقرب فلا ينافي ذلك انكارهم اقتضائه  
للتأبيد بنفسه وكذا معناها السببية اي سببية سابقها لتاليها خارجا او العكس  
ذهنا وكلاهما معا كاسلمت كي ادخل الجنة وهي من المصدر برة وقد عرفت في الموصوف  
اما الفعلية فهي جارة والناصب بعدها ان مفعول وقد نظروا في الشعر الجملة بتاويل  
مصدر مخفوض كي وتتبع المصدر برة ان قلت لا ما جاز مخي لكلا ناسوا  
والفعلية ان ثلثها اللام وان نحو لن يفتي حتى وقوله كما ان نفوذ ونحو ما  
ويجوز الامران في نحو كذا يكون ولا يفتقد بلام قبلها وعدسه وفي نحو قوله اريد

في النفي لا يخصصها بالموث مع الاستثناء بالذات كونه ولا يقع النفي برأيهم قلت البرع  
بلفظ التاء واللام نون في نحو حذوة وطلحة من اعلام الذكور **الحقيقة الثالثة** فيما  
يتعلق بالافعال تالم بن كزبل يخضع المضارع من بينها بالاصواب اصاله كالاسم  
عند الكوفة ولما شبه اسمي الفاعل والمفعول كما مر عند غيرهم فمن رفع بالجر وجعل  
الجنس الناصب والمجانم اوجع افرادهما عند الفاعل وحذاق الكوفة ويجوز المضارع  
عند الكسائي ويجوز رفع الاسم عند ثعلب وبوقوعه مفعول عند البصريين قالوا  
ولذا امتنع رفعه بعد ما لا يليه الاسم كقولني واخوانهما وقال ابن هشام لا يصح  
الجاري على النثر العربي هو الاول واجاب عن الثاني بان النفي لا يعمل فيه وعن الثالث  
بان المضارع انضمت مطلق الاصواب والكلام في الرفع خاصة مع انه يلزمها رفع  
المضارع ابدا ولا قل ببر عن الرابع بارفعاه بعد هلا مع عدم وقوع الاسم  
بعده وينصب باحد اربعة احواف على الاتح لن وهي تأكيد في الفعل المستقبل وفانا  
للشع والزحشر في غير اغوز جبر فقول لا ابرح مكاني فاذا اكرت قلت لي ابرح لانني  
التاكيد كواقع فيه من بين تأكيد للنفي بان لا النفي افضل ولن لنفي الى افضل  
على ان نفي الاول اك من نفي الثاني وان كان النفي بالعكس اللهم الا ان يراد ان  
لا افضل باذا وافضل فهو في النفي مثل افضل في الاثبات فلا يلائم على امر زيد على  
جحد النفي والاثبات وكذا لن افضل واق افضل فتأكد لن في النفي كتناكد ات  
لا اثبات فلي في مراتب النفي تساوي ان في مراتب الاثبات وذهب الزحشري

في النفي لا يخصصها بالموث مع الاستثناء بالذات كونه ولا يقع النفي برأيهم قلت البرع  
بلفظ التاء واللام نون في نحو حذوة وطلحة من اعلام الذكور **الحقيقة الثالثة** فيما  
يتعلق بالافعال تالم بن كزبل يخضع المضارع من بينها بالاصواب اصاله كالاسم  
عند الكوفة ولما شبه اسمي الفاعل والمفعول كما مر عند غيرهم فمن رفع بالجر وجعل  
الجنس الناصب والمجانم اوجع افرادهما عند الفاعل وحذاق الكوفة ويجوز المضارع  
عند الكسائي ويجوز رفع الاسم عند ثعلب وبوقوعه مفعول عند البصريين قالوا  
ولذا امتنع رفعه بعد ما لا يليه الاسم كقولني واخوانهما وقال ابن هشام لا يصح  
الجاري على النثر العربي هو الاول واجاب عن الثاني بان النفي لا يعمل فيه وعن الثالث  
بان المضارع انضمت مطلق الاصواب والكلام في الرفع خاصة مع انه يلزمها رفع  
المضارع ابدا ولا قل ببر عن الرابع بارفعاه بعد هلا مع عدم وقوع الاسم  
بعده وينصب باحد اربعة احواف على الاتح لن وهي تأكيد في الفعل المستقبل وفانا  
للشع والزحشر في غير اغوز جبر فقول لا ابرح مكاني فاذا اكرت قلت لي ابرح لانني  
التاكيد كواقع فيه من بين تأكيد للنفي بان لا النفي افضل ولن لنفي الى افضل  
على ان نفي الاول اك من نفي الثاني وان كان النفي بالعكس اللهم الا ان يراد ان  
لا افضل باذا وافضل فهو في النفي مثل افضل في الاثبات فلا يلائم على امر زيد على  
جحد النفي والاثبات وكذا لن افضل واق افضل فتأكد لن في النفي كتناكد ات  
لا اثبات فلي في مراتب النفي تساوي ان في مراتب الاثبات وذهب الزحشري



في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...  
في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...  
في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...

لكنها ان نظير بقولتي يتأكد في الكلام في التعليل او تأكيد ان لكي في التبع وان  
في اسم مصدرية واحملها بفهم حلا على ما المصدرية وخرج عليه قوله نعم ان اراد  
ان يتم الوضاعة فمن رفع وقوله ان نقران على اسماء ويجوز ان التي بعد لفظ العلم  
او معنا غير نامة بل مخففة من الثقيلة فتعمل عملها واسمها خبر شان حذف بقا لامن  
الشون مخول ان سيكون افلا يرون ان لا يرجع وفي ان التي بعد لفظ وجهان  
كونها مخففة بتاول العلم وناسبة على ظاهري وهو ارجح ولن اجمع القراء عليه في اصب  
الناس ان يتركوا واختلفوا في وجوب ان لا تكون فتنة فتقوا اخوانكم وابوعمر بن الخطاب

والباقي بالرفع واذن والمشهور حرفية وقبل اسم وان اصل اذن اكرم في جواب  
اتيك اذا نافي اكرمك حذف الجملة المضادة لها لانه السؤال عليها وعوض عنها اذن اكرمك انما هي  
الشون واخر ان بعد هاء الجواب والجزء ابدل عند قوم وغالب اعنه آخر  
قال وقد ورد الجواب وحده كقولك اذن ائتتك صادق لما قال ائتتك لان تاليه بسيط لا يكثر من  
هنا الحال ولا جازات الا في الاستقبال وتنبه اي نصب اذن المضارع بشرط كونها  
لا الحال نحو قولك اذن اكرمك بالنصب لمن قال اذكرك فيجب جزمه في ان تتر في اذن  
من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل

من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل  
من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل  
من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل

في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...  
في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...  
في قوله تعالى ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل...

لكنها ان نظير بقولتي يتأكد في الكلام في التعليل او تأكيد ان لكي في التبع وان  
في اسم مصدرية واحملها بفهم حلا على ما المصدرية وخرج عليه قوله نعم ان اراد  
ان يتم الوضاعة فمن رفع وقوله ان نقران على اسماء ويجوز ان التي بعد لفظ العلم  
او معنا غير نامة بل مخففة من الثقيلة فتعمل عملها واسمها خبر شان حذف بقا لامن  
الشون مخول ان سيكون افلا يرون ان لا يرجع وفي ان التي بعد لفظ وجهان  
كونها مخففة بتاول العلم وناسبة على ظاهري وهو ارجح ولن اجمع القراء عليه في اصب  
الناس ان يتركوا واختلفوا في وجوب ان لا تكون فتنة فتقوا اخوانكم وابوعمر بن الخطاب

والباقي بالرفع واذن والمشهور حرفية وقبل اسم وان اصل اذن اكرم في جواب  
اتيك اذا نافي اكرمك حذف الجملة المضادة لها لانه السؤال عليها وعوض عنها اذن اكرمك انما هي  
الشون واخر ان بعد هاء الجواب والجزء ابدل عند قوم وغالب اعنه آخر  
قال وقد ورد الجواب وحده كقولك اذن ائتتك صادق لما قال ائتتك لان تاليه بسيط لا يكثر من  
هنا الحال ولا جازات الا في الاستقبال وتنبه اي نصب اذن المضارع بشرط كونها  
لا الحال نحو قولك اذن اكرمك بالنصب لمن قال اذكرك فيجب جزمه في ان تتر في اذن  
من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل

من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل  
من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل  
من قبل المثبت اذن وانه في انا وافي اذن انك لم تدع فدا في اذن زيد بكومك للفعل



رسول في صلاة فانه ينصب برسل بان مفرق وعطف على وصيا والخامس يعلم ان وهي  
 التعليلية فضاف الى كذا لانها بمنها وفي علمها اذا لم يقرب الفعل بعدها بلاه الثانية  
 والواحدة نحو اسلم لا دخل للجنة لان ادخلها بمعنى كذا ادخلها قال ثم واما النسلم  
 فان اقرب بلا وجب اظهار ان كذا لا يكون للناس عليكم حجة لئلا يعلم اهل الكتاب  
 ولا افضل اللفظ بالنقاء للامين وينصب انهم بالمعزة وموبا بعد خمسة احواف  
**الاول** لام الجود وهي المكسورة السكونية تكون ناقص ماض ولو مفعلة فقط مفعلي  
 نحو قوله ثم وما كان الله ليعذبهم لم يكن الله ليغفر لهم وسبقت لام جود كذا  
 لما من منها الحمد والتفي وموضع الجملة نصب خبر للكون عند الكوفة فاللام  
 زائدة للتوكيد وجوب اللام عند البقرة فهي متعلقة بخبر مقدم اي ما كان من قبل  
 لان بفعل واجتو اعي الخبر مفردا مقربا في قوله سمون ولم يشرع او بر منها  
 ان لام كذا لا تقع الا بعد كلام تام بخلاف هذه وان فاعل مفعول لام الجود ولا يكون  
 الامر نوح كان بخلاف تلك وان هذه لا تقع بعد المستقبل فلا يثبت ان يكون الله  
 ليغفر له بخلاف لام كذا نحو سائوب ليغفر الله لي وان هذه بمنع ايجاب ما بعدها  
 فلا يثبت ما كان زيد الا يفر بكونا بخلاف تلك نحو ما اسلم لا يدخل الجنة وان  
 هذه لا يفيد الفعل النفي قبلها بخلاف نحو ما كان زيدا من لذهب بخلاف انها  
**والثاني** او العاطفة كانه بمعنى الى او الاعلى الخ لا نحو لا تملك او تعطى  
 حتى الى او الا ان تعطية فتقول بعهم او يمن الى ان او الا ان فيه شامع

تليها التمرير فان كان كذا فاعلها بالكون في قوله سمون ولم يشرع او بر منها  
 ان لام كذا لا تقع الا بعد كلام تام بخلاف هذه وان فاعل مفعول لام الجود ولا يكون  
 الامر نوح كان بخلاف تلك وان هذه لا تقع بعد المستقبل فلا يثبت ان يكون الله  
 ليغفر له بخلاف لام كذا نحو سائوب ليغفر الله لي وان هذه بمنع ايجاب ما بعدها  
 فلا يثبت ما كان زيد الا يفر بكونا بخلاف تلك نحو ما اسلم لا يدخل الجنة وان  
 هذه لا يفيد الفعل النفي قبلها بخلاف نحو ما كان زيدا من لذهب بخلاف انها

رسول في صلاة فانه ينصب برسل بان مفرق وعطف على وصيا والخامس يعلم ان وهي  
 التعليلية فضاف الى كذا لانها بمنها وفي علمها اذا لم يقرب الفعل بعدها بلاه الثانية  
 والواحدة نحو اسلم لا دخل للجنة لان ادخلها بمعنى كذا ادخلها قال ثم واما النسلم  
 فان اقرب بلا وجب اظهار ان كذا لا يكون للناس عليكم حجة لئلا يعلم اهل الكتاب  
 ولا افضل اللفظ بالنقاء للامين وينصب انهم بالمعزة وموبا بعد خمسة احواف  
**الاول** لام الجود وهي المكسورة السكونية تكون ناقص ماض ولو مفعلة فقط مفعلي  
 نحو قوله ثم وما كان الله ليعذبهم لم يكن الله ليغفر لهم وسبقت لام جود كذا  
 لما من منها الحمد والتفي وموضع الجملة نصب خبر للكون عند الكوفة فاللام  
 زائدة للتوكيد وجوب اللام عند البقرة فهي متعلقة بخبر مقدم اي ما كان من قبل  
 لان بفعل واجتو اعي الخبر مفردا مقربا في قوله سمون ولم يشرع او بر منها  
 ان لام كذا لا تقع الا بعد كلام تام بخلاف هذه وان فاعل مفعول لام الجود ولا يكون  
 الامر نوح كان بخلاف تلك وان هذه لا تقع بعد المستقبل فلا يثبت ان يكون الله  
 ليغفر له بخلاف لام كذا نحو سائوب ليغفر الله لي وان هذه بمنع ايجاب ما بعدها  
 فلا يثبت ما كان زيد الا يفر بكونا بخلاف تلك نحو ما اسلم لا يدخل الجنة وان  
 هذه لا يفيد الفعل النفي قبلها بخلاف نحو ما كان زيدا من لذهب بخلاف انها  
**والثاني** او العاطفة كانه بمعنى الى او الاعلى الخ لا نحو لا تملك او تعطى  
 حتى الى او الا ان تعطية فتقول بعهم او يمن الى ان او الا ان فيه شامع

والثالث فاء التبيين والرابع

والثالث فاء التبيين والرابع وارالمعية حالكونها مسوقين بنفي عن  
 غير مسوق بنفي آخر ولا منقضى بالان لا يقض عليهم فهموا ولما يعلم الله الذين  
 جاهدوا منكم ويعلم الصابرين سواء كان النفي محرفا من ام بنفي كليهما زيد حاضرا  
 فتعكده وكل تائبنا فخذ ثنا اولك من امرك في فالرمل وقوله نقلت ادى  
 وادعوا ان ادى او فني نحو لا تطغوا فيكم عليكم غفر ولا تاكل السمك ولشر الذين  
 بمعنى لا يجمع بينهما اودعاء بجمع فعل طغى كقول رب وفني فلا اعدل عن قولك  
 رب اغفر لي وتوسع رزقي واستفهام نحو من الذي يقرب الله قرضا حسنا  
 فيضاعفه وهل تاتى وتحدثني اذ نفي نحو بالذات كنت معكم فانوز ولينك تاتى  
 وتعلمني او عرض نحو الا تزل فنصب او ونصب خبر او تخفيض نحو لا تاتينا  
 فتحدثنا او وتحدثنا والحق القراء التمرير مع الفاء كقول علي ابلغ الاسباب اسباب  
 السموات فاطلع فبين نصب خلافا للبرية **الخامس** متى بمعنى الى الغاية او الى التبيين  
 حتى تغرب الشمس اي الى ان تغرب الشمس واسلمت مع ادخل الجنة اي كذا ادخلها  
 او حكاية ونظ الى ما قبلها عند وقوع القصة الحكمة كقول ثم وزلوا حتى يقول  
 الرسول فبين نصب يقول نظرا الى استقباله بالتبني الى الزوال الحكي لتأخر  
 عنه وجود فان اردت بالمضارع بعد متى هذه الحال تحقيقا كقول متى يقول الرسول  
 في قراءة نافع بالرفع على حكاية الحال الماضية كانت متى موقا ابتدءا يضاف ما

والثالث فاء التبيين والرابع وارالمعية حالكونها مسوقين بنفي عن  
 غير مسوق بنفي آخر ولا منقضى بالان لا يقض عليهم فهموا ولما يعلم الله الذين  
 جاهدوا منكم ويعلم الصابرين سواء كان النفي محرفا من ام بنفي كليهما زيد حاضرا  
 فتعكده وكل تائبنا فخذ ثنا اولك من امرك في فالرمل وقوله نقلت ادى  
 وادعوا ان ادى او فني نحو لا تطغوا فيكم عليكم غفر ولا تاكل السمك ولشر الذين  
 بمعنى لا يجمع بينهما اودعاء بجمع فعل طغى كقول رب وفني فلا اعدل عن قولك  
 رب اغفر لي وتوسع رزقي واستفهام نحو من الذي يقرب الله قرضا حسنا  
 فيضاعفه وهل تاتى وتحدثني اذ نفي نحو بالذات كنت معكم فانوز ولينك تاتى  
 وتعلمني او عرض نحو الا تزل فنصب او ونصب خبر او تخفيض نحو لا تاتينا  
 فتحدثنا او وتحدثنا والحق القراء التمرير مع الفاء كقول علي ابلغ الاسباب اسباب  
 السموات فاطلع فبين نصب خلافا للبرية **الخامس** متى بمعنى الى الغاية او الى التبيين  
 حتى تغرب الشمس اي الى ان تغرب الشمس واسلمت مع ادخل الجنة اي كذا ادخلها  
 او حكاية ونظ الى ما قبلها عند وقوع القصة الحكمة كقول ثم وزلوا حتى يقول  
 الرسول فبين نصب يقول نظرا الى استقباله بالتبني الى الزوال الحكي لتأخر  
 عنه وجود فان اردت بالمضارع بعد متى هذه الحال تحقيقا كقول متى يقول الرسول  
 في قراءة نافع بالرفع على حكاية الحال الماضية كانت متى موقا ابتدءا يضاف ما

وتنقله يا رب الكلام الا كما تفضل بها فتدبره في كل حين



ما بعد لها فيرفع المضارع بعدها ان كان فضلة او مسببا قبلها كما هو فلا يرفع  
ان كان علة كسري حتى ادخلها او غير مسبب عنه كوثق فتنطلق التمسك بالابتداء  
مقطوعا قبلها الفظا فلا تكون عمدة وركنا منه ولا تاء اوله تكن مدخولا مسببا  
عن سابقها ارفع وتباطها معنى ايض فيجمل النظم والتأليف وباقي تمام الكلام فيها  
**في بحث المفردات فصل** والجواز للمضارع نوعان فالاول ما يجوز فعلا مضارعا  
واحد وهو اربعة احرف اللام المكسورة وقد تنكي بعد واو واوا وغر لا الطلبية<sup>ن</sup>  
اللاتان على طلب مطلقا تدخل لام الامر نحو ليقم زيد ولا النهاية نحو لا تشرب بائنة  
والدعائتان نحو ليقيم عليا ترك ولا تؤخذ ناهي وجزمهما فعل التكلم مبتدئا لفعل قليل  
لقلته طلب من نفسه كفوموا حمل ولتعمل خطاياكم وقوله اذا ما خرجنا من دمشق فلا  
ندد بخلاف المبني للفصول لات المأمور والمنهي ضم خبر التكلم واطلق الاكثر الحكم بالقلة  
واقول منه جزم اللام فعل الخائب كقرأة بعضهم بنذر فلنفترضوا وفي الحديث لنا خذوا  
مضاياكم والقباس هنا الامور يصغره ويحذف اللام لغزوة على الاعم مطلقا عند الكسائي  
وصل عليه قوله ثم قل لعبارى الذين امنوا اتبعوها الى يقيموا والمشهور جزمه بشرط  
مقدريد له عليه امر اى ان تقل بقمها وقبل بعد القول خاصة ولو غرام وضع اليقة  
مطلقا وجوز ابن عصفورا بقاء لا وحذف مجزوما لقوته كم ان قت والا فلا اى  
فلا نعم ولم ولما الذاتية وهما يشتركان في النفي والقلب الماضي تقول لم او لما بقم اى ما قام  
وفي الحروف والاختصاص بالمضارع ودخول هزة الاستفهام عليها وتخفيف لم بمصاحبة

أداة الشرط نحو ان لم تقع اثم وان لم تفعل فلما بلغت وهل الجزم مع بلم بان جزم  
الذمان والبضاي بالاول وهو الحق اذ لا يجوز اهل اللفظ بخلافه وان لا  
تقام متصلة بالجزم ومختصة بالمضارع فهو اولى بالعلل ولا نهما لما قبلته الى الماضي  
صار كجوز وصف الشرط كاللائل على الجوع كانه قبل ان تترك الفعل وان الشرط  
انقضاء الفعل فلم يقع شرطا الا بعد الجزم بلم وفيه اياه وعمله منه ونقص الشيخ على الثاني  
وهو ضعف وتنحصر لم ايضا بجواز انقطاع نفها عن الحال وعدم استقارعه اليها  
لانها المطلق التي قضي المستمر مخول به يكن له كفا واحد ولنفس مخول به يكن زيدا ثم كان  
مخلاف لما استقار نفها الى حال التكلم فلا يبقى لما يكن ثم كان بل لما يكن وسيكون  
خلافه لا لا ندلسي بدوته بينهما وان الانقطاع ولا ين هشام يجعله لما نف المانع  
الغريب دون البعد فلم يجوز لما تكن في العام المانع وتنحصر لما يجوز حذف  
مجزومها القوية اختيارا نحو ثابت المنة ولما اي ولما اذ فلها قال ابو حيان هذا  
احسن ما يخرج عليه قوله وان كلا لما يوفيتهم نعيم شدة ان ولما اي لما ينقص  
من عمله وقبل لما يهملوا وقبل يوفو العمالهم ويكون اي مجزومها متوقعا لبا نحو  
لما يركب الاحول للوقوف بالفتح اي لا مبر متوقع وكوبه وبالكسر اي لتقابل متوقع اياه الى  
يركب الى ان لكان متوقع محموا الوقوع نال هذا في قولهم لم نفعل فعل فها متوازيان  
ولما نفعل تفعل فحي تاكيد للشي كعد في اثبات فان وقوع المضارع وطا مصوله

ان محارب وفي بعض النسخ كقولك في الموضع  
بالكسر هو الخاطبة غير محج



في المستقبل يؤكد انقضاء ما مضيا واستقرار علمه الى مال التكلم ومن غير الغالب  
 قولك ندم ابلبس ولما بفعله لندم **الثاني** ما يجوز فعلين وهو اصد عشر لفظا ان الشرطية  
 بالكسر والتحقيق وهي اصل الباب والباقي يجوز على معناها ولو اذما وقيل لا يجوز  
 الا في ضرورة ومن العالم وما لغيره وفيه لزوم وانما يجب ما اخبر به واما ان كان  
 وان راق وصحما للكان ومما كان الاول ان واذما حرفان وضعا ليجوز فعلين  
 فعل مسبب عن آخر عليه والباقي اسما وضعت لما ذكر ثم فتمت في الشرطية  
 على معنى ان على الاشرى فيها لا يجوز اذ وصفت الامع ما كان على الاصح خلافه  
 للقاء والباقي ضربان ما لا لثمة ما هو من راق وما هو خلافا للكونية  
 في الاولين وما يجوز فيه الامران وهو ان راق ومتى بالانفاق واما ان يقول  
 وزاد بعضهم في الجازم كفا ولم يثبت ولو اذما لا يجوز ان على الاصح الا في ضرورة  
 على ندوة وقال بعضهم ملتقى ان واذما لم على شخ الخاة وقيل له هذا سؤال من يجهل  
 ان شككت وجعلت جازما واذما جازمت فاقى لم يجوز اراد ان في بان الشرطية  
 الموضوع للشك في وقوع فعل الشرطية جازمت واذما في باذا وقد وضعت الجزم بوضع  
 الشرط لم يجوز ولا يخفى لطف مقابلة الجزم الاعراب والجزم العلمي وايضا ان في البيت  
 الاول واذما الثاني وهذه الاصل عشر كل منها يقتضي فعلين يسمي اولها شرطا وهو  
 العلامة سمي به لانه علامة للثاني المترتب عليه وثانها جازما لانه مترتب على الاول ترتب

والله اعلم  
 في المستقبل يؤكد انقضاء ما مضيا واستقرار علمه الى مال التكلم ومن غير الغالب  
 قولك ندم ابلبس ولما بفعله لندم الثاني ما يجوز فعلين وهو اصد عشر لفظا ان الشرطية  
 بالكسر والتحقيق وهي اصل الباب والباقي يجوز على معناها ولو اذما وقيل لا يجوز  
 الا في ضرورة ومن العالم وما لغيره وفيه لزوم وانما يجب ما اخبر به واما ان كان  
 وان راق وصحما للكان ومما كان الاول ان واذما حرفان وضعا ليجوز فعلين  
 فعل مسبب عن آخر عليه والباقي اسما وضعت لما ذكر ثم فتمت في الشرطية  
 على معنى ان على الاشرى فيها لا يجوز اذ وصفت الامع ما كان على الاصح خلافه  
 للقاء والباقي ضربان ما لا لثمة ما هو من راق وما هو خلافا للكونية  
 في الاولين وما يجوز فيه الامران وهو ان راق ومتى بالانفاق واما ان يقول  
 وزاد بعضهم في الجازم كفا ولم يثبت ولو اذما لا يجوز ان على الاصح الا في ضرورة  
 على ندوة وقال بعضهم ملتقى ان واذما لم على شخ الخاة وقيل له هذا سؤال من يجهل  
 ان شككت وجعلت جازما واذما جازمت فاقى لم يجوز اراد ان في بان الشرطية  
 الموضوع للشك في وقوع فعل الشرطية جازمت واذما في باذا وقد وضعت الجزم بوضع  
 الشرط لم يجوز ولا يخفى لطف مقابلة الجزم الاعراب والجزم العلمي وايضا ان في البيت  
 الاول واذما الثاني وهذه الاصل عشر كل منها يقتضي فعلين يسمي اولها شرطا وهو  
 العلامة سمي به لانه علامة للثاني المترتب عليه وثانها جازما لانه مترتب على الاول ترتب

فان استعملت ان فتبغى نفعا في الارض او سما في السماء فثابتهم باثرى فافعل  
 ومنهما معا كقولها قالت ثبات الحى باسلى وان كان نقبرا معدا قالت وان  
 اى وان كان نقبرا معدا فثابتهم باثرى فافعل

الجزاء على العمل وجوبا ايهما جازما في المقال مجرى الجواب عن السؤال فنقول ان نقرب  
 اضرب في فقي ان يترك لك اضربك فنقول للقابل انا ايهما اضربك بشرط الشرط كونه  
 خبريا لا مفعول في الصدق في الاستقبال فلا يكون طلبيا ويكون مضارعا  
 مثبتا او منفيا بلا ولم غير مقرر بخوف استقبال كالسين وسوف وان الثاني  
 او ما مضيا متفرا مثبتا عاريا عن قد ويصلح للجواب كل فعل استقبالي ولو طلبيا  
 نحو ان جازم يد فالك مر مع الافادة فتمنع ان تقوم نعم الا يجوز مجرى على معنى مفيد  
 مخوف كانه يجرى الى الله ورسوله فخير الى الله ورسوله على صد قوله انا  
 ابو الجهم وشعوى شعوى او غير ومن الاول باداة الشرط انفا كالثاني عند  
 المحققين وقيل بفعل الشرط وقيل بهما وقيل بالجواب وجاز للقرينة حذف  
 الشرط بعد ان مقرر بلا النافية كقوله نطقها قلت لها بكفروا لا بعل  
 مفروق الحسام اى وان لا نطقها وحذف الجواب بعد شرط ماض او جزم لم نحو  
 فان استطعت ان تبتغي نفعا في الارض او سما في السماء فثابتهم باثرى فافعل  
 ومنهما معا كقولها قالت ثبات الحى باسلى وان كان نقبرا معدا قالت وان  
 اى وان كان نقبرا معدا فثابتهم باثرى فافعل ولا يخفى ان الاداة مكم  
 على الاصح ويكون الفعلان ماضيين او مضارعين او مختلفين ماضيا مضارعا  
 او عكسه فانه كانا مضارعين او ماضيين او كان الاول فقط مضارعا فالجزم لازم  
 للمضارع لفظا والماضى محلا نحو وان نعد نعد ومن يتوالت به جعل له محجا

فان استعملت ان فتبغى نفعا في الارض او سما في السماء فثابتهم باثرى فافعل  
 ومنهما معا كقولها قالت ثبات الحى باسلى وان كان نقبرا معدا قالت وان  
 اى وان كان نقبرا معدا فثابتهم باثرى فافعل



وان علمت عدنا في الحديث من يقع عليه القدر ايماننا واحتسابنا فغفر له وكون  
الاول مضارعاً فقط مخصوص بالضرورة عند الجمهور وورد بالحديث واجب  
يجوز نقله بالرفع وان كان الثاني وحده مضارعاً ففيه الوجهان الجزم وهو  
الفيصح المختار لوجود اللزوم والرفع وهو كثر ايضاً لضعفه بجملته غير المجزوم  
نحو من كان يريد حوث الاضيق نزوله وقوله ان اناه خليل يوم مسبقه يقول  
لا غائب ماله ولا مكرم كوفي الرفع في الجواب مسبقاً بماض كقوله ومضارع  
منفي بلم نحو ان لم تقع اقوم قوت وفي غير ضعيف وعليه قراءة طلبة ايها انكون  
بدركم الموت برفع يدرك ثم اذا نال الفعلين مضارع مقرون بقاء او واولئك  
جزء من المطفوف ورفعه بالاستئناف وفيه بان مضارع وجوبا وهو قابل وقوي  
بالثالث قوله نعم ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوا مما يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء  
ومن ضل الله فلا هاد له ويذرهم فان توسط بين الفعلين فالوجه الجزم على  
الشرط وجاء النصب ايضاً في **الاول** متى اتى بعد متى مجزوم فهو اسم شرط  
والاناسم استنهام برفع بعده الفعل كتي تقوم والاسم كتي سفرك فهو متبدل  
او خبر لا بعده على الخلاف وبعض العرب يجزبه بمعنى من عند يقوب ووسطه  
الكسائي كقولهم اخرجوا مني كذا اي من اوسطه وقوله متى الخ خضر لهن ينج فتشعل  
على وجه اربعة وله مع كل من الاسم والفعل بالتوقع وجهان وفيه القوم قال  
ما كذا اي متى اسم بعدها فرفعها والجر جاربان والفعل بالرفع وبالجرم اي وهي

قوله فانهم ان كان يريد حوث الاضيق نزوله وقوله ان اناه خليل يوم مسبقه يقول  
لا غائب ماله ولا مكرم كوفي الرفع في الجواب مسبقاً بماض كقوله ومضارع  
منفي بلم نحو ان لم تقع اقوم قوت وفي غير ضعيف وعليه قراءة طلبة ايها انكون  
بدركم الموت برفع يدرك ثم اذا نال الفعلين مضارع مقرون بقاء او واولئك  
جزء من المطفوف ورفعه بالاستئناف وفيه بان مضارع وجوبا وهو قابل وقوي  
بالثالث قوله نعم ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوا مما يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء  
ومن ضل الله فلا هاد له ويذرهم فان توسط بين الفعلين فالوجه الجزم على  
الشرط وجاء النصب ايضاً في **الاول** متى اتى بعد متى مجزوم فهو اسم شرط  
والاناسم استنهام برفع بعده الفعل كتي تقوم والاسم كتي سفرك فهو متبدل  
او خبر لا بعده على الخلاف وبعض العرب يجزبه بمعنى من عند يقوب ووسطه  
الكسائي كقولهم اخرجوا مني كذا اي من اوسطه وقوله متى الخ خضر لهن ينج فتشعل  
على وجه اربعة وله مع كل من الاسم والفعل بالتوقع وجهان وفيه القوم قال  
ما كذا اي متى اسم بعدها فرفعها والجر جاربان والفعل بالرفع وبالجرم اي وهي

قوله فانهم ان كان يريد حوث الاضيق نزوله وقوله ان اناه خليل يوم مسبقه يقول  
لا غائب ماله ولا مكرم كوفي الرفع في الجواب مسبقاً بماض كقوله ومضارع  
منفي بلم نحو ان لم تقع اقوم قوت وفي غير ضعيف وعليه قراءة طلبة ايها انكون  
بدركم الموت برفع يدرك ثم اذا نال الفعلين مضارع مقرون بقاء او واولئك  
جزء من المطفوف ورفعه بالاستئناف وفيه بان مضارع وجوبا وهو قابل وقوي  
بالثالث قوله نعم ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوا مما يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء  
ومن ضل الله فلا هاد له ويذرهم فان توسط بين الفعلين فالوجه الجزم على  
الشرط وجاء النصب ايضاً في **الاول** متى اتى بعد متى مجزوم فهو اسم شرط  
والاناسم استنهام برفع بعده الفعل كتي تقوم والاسم كتي سفرك فهو متبدل  
او خبر لا بعده على الخلاف وبعض العرب يجزبه بمعنى من عند يقوب ووسطه  
الكسائي كقولهم اخرجوا مني كذا اي من اوسطه وقوله متى الخ خضر لهن ينج فتشعل  
على وجه اربعة وله مع كل من الاسم والفعل بالتوقع وجهان وفيه القوم قال  
ما كذا اي متى اسم بعدها فرفعها والجر جاربان والفعل بالرفع وبالجرم اي وهي

لهائي كل ذامعان وقد ألف بالاثنيان بمتي **والثاني** اسم الشرط والاستفهام ان  
وقع على زمان او مكان فنصب علاظاً والتاليه كتي نعم انما وان تفعد اتعد  
او على حدث ففعل مطلق نحو اي ضرب ضرب والآ فالفعل بعد اما لانم كن  
يقم اقم فهو مبتدأ وضرب المستفهم عنه او بجملة الشرط لانه المنتمل على العائد وقبل الشرط  
والجزء معاً اذا كنتم العالم الآ بها او متقد وهو ما واقع عليه كن يكون في اكرم  
ففعول بالجزء وكذا من اذ في الاستفهام او على غير او متعلقة فهو متبدل  
لما بعده او مفعول القدر مفتوحه كما في باب الاشتغال فاسم الشرط عامل في فعله  
مطلقاً وقد يكون معولاً ايضاً فالترتيبان متعارضان من الجانبين لكن يجمع نقله  
الاسم اصلاً وفيها معنى الشرط وقبل فيه وما للذان بعلان دولة والاعمالان فيه معولان  
ويجمع ايضاً في المتبادر وغيره على ثنائيهما **والثاني** في مهمات قولان احدهما انه مركب من  
مه بفتح الكف وما والثاني ان اصله ما زيدت عليها ما فاعل عليهم التكرار فابداً  
الاولى هاء نصار وما وعليه الاكثر والغرض من قوله ما اسم لا يفهم الا باستقراء  
كلمتين او الانقصار منه على حرفين وفي وضعه لا في التزام وفي الثاني الزام ارادته  
لا يفيد الا بان يجعل معها شرطية بنحو كل من ينج من شرطه وبنحو كل من ينج  
ح التزام الجزاء عند تحقق الشرط او بان يحدف من مهمات حرفان ويقصر على حرفين  
الكف وهو ح الزام واجاب للكف على الخاطب فاعل لا يفيد الا مع ضم كلمتين وقد يفيد  
مع استقراء حرفين كل جزاء يمنع جعله شرطاً لعدم اجتماع شرطه فالفاء امر منه لانه شرط

قوله فانهم ان كان يريد حوث الاضيق نزوله وقوله ان اناه خليل يوم مسبقه يقول  
لا غائب ماله ولا مكرم كوفي الرفع في الجواب مسبقاً بماض كقوله ومضارع  
منفي بلم نحو ان لم تقع اقوم قوت وفي غير ضعيف وعليه قراءة طلبة ايها انكون  
بدركم الموت برفع يدرك ثم اذا نال الفعلين مضارع مقرون بقاء او واولئك  
جزء من المطفوف ورفعه بالاستئناف وفيه بان مضارع وجوبا وهو قابل وقوي  
بالثالث قوله نعم ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوا مما يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء  
ومن ضل الله فلا هاد له ويذرهم فان توسط بين الفعلين فالوجه الجزم على  
الشرط وجاء النصب ايضاً في **الاول** متى اتى بعد متى مجزوم فهو اسم شرط  
والاناسم استنهام برفع بعده الفعل كتي تقوم والاسم كتي سفرك فهو متبدل  
او خبر لا بعده على الخلاف وبعض العرب يجزبه بمعنى من عند يقوب ووسطه  
الكسائي كقولهم اخرجوا مني كذا اي من اوسطه وقوله متى الخ خضر لهن ينج فتشعل  
على وجه اربعة وله مع كل من الاسم والفعل بالتوقع وجهان وفيه القوم قال  
ما كذا اي متى اسم بعدها فرفعها والجر جاربان والفعل بالرفع وبالجرم اي وهي







بالثاني فيقد جوابه بعد بقرينة التقديم كقولهم بافهم ان كنتم آمنتم بالله فعليه  
 فوكلوا ان كنتم مسلمين **والثاني** ان ثاني بالثاني مع الفاعل فاعقب الاول فجوابه الثاني  
 وجوابه نحو ان كنتم زيد فان اجابنا كونه **والثالث** ان يقتضي الثاني بالفاعل فاعقبه  
 نحو فاما ان كان من القريتين فروع ربحان اذا اصلها ما يكن فان كان المتوفى من  
 القريتين فخره ورحمته وشرطها واناب عنها اما فصار اما فان فاصروا  
 الفاعل الى الجزاء كراهة ثلوه لا ما ينه فصل وصفت الفاعل جواب ان للثالث فاعقبه فان  
**الرابع** ان يطف على فعل الشرط فهو تابع والجزاء لها كقولهم وان تؤمنوا ونفقوا  
 يؤتكم اجر كبير وقوله لا يستلکم اموالکم ان يسلمکم فاعقبكم بخلا **الخامس** ان يطف على  
 شرط آخر بخلاف جوابها نحو واما مؤمنان وهبت نفسها للنبي ان ارد النبي ان  
 يستلکمها فيقد جواب كل نالها مدلوله عليه بما تقدمه **السادس** ان يطف على جواب  
 واحد بعد شرطين نحو ان جاء ان تكلم فامر به وهذا ما اختلف فيه ويعبر عنه بمسألة  
 اعتراض الشرط على الشرط فمنع بعضهم محبة التركيب حكاه ابن الازهر والبيان المهور  
 ثم اختلفوا في تخرجه على قول **الاول** ان المذكور جواب الاول وجواب الثاني محذوف  
 لدلالة الاول وجوابه عليه وان الجزء معلق على حصول الشرطين وقوع الثاني قبل  
 الاول فان تكلم فجاء استحق القرب واما اذا فعل احداهما خاصة والثاني بعد الاول  
 فلا **الثاني** ان الشرط انما هو وقوع الفعلين مطلقا محققين او مترشحين على الترتيب  
 المذكور او العكس حكى عن امام الحرمين وغيره **الثالث** ان المذكور الاول ولا جواب

الثاني لا لفظا ولا تقدير الا يقتضي الاول بمنزلة الحال فالغاية ان جاء متكلما فانزبه  
 وتحقق المرام لا بعد المقام **فصل** في افعال المدح والذم وهي افعال وضعت  
 لانتفاء مدح او ذم واحد منهما بالفاظها لا للاخبار عن موجود في الخارج في احد  
 الازمنة فخرج الفعل المجزئ المستعمل لانتفاءها مجازا لا وضعا نحو تبارك وتعالى  
 ولا اخبار بها كمدحه وهجوته واشارته بذكرهم الى الملائكة وادبهم ما وضعها  
 فان نعم الرجل زيد مدح مطلق لا يختص بصفة خاصة الا يختص من يميز او طال  
 كنم الرجل زيد جودا او جوادا فهما نعم المدح وليس للذم بكسرها ولها سكون الثاني  
 او كسر ايتم اتباعا واصلها في الاول وكسر الثاني وقد يردان كذلك وقد يكن الثاني  
 مختصا بغيرها اربع لغات تترتب في الالف <sup>الانفسي</sup> كذا ذكره في الفارسي بيبس  
 بفتح الباء فيساكنة مبدلة من الهمزة على غير قياس وهو افعال عن عند البرية  
 والكسائية وهو الالف للمعنى تاء الثاني الساكنة لهما واسمان عند باء الكوفيين  
 اجتماع قول الاعراب ما هي نعم الولد ويمكن تنزيهه على الحكاية اي بالقول في حق نعم الولد  
 وسأبالم للذم اصله سور بالفتح حول الى فعل بالقم فصارت امر او ضمن معنى يرفع  
 من التعريف واجزى جواه ولذا كل فعل ثلاثي صالح لبناء فعل التعجب منه يجوز استعماله  
 على فعل بضم المعين اصالة كظرف وشرف او فعلا من مفتوحها او مكسورها كقرب  
 وفهم ثم اجزاء مجزئ نعم او بيبس في المدح والذم وحكم الفاعل والمخصوص على ما يأتي  
 واستثنى الكسائية علم ومجهول وسمع قال لا يجوز نقلها الى التعم نفعها بما لها وكل



منها أي المثلثة وكذا ما يحجر بها برفع فاعلا مفعلا معقبا بال كنع المولى ويبنى  
المهاد وسار الرجل زيد وفيهم المولى وكروفت الشاب بشوال هذه جنسية عند  
الجمهور حقيقة عند أبي علي وعبد القاهر ونب إلى سبويه فالمدح والذم للجنس كله  
وذكر المخصوص يخص بعد فهم وترد بلزوم التناقض في نحو نعم الرجل زيد وسار الرجل  
بكون مع أنها لا يعدان تناقضين وبيان المقصود بيان حال المخصوص للجنس وبيان  
عند الأخرى بتقدير المخصوص منزه الجنس مبالغة وقيل أن عهد يرد ههنا  
فيراد بعض منهم ثم يفسر المخصوص نفهما للمقصود وقيل ما جاز في المولى ما لا يصدق  
هو المخصوص نعم الرجل زيد بمعنى زيد نعم الرجل هو واضح له بدنيته الفاعل وجعله  
فإن ذلك دليل عدم إرادة الجنس ومضافا ولو بسطر أو أكثر لا معقوف بها أي  
بال نحو ونعم والنفين ويبنى مشي المتكبرين وساء خطب الناس أبو لهب وقوله  
نعم ابن اخت القوم غير مكذب أو إلى غير معروف بها كقوله نعم أخو الجها ونعم شياها  
أو برفع خبرها مستورا وجوابها مفسرا بغير قابل لأن متعده غير ذي فضل ولا  
تؤخذ في الإبهام فلا يميز نحو أفضل متى عدم قبوله لأن لا يجوز شمس لعدم نداءها  
ولا يمثل وغيره لوعلمها في الإبهام وهل يميز الفاعل على المفعول قبل لا مطلقا وقبل نعم كذلك  
وقيل إن أفاد التميز مالم يفسد الفاعل نعم الرجل زيد والمعادين والوسطا وسطا  
تقدم القبر على الفعل مطلقا ولا على المخصوص اختيارا خلافا للكونية ثم يذكر المخصوص  
بالمع أو الذم بعد الفاعل المظهر ويظهر المضمرة مطابقتها للفاعل في الأفراد والتذكير وفوق

قوله كنع المولى وكذا ما يحجر بها برفع فاعلا مفعلا معقبا بال كنع المولى ويبنى  
المهاد وسار الرجل زيد وفيهم المولى وكروفت الشاب بشوال هذه جنسية عند  
الجمهور حقيقة عند أبي علي وعبد القاهر ونب إلى سبويه فالمدح والذم للجنس كله  
وذكر المخصوص يخص بعد فهم وترد بلزوم التناقض في نحو نعم الرجل زيد وسار الرجل  
بكون مع أنها لا يعدان تناقضين وبيان المقصود بيان حال المخصوص للجنس وبيان  
عند الأخرى بتقدير المخصوص منزه الجنس مبالغة وقيل أن عهد يرد ههنا  
فيراد بعض منهم ثم يفسر المخصوص نفهما للمقصود وقيل ما جاز في المولى ما لا يصدق  
هو المخصوص نعم الرجل زيد بمعنى زيد نعم الرجل هو واضح له بدنيته الفاعل وجعله  
فإن ذلك دليل عدم إرادة الجنس ومضافا ولو بسطر أو أكثر لا معقوف بها أي  
بال نحو ونعم والنفين ويبنى مشي المتكبرين وساء خطب الناس أبو لهب وقوله  
نعم ابن اخت القوم غير مكذب أو إلى غير معروف بها كقوله نعم أخو الجها ونعم شياها  
أو برفع خبرها مستورا وجوابها مفسرا بغير قابل لأن متعده غير ذي فضل ولا  
تؤخذ في الإبهام فلا يميز نحو أفضل متى عدم قبوله لأن لا يجوز شمس لعدم نداءها  
ولا يمثل وغيره لوعلمها في الإبهام وهل يميز الفاعل على المفعول قبل لا مطلقا وقبل نعم كذلك  
وقيل إن أفاد التميز مالم يفسد الفاعل نعم الرجل زيد والمعادين والوسطا وسطا  
تقدم القبر على الفعل مطلقا ولا على المخصوص اختيارا خلافا للكونية ثم يذكر المخصوص  
بالمع أو الذم بعد الفاعل المظهر ويظهر المضمرة مطابقتها للفاعل في الأفراد والتذكير وفوق

ويجعل المخصوص مبتدأ مقدر الخبر وهو الجملة قبله فالكلام كله جملة واحدة أو  
يجعل خبرا محذورا مبتدأ وجوبا كما ذكرنا فالتكثير نعم الرجل زيد من هو فقلت زيد  
أي هو زيد فالكلام جملتان وجزان الوجهان عند الجمهور وقيل بتعين الأول  
وقيل الثاني وقال ابن عصفور مبتدأ حلق خبري وجوبا أي زيد ملاحى أو ملاحى  
أو نحوها ورد ابن مالك بأن الخبر لا يجب حذفه إلا مع ساق مائة وليس وقال  
ابن كيسان بدل من الفاعل ورتبته لا يتم ولا شيء من البدل كذلك فالرفع للظاهر  
نحو نعم المرأة هند ويبنى لسان الرجل الهندى ونعم الرجل زيد ونعم رجل الحرب الزيدون  
والنعم نحو سار ولا زيد أو نعم أخو بني الفزقان وضربا الهندات وما ذكره من أن  
الفاعل ضمير مستتر والمنصوب بمنزلة قول سبويه ولله هب الكسائي والقراء إلى أنه  
لا ضمير بل المخصوص هو الفاعل ثم اضطرنا جعل الكسائي المنصوب مالا والفراء  
مثيرا منقول عن الفاعل فاصل نعم رجل زيد نعم الرجل زيد ويطلبها دخول الناصب على  
على المخصوص في نحو نعم رجل كان زيد وساء ظلت بكرا فالجملة في موضع خبر كان في  
الأول وثاني مفعول ظنت في الثاني ولا جملة لولا القبر هذا إذا تأخر المخصوص عن الفعل  
والأفتتبعي للابتداء وصير الجملة بعده فزيد نعم الرجل معناه زيد مفعول في حق نعم  
الرجل ومن جعل نعم ويبنى اسمين إجازا كونهما مبتدئين أو خبرين فابن الأثير لا بد  
من كون المخصوص معرنا أو مقاربا لأقرب من الفاعل صالما لأن خبري الفاعل  
الموصوف بالمع أو الذم كذلك في نعم الرجل زيد الرجل المدح زيد وفي يبنى الولد

قوله كنع المولى وكذا ما يحجر بها برفع فاعلا مفعلا معقبا بال كنع المولى ويبنى  
المهاد وسار الرجل زيد وفيهم المولى وكروفت الشاب بشوال هذه جنسية عند  
الجمهور حقيقة عند أبي علي وعبد القاهر ونب إلى سبويه فالمدح والذم للجنس كله  
وذكر المخصوص يخص بعد فهم وترد بلزوم التناقض في نحو نعم الرجل زيد وسار الرجل  
بكون مع أنها لا يعدان تناقضين وبيان المقصود بيان حال المخصوص للجنس وبيان  
عند الأخرى بتقدير المخصوص منزه الجنس مبالغة وقيل أن عهد يرد ههنا  
فيراد بعض منهم ثم يفسر المخصوص نفهما للمقصود وقيل ما جاز في المولى ما لا يصدق  
هو المخصوص نعم الرجل زيد بمعنى زيد نعم الرجل هو واضح له بدنيته الفاعل وجعله  
فإن ذلك دليل عدم إرادة الجنس ومضافا ولو بسطر أو أكثر لا معقوف بها أي  
بال نحو ونعم والنفين ويبنى مشي المتكبرين وساء خطب الناس أبو لهب وقوله  
نعم ابن اخت القوم غير مكذب أو إلى غير معروف بها كقوله نعم أخو الجها ونعم شياها  
أو برفع خبرها مستورا وجوابها مفسرا بغير قابل لأن متعده غير ذي فضل ولا  
تؤخذ في الإبهام فلا يميز نحو أفضل متى عدم قبوله لأن لا يجوز شمس لعدم نداءها  
ولا يمثل وغيره لوعلمها في الإبهام وهل يميز الفاعل على المفعول قبل لا مطلقا وقبل نعم كذلك  
وقيل إن أفاد التميز مالم يفسد الفاعل نعم الرجل زيد والمعادين والوسطا وسطا  
تقدم القبر على الفعل مطلقا ولا على المخصوص اختيارا خلافا للكونية ثم يذكر المخصوص  
بالمع أو الذم بعد الفاعل المظهر ويظهر المضمرة مطابقتها للفاعل في الأفراد والتذكير وفوق

قوله كنع المولى وكذا ما يحجر بها برفع فاعلا مفعلا معقبا بال كنع المولى ويبنى  
المهاد وسار الرجل زيد وفيهم المولى وكروفت الشاب بشوال هذه جنسية عند  
الجمهور حقيقة عند أبي علي وعبد القاهر ونب إلى سبويه فالمدح والذم للجنس كله  
وذكر المخصوص يخص بعد فهم وترد بلزوم التناقض في نحو نعم الرجل زيد وسار الرجل  
بكون مع أنها لا يعدان تناقضين وبيان المقصود بيان حال المخصوص للجنس وبيان  
عند الأخرى بتقدير المخصوص منزه الجنس مبالغة وقيل أن عهد يرد ههنا  
فيراد بعض منهم ثم يفسر المخصوص نفهما للمقصود وقيل ما جاز في المولى ما لا يصدق  
هو المخصوص نعم الرجل زيد بمعنى زيد نعم الرجل هو واضح له بدنيته الفاعل وجعله  
فإن ذلك دليل عدم إرادة الجنس ومضافا ولو بسطر أو أكثر لا معقوف بها أي  
بال نحو ونعم والنفين ويبنى مشي المتكبرين وساء خطب الناس أبو لهب وقوله  
نعم ابن اخت القوم غير مكذب أو إلى غير معروف بها كقوله نعم أخو الجها ونعم شياها  
أو برفع خبرها مستورا وجوابها مفسرا بغير قابل لأن متعده غير ذي فضل ولا  
تؤخذ في الإبهام فلا يميز نحو أفضل متى عدم قبوله لأن لا يجوز شمس لعدم نداءها  
ولا يمثل وغيره لوعلمها في الإبهام وهل يميز الفاعل على المفعول قبل لا مطلقا وقبل نعم كذلك  
وقيل إن أفاد التميز مالم يفسد الفاعل نعم الرجل زيد والمعادين والوسطا وسطا  
تقدم القبر على الفعل مطلقا ولا على المخصوص اختيارا خلافا للكونية ثم يذكر المخصوص  
بالمع أو الذم بعد الفاعل المظهر ويظهر المضمرة مطابقتها للفاعل في الأفراد والتذكير وفوق







في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة  
 في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة  
 في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة  
 في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة

اي موافقا للمخصوص في التذكير والافراد واضدادهما نحو هذا الزيدان مثال لما لم يقترن  
 بتميز او مال وجبلا زيدا وكذا الذي المال او المحتمل وجبلا امرة هندا وزيدا زيدا للتميز  
 واتي في الاول بالنصب مؤنوا في الثاني مقلدا استيفاء للاقسام واضلوا في الرابع  
 فقبل تقديمه وقبل تاخره وقال الجري وابن خروف هما في الحال شيان الا ان تقديم التميز  
 قليل عند الجري واصح عند ابن خروف وتخصيصا بكونه تأكيد لقوله الاحتيا  
 متبلا صيب تحلت فيه الا في **فصل** التخييل افعال محدثة للنفس عند شعورها بما  
 مجهول سببه ولذا قبل اذا علم السبب بطل التخييل فلا يقع على الله سبحانه فان رده  
 في كلامه كقوله فما اصرهم على البصيرة واسمع يهرف الى العباد او براداة ما يجب ان  
 يتخيروا منه فابكون للتخييل بل لا يقع عليهم فيه ولا يصح كثير لاله الا الله سبحانه  
 الله والعلقت الله والله دره او انت والله لا يؤمن الامل وتايله من شاعر سامي  
 ولا مثل عش وحسبك او كفاك او فاهيك بر وجلوا وعجبوا زيدا سخيا او من سخي  
 وباللها وباللله وهي وبالك فارسا وما انت من رجل وباصنره جلوا وباطيها من  
 ليلة وكالهم رجل ليلة قبل وجاء رجل ايماء اى رجل وكيف ومن وما واتي في  
 الاستفهام نحو كيف تكفرون بالله ثم لئلا لون الحاضرة ما الحاضرة لا ي يوم اجبت  
 فهذه جل ضمت مع التخييل ولم يوضع له ولذا لا تدل عليه الا بقرينة والجري عنه  
 في الفن ما وضع له وهو صفتان بقرنها فاعلا والتخييل وهما فاعلان وضعا لا نشاء  
 والتخييل فخرج نحو عجت ونجبت خبرا او نشاء مفعولا وما من اجل اذا وضع الجري اجنادا

والتخييل من جنس الخيال وهو ما لا يدرك بالحواس بل هو ما يتصوره العقل  
 من غير ان يكون له وجود خارجي

وان نقل معنى الى الاشارة كصنع العقود وهما ما افعله وافعل به ما صنفه زيدا واصن  
 به علم فعل التخييل علم على صيغة المركبة من وعين والافعال التخييل والموضع له هو المجموع  
 المركب لا الفعل فقط ولا يبينان الا ما بينى من اسم التفضيل وهو كل فعل ثلاثي تام متعذر  
 مبدئي مبتدئ للمفاعل قابل للتفاضل غير مصوغ من فعل غير التفضيل فلا يبينان من  
 غير الفعل ونحو اتي به من فن اي حقيق شاذ ولا من غير ثلاثي ولا من ناقص  
 او بما مد وشذ نحو ما اعطاه للمال من اعطيه وما اعسم واعين به من عيسى بمعنى  
 قرب ولا من منفي او مبتدئ للمفعول فاعض شاذ من وجهين ولا لا يقبل التفاضل  
 او منع منه فعل غير تفضيل فلا يبق ما امانه ولا ما البعير امان الكسائي وهشام  
 في صيغ الوان مطلقا وبعض الكوفة في اسود وابيض فاقترن في السبب  
 وقول البصريين المنع مطلقا والخبر هو ان التخييل في صفات الله ثم وسند المنع ضعيف  
 وشعبي في الشرع ويتوصل الى التخييل من الفاقد للشرط المذكورة باشد واشد به  
 واصن واصن به ونحوها ما يلازم الملام في كل مقام نحو ما اشد او اصن وموصلة  
 او موصلة او بياض وما اكثر ما له ولا فرق فيه بين ناقدا كل الشوط وبعضها وما  
 قبل ان الجامد وما لا يقبل التفاضل لا يتعجب منهما لا بوصول ولا ببلد منها فليس  
 بشئ اذا الجمود وعدم قبول التفاضل لا يمنعان مع امكان التوصل بهما مع  
 الشرايط ولا ينعرف فيهما اي في فعل التخييل فليزنها الافراد والتذكير واحد  
 الا موبى من الامر والمففى فلا يبق احسانا واصنوا او حسنى به ولا ما يحسن زيدا

في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة  
 في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة  
 في قوله تعالى ولا تأخذوا أموالكم في سبيل الله مائة الف مرة







الى رقب وقال غير الكسائي من الكوفة ان اسم لقولهم ما احسن وما ابلج اذ  
 للضمير من ضاوى الاسم ولعجب بان شاذ حتى قال الجوهري لم يجمع ضمير فعل النجى  
 الا امن وامل واما فاسر النخاع فلهذا على فعل المفضل وفيه مع ذلك وجوه فقبل مرجع  
 الضمير الى المتعجب من اى هو ملج وحسن من باب الشفقة كنى وجوبه قول بعضهم لا  
 بق ما احسنه ولا ابلج الا ان صغر سته وقيل الى المصدر اقيم الفعل مقامه في ذلك الاله  
 عليه وقيل الى ما لوقوعها على سبب خفي فتناسب الضمير لكن لما اوقع ضمير ما جعلوا  
 في الفعل الذي يليه قلت ملحقا به قلنا في العج ما اغتبه العرب من اجل ضميرهم  
 فعلا ابا في الادب **فصل** افعال القلوب سميت بذلك لقيام معانيها بالقلب وهي  
 افعال قل على الجملة الاسمية لبيان ما انتقلت وصدرت تلك الجملة عنه من كل اى  
 اعتقاد راجع او يقين اى قصد يقين والاسميت افعال الشك واليقين ايم والراد  
 بالشك خلاف اليقين لا شاكى الطرفين كما في عرف الفنون العقلية وهو نواح نصب  
 المبتدأ والخبر الكوثر ما مفعولين لها فالمتبدا مفعول اول والخبر مفعول ثان هذا  
 هو المشهور وقال السهلي ما مفعولان ابتداء فلا نسخ لمفعول اعطيت بل دليل قلت  
 زيد بكوا اذ لا يقع زهده بذكر الاله على التثنية وهو غير مراد المفعول ثانيا لا شبهابه  
 وقال القوا نصب الثاني على التثنية بالحال بدليل وقوعه ظرفا وجلة والحق هو القول  
 والتحقيق هو قول الى التثنية ولا يجوز في المفعولين هذا وحدها وحدها انفسا والاف  
 اجماعا لا مناص قبل النسخ قلنا بعد واختصار ايضا عند قوم منهم ان لما جازين عصفور

وهو ظاهر الحكم واجاز المجهول كقولهم نعم ولا يحسن الذين ينجلون بما انتم الله  
 من فضل هو ضل اى عجلهم هو ضل واجاز حذفها بالانقضاء نحو ابن شريك  
 الذين نزعون اى من عومهم شركاء واقا حذفها انفسا باصل الفعل فغيره قول ابان  
 الاكثر مطلقا ومنع الانقضاء كذلك والاعلم في افعال العلم دون اليقين وبعضهم قياسا  
 مطلقا وسما على غير ذلك من حال حسب وهي كثيرة منها وجد وجدنا اتفاقا والحق عند  
 الكوفة وابن مالك لقوله قد جوبه فالقوة المعينة اذا وانكروا البصره وابن عصفور  
 جعلوا ثانيا منصوبه حال او ولو البيت زيادة الى وهو لغتف وهما التيقن بثبوت  
 الخبر للمبتدأ نحو مبتدأ عند الله وانتم القوا اياه هم مائلين اى وجبوا وهم وجعل وزعم  
 بفتح عينهما جعله كضرب وزعم امثلة الى اى لظنه نحو جعل الملائكة الذين هم عباد  
 الرحمن انا انا وزعم الذين كثر ان لا يبعثوا وجعل هذه بفتح اعتقد قبل ومثل زعم  
 وقال السهري ان زعم قول اخرين به اعتقاد صحيح ام لا وابن دريد الاكثر استعماله في  
 العقائد الباطنة وعلم وراى الامر بين اليقين والظن والغالب فيها اليقين نحو  
 فاعلم ان لا اله الا الله لليقين وفان علموه من مؤمنات للظن وانهم يرون بعد للظن  
 وزعمه قويا لليقين وظن وقال وحسب وصبا ناله ايم والغالب فيها الظن نحو  
 حسب زيد اى ما قد ثوب لليقين نحو يظنون انهم ملائكة ايتهم وقوله حسب النقي  
 والجود خبر تجان ثم قلن وجد عليه وجد اى وزن او وجوده اى حقد فثبتت  
 لواحد يعلى علمه اى عوفه وراه اى عطفه من الراى بمعنى للذهب وظنه اى ظنه خرق

وهو ظاهر الحكم واجاز المجهول كقولهم نعم ولا يحسن الذين ينجلون بما انتم الله  
 من فضل هو ضل اى عجلهم هو ضل واجاز حذفها بالانقضاء نحو ابن شريك  
 الذين نزعون اى من عومهم شركاء واقا حذفها انفسا باصل الفعل فغيره قول ابان  
 الاكثر مطلقا ومنع الانقضاء كذلك والاعلم في افعال العلم دون اليقين وبعضهم قياسا  
 مطلقا وسما على غير ذلك من حال حسب وهي كثيرة منها وجد وجدنا اتفاقا والحق عند  
 الكوفة وابن مالك لقوله قد جوبه فالقوة المعينة اذا وانكروا البصره وابن عصفور  
 جعلوا ثانيا منصوبه حال او ولو البيت زيادة الى وهو لغتف وهما التيقن بثبوت  
 الخبر للمبتدأ نحو مبتدأ عند الله وانتم القوا اياه هم مائلين اى وجبوا وهم وجعل وزعم  
 بفتح عينهما جعله كضرب وزعم امثلة الى اى لظنه نحو جعل الملائكة الذين هم عباد  
 الرحمن انا انا وزعم الذين كثر ان لا يبعثوا وجعل هذه بفتح اعتقد قبل ومثل زعم  
 وقال السهري ان زعم قول اخرين به اعتقاد صحيح ام لا وابن دريد الاكثر استعماله في  
 العقائد الباطنة وعلم وراى الامر بين اليقين والظن والغالب فيها اليقين نحو  
 فاعلم ان لا اله الا الله لليقين وفان علموه من مؤمنات للظن وانهم يرون بعد للظن  
 وزعمه قويا لليقين وظن وقال وحسب وصبا ناله ايم والغالب فيها الظن نحو  
 حسب زيد اى ما قد ثوب لليقين نحو يظنون انهم ملائكة ايتهم وقوله حسب النقي  
 والجود خبر تجان ثم قلن وجد عليه وجد اى وزن او وجوده اى حقد فثبتت  
 لواحد يعلى علمه اى عوفه وراه اى عطفه من الراى بمعنى للذهب وظنه اى ظنه خرق



هذا هو اللفظ الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى

ماله فظن زيدا فتعدى لواحد بانفسها والمشهور الخاق برأى للمنية ومصدرها الرويا  
برأى العلية في التقدي لاثنين بجامع الادراك الباطن وقيل الامن الحاقها بالظنية  
لان ما يرى في المنام بالظن اشبه من العلم بالعلم ونظر الى ان العلية اغلب فهو بالحق  
بها اقرب **مسئلة** واذا توسطت افعال القلوب بين المتبادر والمختار وقامت عنهما  
جاز ابطال عملها لفظا ومجلا لضعفها عن العمل في كلام مستقل لتأخرها او في سطرها  
وان جاز اعمالها نظر الى فعليتها وقوتها في انفسها لا اتصال في العمل ويسمى هذا ابطال  
الفاء نحو زيد علمت قائم وزيد قائم علمت والفاء المتأخر اقوى من اعماله لانه اضعف  
والمقوسط بالعكس عند بعض وقيل لهما فيه شيان وقد نلني متقدما معي في هذا التا  
عن جزء من الكلام كقوله اني رايت ملاك الشيمه الذي ولكنه ضعيف فان لم يتقدمها  
شيء اضعف الفاء وها مع تقدمها عليها واذا دخلت هذه الافعال على الاستفهام بحرف  
او اسم او على النفي واللام لا ابتداء لثبته او القسم لفظا او نقدا بربا وجب ابطال عملها لفظا  
فقط لا عملا لان اعراض ماله الصد وانما يمنع من عمل ما قبله فيما بعده لفظا ويسمى هذه  
الابطال التعليق اخذ من قولهم امره معلقة اي مفعولة الزوج فهي كائنه المعلق  
لامع زوج ينتفع به ولا يلازمه الزوج لثبوتهم عن شأه بل ذات يعمل باعتبار وليس بها  
باعتبار وكذا الفعل المعلق عامل بمعنى ومجلا غير عامل لفظا نحو لنعلم اني لخرني اصبه علمت  
هل وما زيد قائم ولا زيد في الدار ولا بكر وعلمت لزيد قائم والتعليق بالقسم لفظا نحو  
علمت والله لتقومن ونقد برأى كقوله ولقد علمت لثابتين يعني اي والله لثابتين والالفاء

هذا هو اللفظ الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى

هذا هو اللفظ الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى

والعليق من ضواحي هذه الافعال واذا نقل علم وراى الى باب الافعال تعدى لثبته  
قال الله نعم بربهم الله اعمالهم صرنا عليهم ويحيى حذفت اولها اختصارا كما علمت  
كشك سجننا والثاني والثالث ما لمفعول الباب من الفاء والتعليق وحذفت اصلها  
اختصارا لا اختصارا **خاتمة** لحد يقدر الافعال في الشان ذكر هنا لانه اصل  
في العمل لا اختصارا بهما لولا قال اذا شان عاملان ليع الفعل وشبهه وصقعه  
الشان ان يطلب عاملان فصاعدا اسما ظاهرا بعدهما سواء كانا فعليا متعديين  
او اسميين مشبهين بالفعل عملا او مختلفين رافعين ام ناصبين ام مختلفين  
خصوه بغير الحرف لان القصور بالبحث هو شان نزاع فيه الحاجة في فحين المختار  
وطريق دفع النزاع من حذفت او لثبته او اختصارا ولم يكن شانهم هذا ما يراى في شان  
الحرف لا متناع الاختصار فيه لم يتعوضوا له ولا فقدت شانهم من فان او صرف وغير فعل  
الثاني في الاول والحرف في الثاني اتفاقا نحو لبت ان زيدا فاضل وعلمت ان بكرنا  
الا انه لقلته وعدم تعرض اكثر له خفي على كثير من الناس وانظم في سلك الغريب  
حتى الغريبه عن قال هو فان قد شان عاها في عمل واسماء للحرفين مطلوبان وفيهما  
ايضا نصي اندري فعل وموصف يتنازعان وفي الاصح لا يقع شانهم بين حرفين ولا حرف  
وغير ولا جامدين ولا جامد وغيره وكذا اول ما قلنا والتبديد بالظاهر ليس للاخترا  
بل بيان للواقع اذ لا يتصور الشان في المفعول لاختصاره في كل من الداملين كضربت  
واكرمت وضربت واكرمت واشترط المحققون كون الاسم المفعول غير محصور بالاداء لوصح

هذا هو اللفظ الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى  
والله اعلم بالصواب الذي هو المراد باللفظ في قوله تعالى



المتنازع فيه لوجب ان يقال بما قام وقعد الا ان يرد ان مثلاً ما قام وقعد على اعمال  
 الاول او ما قام وقعد على اعمال الثاني ولم يتكلم بهما فقط ولعل الكم الكف عن هذه  
 الشوط باعتبار البعدية اذ المتبادر منها عدم الفصل وقوله بعدهما صفة لقوله ظاهرها  
 فلا متنازع في متقدم كونه ضربت وكومت ولا في متوسط كقرب زيدا وكومت بل العمل  
 فيها للاول ولا يقدح في المتنازع من ثوابهما كما هو المتبادر فان كان الثاني على الاول لم يعمل  
 لانه لا يجرى التأكيد الا للاسناد ولذا قيل انك لا لا مقبول ولو كان من المتنازع  
 لقبيل انك اتوك او بالعكس ومن ظاهرها للمعول مفعول متنازع في نحو قوله عد بنا في غدي  
 ما شئت انا متحت ولو طلت الواعد بنا فالواعد من مفعول متحت لا مطلق اذ المطول  
 هو الموعد لا الواعد نظراً لمعنى هو الاول دون الثاني فاذا تنازعنا بغيره فذلك  
 اعمال ايها شئت اتفاقاً الا ان المتنازع في بقاء المعول في بقاء اعمال  
 الثاني لقوله من المعول وعدم استلزام اعمال الفصل بالاجتناب بين عامل ومفعول كما يلزم من كلامنا في  
 من اعمال الاول فصل عن معول بالثاني ولعدم استلزام اعمال الثاني في مقام وقعد المشهور والقيس  
 زيد العطف على الجمله قبل تمامها كما في اعمال الاول اذ لو علمت كنت عطف على الثاني وهو تام  
 بغير المعول على الاول وهو غير تام بعد عدم محي فاعلة لا تمامها بذكر بعد العطف والكثير من محسنه المعنى  
 متنازع في اعمال الاول لسبقه ذكر او عدم استلزامه الا ان قيل الذكر اذ لو علمت  
 الاول كان رتبة المعول قبل الثاني لان حق المعول ان على عامله فلا يلزم باخراجه في الثاني  
 الا انما قيل الذكر الموضع لفظاً فقط وهو جائز بخلاف ما لو علمت الثاني واضربت

انما يشترط في المعول ان يكون له فعل متنازع فيه  
 وانما يشترط في المتنازع ان يكون له فعل متنازع فيه  
 وانما يشترط في المتنازع ان يكون له فعل متنازع فيه  
 وانما يشترط في المتنازع ان يكون له فعل متنازع فيه

للاول اذ يلزم مع الضم وقيل الذكر لفظاً ورتبة معاً وهو متنازع في غير هذا الباب الا ما  
 استثنى وفي الاشارة نقل سيبويه يدل على ان اعمال الثاني هو الكثير في كلام العرب  
 واعمال الاول قليل قال ابن مالك ومع تلتها يكاد يوجد في الشعر بخلاف اعمال الثاني  
 ككثر في الشعر والنظم والقولان وليهما اعلمت الاول والثاني اضربت الفاعل في الامر للمهل  
 عن العمل في الظاهر فعمل الاول ونحو الثاني او انعكس ما يكون الفاعل المفعول وفقاً  
 للظاهر في تذكير واخر اذ فيهما الواجب موافقة الغير لم يجرى فيها تقول مع اعمال  
 الاول تام وقعد اضراك او وقعد اضراك ومع اعمال الثاني فاما وقعد اضراك وقاموا  
 وقعد الناس هذا اذا تنازع الفاعل اما المفعول فغير الحذف والاضمار فلم يهل ان  
 كان هو العامل الاول كما هو مختار المعرب في حذف مفعوله ولا يجرى في اعراب الاضمار  
 قبل ذكر في المفعول مع امكن التماس عنه الحذف وانما ارتكبت في الفاعل اضرا او  
 حيث لم يجر حذف لانه عدة فتعين اضرا او كان الماهل هو الثاني ومع آخر مفعوله  
 ولا يجد ريعود الغير على متقدم رتبة متنازع لفظاً اذ الموضع معول الاول فخر ان يلبس  
 الا ان يمنع اضرا لما في في اظهار وذلك اذ كان الغير في العامل الماهل من افعول  
 اسم مخالف في احد الامور الخمسة لموضع الغير وهو الظاهر المتنازع فيه لان الغير يجب  
 موافقة كل من الموضع الغير والمجرى عنه وهو متنازع لا منناع موافقة ضمير واحد على الفاعل  
 فيما اختلفا به كما في نحو حني وصبرهما منطلقين الزيدان منطلقاً فان المفعول الثاني  
 للثاني هو منطلقين وللاول متطلقاً وتبين اضرا لانه خبر عن المفعول الاول وهو

انما يشترط في المعول ان يكون له فعل متنازع فيه  
 وانما يشترط في المتنازع ان يكون له فعل متنازع فيه  
 وانما يشترط في المتنازع ان يكون له فعل متنازع فيه  
 وانما يشترط في المتنازع ان يكون له فعل متنازع فيه



منه المتكلم فان اضر في مفرد خالف وجعه وهو منطلقين وان ثلثه خالف المجر عنه وهو  
المفعول الاول فوجب الاظهار على وفقه ولا يتبرح من انفة للمظاهر للنازع فيه لا مفعول  
مفترقه اذ الظاهر لا يحتاج الى مفسر ورجع هذا ما هو المشهور و اشار الى محنتان بقوله  
وليس منه اي من باب الننازع نحو حسبي وصبيهما منطلقين الزيدان منطلقا كما قال بعض  
الحقوقيين قال ابن هشام في الاربع الذي يظهر في فساد دعوى الننازع في منطلقين  
لان حسبي لا يطلبه لا مفعول مفتي والمفعول الاول مفرد ويجب توافقي المفعولين في الامور  
الجنسية في باب حسب والذين عليه المحققون تحقق الننازع فيه اذ العاملان طالبان  
للمنتطق في طلبه الاول ليجعله مفعولا ثانيا لنفسه فيبقى على افراده والثاني انهم ليجعله  
مفتي ومفعولا ثانيا لنفسه فيقع تنازعهما فيه مختلفين في اقصاء افراد وثلثه  
كما يقع تنازع عاملان مختلفين في اقصاء الفا عليه والمفعولية في نحو نفري ونفرت  
زيدا وبالجملة يجب كون كل منهما طالبا للظاهر قبل ان يأخذ الآخر بعمله فلا يقع  
امتناع طلبه اياه بعد اكمال صاحبه فيه وجعل لفظة على وفق مقتضا من افراد وذلك  
او نزع او اخلاد هابنا على اخلاد مقتضاها ولذا قال اما الننازع في قلب المتكلم اما  
بعد تركيب والتلفظ فلا يتراخ **المدقق الرابع في الجمل** واقسامها واحكامها وما يتبعها من  
ظرف وشبهه **الجمل** قول اي مفعول مفرد كان ام مركبا اسنادا يام غير فهو كالجنس وغير  
المفرد بقوله ضمن كلمتي حقبنا وصحبا اي كان كل منهما في ضمنه اذ التثنية اختصار  
للمعاطفين كقوله قال ضمن كل كلمة فالمثني بالكسر المجموع وبالفتح كل واحدة من الكلمتين

၁။ နတ်၊ သူတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၂။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၃။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၄။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၅။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၆။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၇။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၈။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၉။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော  
 ၁၀။ မိမိတို့၏ အကျိုးကို ပြုစုပေးသော

١  
 منكم ان كل واحد منكم يتردد ان ينضم اليكم من غير ان يجلبتم من اهلهم الى  
 اهلهم فتبقى اهلنا اهلنا انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم  
 هو انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم  
 لات انما كايستقصوا باللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم  
 انما كايستقصوا باللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم  
 كايستقصوا باللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم  
 انفسهم باللات في انفسهم واللات في انفسهم واللات في انفسهم



وظاهرهم كذا في انه قول الكل وهو كذلك فانه القول بعموم الجمله والاصطلاح عليه  
 انما نشأ من متاعولهم حتى هو التوافق عن اصله وصار عموما في اعصارهم مذهب الاكثر  
 والقول الاشهر ولذلك قال المحقق النفاذ في المطول انهم وان جعلوا الكلام بالجمله  
 مترادفين لكن الاصطلاح المشهور على الجمله انهم من الكلام انما هي حيث اشعر صلا  
 كلامه بافتان الاول على المراد منه وعجزة باشتهر به عموما في عصره فالقابل به اكثر  
 والقول به اشهر وان اخصصه بخاص من الاول بعكسه وبالاتفاق على خلافه ومن  
 لم يتقن بذلك استشكل نسبة العموم الى الاكثر لظواهرنا ظالم الجبش والاذن ليس فلا تنقل  
 فان بدلت اى صدرت الجمله باسم صريح او ما دل فاسميه مخبر بذا قام وان تصوروا  
 خبركم والعبر في القدر بركنى الاسناد المسند والسند له دون غيرهما وان اثر لفظا  
 ومعنى فعملك مطلق وما زيد قائما وهل هو صام وان هذا قائم اسميه اذ لا عين  
 بالحرف او بدلت بفعل منصرف او جامدا تام او ناقص ففعلته كقام زيد وعنه ان يقوم  
 وكان قائما وان فقام قل او هل او ما قام زيد اذ عبر بالحرف كقام والمعبر الترتيب  
 الاصل فقام الامل زيد اسميه لوجعل جملة واحدة وكيف تكفرون واياك بعد واى  
 ايات الله تكونون وفريقا هذا جعل فعلية وكذا نحو والانعام خلقها والليل اذ انفسه  
 هل قام زيد وزيد ضربت وهلا زيد اضربت وباعبد الله وان احد من المشركين  
 استجارك لان ذلك كله تفعل هو الفعل مصدر والقدر كالمذكور للجلل الطرية كزيد  
 في الدار وعندى مترددة بينهما فان قدر فيها الفعل فعلية او الاسم فاسميه واما

فيما تسمى الامل زيد اسميه لوجعل جملة واحدة وكيف تكفرون واياك بعد واى  
 ايات الله تكونون وفريقا هذا جعل فعلية وكذا نحو والانعام خلقها والليل اذ انفسه  
 هل قام زيد وزيد ضربت وهلا زيد اضربت وباعبد الله وان احد من المشركين  
 استجارك لان ذلك كله تفعل هو الفعل مصدر والقدر كالمذكور للجلل الطرية كزيد  
 في الدار وعندى مترددة بينهما فان قدر فيها الفعل فعلية او الاسم فاسميه واما

واما نحو في الله شك واعندك بكون فان قد مر فوعده فاعلا للظن او الجار المجرود  
 لا لا سقر المحذوف فظن فية قاله في معنى اللبيب وان قد مر مبتدأ مجزا عنهما فاسميه  
 ثم الجمله مطلقا ان وقعت جزا فتسمى جملة صفوى او كان خبرا لمبتدأ فيها جملة مطلقا  
 فتسمى جملة كبرى مخبر بزيد قام ابو او ابو قام فقام ابو او ابو قام جملة صفوى للجميع  
 اى مجموع الصفوى والمبتدأ جملة كبرى وقد تكون جملة واحدة صفوى وكبرى معا  
 باعتبار كذا في زيد ابو غلامه مطلق قابوه غلامه مطلق كبرى بالنسبة الى غلامه  
 مطلق لان الخبر فيها جملة وصفوى للجميع لوقوعها جزا عن زيد وقد لا تكون في  
 صفوى ولا كبرى فقام زيد وزيد قام فالنسبة بينهما عموم من وجه لصادقتهما في ابي  
 غلامه مطلق وصدق الكبرى فقط في الجميع والصفوى فقط في غلامه مطلق من ولا  
 مخبر الكبرى في الاسمية كازد بعض بل تكون فعلية اعم كلفت زيد يقوم ابي وطلق  
 بشر ككيت وكان بكر يقول كذا ثم الكبرى ان وافقت صفوها في كونها اسمية او فعلية  
 فلا تسمى جملة كبرى او تام وظنن يقوم ابو والآذان جنتين فاما اسمية فعلية العجز  
 كزيد قام ابو او فعلية اسمية العجز كلفت زيد ابو قام **تتمه** قال ابو الحيتان اصل  
 الجمل ان لا يكون لها محل من الاعراب المعرفه بالاصال هو المفرد وانما مفرد الجمل لتاويلها  
 به لوضعها موقعه والاصل فيها عدم ذلك والجمله التي لها محل من الاعراب انما قاسم  
 في المشهور وهي الجمله الخبرية الواقعة قبل والمخالفة الواقعة حالا والمفعول بها والمضاف اليها  
 والواقعة جوابا لشرط جازم والثابتة المفرد والثابتة جملتها لها محل من الاعراب التي لا محل لها

فقد ذكرنا صفوى كبرى باعتبار ان لا يكون لها محل من الاعراب فلو كان لها محل من الاعراب  
 كبرى مطلقا لكانت صفوى كبرى باعتبار ان لا يكون لها محل من الاعراب فلو كان لها محل من الاعراب  
 كبرى مطلقا لكانت صفوى كبرى باعتبار ان لا يكون لها محل من الاعراب فلو كان لها محل من الاعراب



من الاعراب سبع اقسام المتناظرة والمعتزلة والنفسية والصلوة والمجايب بها القسم والمجايب  
بها بشرط غير جازم والثابت لما اعمل له من الاعراب **فصل** الاولي ما دل على من الاعراب  
الجملة الجزئية وهي الواقعة خبر المبتدأ او احد الحروف والافعال التواسخ للمبتدأ والخبر  
وعملها الرفع في باب المبتدأ وان المشرقة ولا الثانية للنفس والصب في باب كان وكاد  
وما ولا المشبهين بليس وافعال القلوب ولا بد منها من خبر الخبر عنه مطابق له بالنكر  
والاخراد وفروعهما ان الجملة من حيث هي جملة كلام مستقلة فاذا جعلت جزء من اخرى  
فلا بد من رابط لها بالجزء او لا بد من استغلا لها وانقطاعا عن ما قبلها مملوك  
كزبد نام ابنه او ضربته وابوه قائم او مقدر نحو الشمس مرطون بد لهم اي وظن منه  
وقراءة ابن عامر كل وعدا لله الحية اي وعده ويحجز خبره جروا او منصوبا اتفاقا  
ومنه الشيخ وابن مالك وابوصيان في الرفع لا بد من وان جاز حذف من الصلة لا تقا  
اشدا وتباها بالموصول من الخبر وجوز بعضهم حذفه مبتدأ كقولهم ان هذا ان هذا ان  
عند من قدر له ما ساحوان الا في صور لا تخارج الى الخبر وذلك اذا شتمت جملة الخبر  
على المبتدأ لفظا ومعنى نحو القارعة والقارعة واصحاب اليمين ما اتى اليهين او وقع  
فقط بغير الخبر باشتمالها على جنس شامل لى المبتدأ كما في باد بعم كزبد نام فان الرجل  
لكونه جنسا شاملا للمبتدأ وغيره اعني جملة الخبر عن الغير لا يقاس عليه فلا بد من زبد نام  
الناس لعدم التامع او كذا اشار الى المبتدأ كقولهم بليس النقي ذلك وهو  
اذ جعل ذلك مبتدأ ثانيا لا تابعا والذي كذبوا بايائنا واستكبروا عنها اولئك هم القار

الجملة الجزئية هي الواقعة خبر المبتدأ او احد الحروف والافعال التواسخ للمبتدأ والخبر  
وعملها الرفع في باب المبتدأ وان المشرقة ولا الثانية للنفس والصب في باب كان وكاد  
وما ولا المشبهين بليس وافعال القلوب ولا بد منها من خبر الخبر عنه مطابق له بالنكر  
والاخراد وفروعهما ان الجملة من حيث هي جملة كلام مستقلة فاذا جعلت جزء من اخرى  
فلا بد من رابط لها بالجزء او لا بد من استغلا لها وانقطاعا عن ما قبلها مملوك  
كزبد نام ابنه او ضربته وابوه قائم او مقدر نحو الشمس مرطون بد لهم اي وظن منه  
وقراءة ابن عامر كل وعدا لله الحية اي وعده ويحجز خبره جروا او منصوبا اتفاقا  
ومنه الشيخ وابن مالك وابوصيان في الرفع لا بد من وان جاز حذف من الصلة لا تقا  
اشدا وتباها بالموصول من الخبر وجوز بعضهم حذفه مبتدأ كقولهم ان هذا ان هذا ان  
عند من قدر له ما ساحوان الا في صور لا تخارج الى الخبر وذلك اذا شتمت جملة الخبر  
على المبتدأ لفظا ومعنى نحو القارعة والقارعة واصحاب اليمين ما اتى اليهين او وقع  
فقط بغير الخبر باشتمالها على جنس شامل لى المبتدأ كما في باد بعم كزبد نام فان الرجل  
لكونه جنسا شاملا للمبتدأ وغيره اعني جملة الخبر عن الغير لا يقاس عليه فلا بد من زبد نام  
الناس لعدم التامع او كذا اشار الى المبتدأ كقولهم بليس النقي ذلك وهو  
اذ جعل ذلك مبتدأ ثانيا لا تابعا والذي كذبوا بايائنا واستكبروا عنها اولئك هم القار

او كانت جملة الخبر نفس المبتدأ معناه في خبر خبر الشان نحو قل هو الله احد على وجه او كان  
معطوفا ومعطوف عليها الجملة اخرى ذات من غير يفاء السببية كزبد نام بطل الذي انصب  
وقوله ثم الم تر ان الله انزل من السماء ماء فنجح الارض حقرة فان ناء السببية تقول  
الجملة من جملة واحدة فيكون الخبر مجزعا فيكفها ما ضمير واحد واشتملت على الالف  
على الخبر عند الكوفة وقوم يعزبون نحو واما من خاد مقام ربه ونهى النفس عن الهوى  
فان الجملة هي الماوى اي ماواه حذف الخبر وعوض عنه ال وتدل نقدي هي الماوى له  
بجوز العايد **فايد** اختلف في وقوع الجملة الانشائية خبرا فغرض مطلقا على  
بان الخبر ما يحفل الصدق والكذب والانشاء ليس كذلك وهو وهم اذ الكلام في خبر المبتدأ  
واصله الاخراد واحتمال الصدق والكذب من صفات الكلام والخبر الذي يقابل الانشاء  
وقبل منعه الابتداء لان المبتدأ انما وضع لنسب له حال من احواله لا مفعول الخبر  
ان يكون من احواله القائمة به حتى ينقض بما هو حال لمصلحة كزبد نام قائم بل معنى  
ان الخبر يجب كونه ملحقا من حيث انه حال للمبتدأ وبين ان اضر به في زيد اضر بليس  
احوال زيد لا ابتداء بل وقوم محققون منهم الشيخ وابن هشام وابن مالك في الشبهل  
على مواضع بل لا تأويل الثانية مما له العمل الجملة الماينة وعملها النصب على الحال وشرها  
ان تكون خبرية لا انشائية ومكي ابن هشام اجمعهم عليه وصرح التفناني والسيد  
الشرقي بمكان وقوع الانشائية حال ابتداء بل قال التفناني في المطول في قوله عز  
قتر عاني فتخرج جلب الليالي ابطى او اسبحي ان قوله ابطى او اسبحي حال من الليالي

الجملة الجزئية هي الواقعة خبر المبتدأ او احد الحروف والافعال التواسخ للمبتدأ والخبر  
وعملها الرفع في باب المبتدأ وان المشرقة ولا الثانية للنفس والصب في باب كان وكاد  
وما ولا المشبهين بليس وافعال القلوب ولا بد منها من خبر الخبر عنه مطابق له بالنكر  
والاخراد وفروعهما ان الجملة من حيث هي جملة كلام مستقلة فاذا جعلت جزء من اخرى  
فلا بد من رابط لها بالجزء او لا بد من استغلا لها وانقطاعا عن ما قبلها مملوك  
كزبد نام ابنه او ضربته وابوه قائم او مقدر نحو الشمس مرطون بد لهم اي وظن منه  
وقراءة ابن عامر كل وعدا لله الحية اي وعده ويحجز خبره جروا او منصوبا اتفاقا  
ومنه الشيخ وابن مالك وابوصيان في الرفع لا بد من وان جاز حذف من الصلة لا تقا  
اشدا وتباها بالموصول من الخبر وجوز بعضهم حذفه مبتدأ كقولهم ان هذا ان هذا ان  
عند من قدر له ما ساحوان الا في صور لا تخارج الى الخبر وذلك اذا شتمت جملة الخبر  
على المبتدأ لفظا ومعنى نحو القارعة والقارعة واصحاب اليمين ما اتى اليهين او وقع  
فقط بغير الخبر باشتمالها على جنس شامل لى المبتدأ كما في باد بعم كزبد نام فان الرجل  
لكونه جنسا شاملا للمبتدأ وغيره اعني جملة الخبر عن الغير لا يقاس عليه فلا بد من زبد نام  
الناس لعدم التامع او كذا اشار الى المبتدأ كقولهم بليس النقي ذلك وهو  
اذ جعل ذلك مبتدأ ثانيا لا تابعا والذي كذبوا بايائنا واستكبروا عنها اولئك هم القار



أما بنا في زمان الحال الحاضر وهو زمان التكلم لا الحال بمعنى ميتين الهبة والحال هنا  
بالمعنى الثاني وذلك الأول وهو غير محض زمان التكلم بل يجب عامله ليكون ما مضى أو  
مستقبلا وما لا كما وامس راكبا ويحكي عن صايد ويحكي الآن مفعبا وسيلاني الجواب  
وتحقيق الحق فيه في بحث قد من حلقة المفردات وإنما يمنع نحو مرث بزبد سيقوم أو  
لن يقوم كائنة بعض المحققين لعدم مقارنته زمان الحال وما ملها لكن قياس قولهم في  
الحال المقدرة بواجب بقدر الجملة حال لا مقدرة أي مرث بزبد ما لكونه مقدرا أن يقوم  
أو لن يقوم كائنة بعض المحققين ولا بد لها من رابط يربطها بذي الحال لما تقرر فالجملة  
الحال الامة تكون بالواو الحالية والضمير عائد على ذي الحال مع القول به ولا تفرجوا  
الصلق وانتم سكارى أو باصد هما فقط نحو لئن اكل الذئب ونحن عصبة ووالذين كذبوا  
على الله وجوههم مستورة ويمنع الواو فيها معطوف على عاطف غيرها نحو فجاها بألسنا  
بها أنا وهم فالتن لا يقال أو وهم كواحدة اجتماع عاطفين ظاهرا أو مؤكدة لمضد  
جملة نحو هو الحق لا ريب فيه إذ الواو بين المؤكد والمؤكد في صورة عطف الشيء على نفسه  
والفعلية أن كانت مبدأة بمضارع مثبتة ما لكونه بدو قد بالضمير ومن نحو جاز بد  
ليسع قالوا لامة بمعنى مسرعا ويمنع فيه الواو للعطف واقا نحو قت وقاتل وجهه وقيل  
على من المبتدأ أي وأنا اقل وقيل الواو للعطف لا الحال أي قت ومككت عدل عن لفظ

[illegible]

قدم



وعلمها النصب ولها انواع **الاول** نفع عكبة بالقول اي الحالك هو لفظ القول

لا تارة الحكاية فالبناء للآلية والتركيب نظر قولك هو مكتوب بالعلم وقال البند ابن مالك  
مع كانه الجمله بالقول ان يحكى ومعها القول لان الجمله اذا حكي بها القول فقد حكى  
في نفسها مع مصاحبة القول انتهى فالبناء للمعقبة قبل والحكم هذه القول وفيه عكبة فليكن  
بل الجمله نفسها فالقول المحكي بمعنى المعقول والذي معها هو لفظ القول فلا يغير  
عليه نحو قولهم عن عيسى قال في عبادة فليكن ان ومعها عكبة يقال بدل ليل كس  
ههنا ان مع وقوعها مشوا والاصل في مكانة الجمل مرعاة اصلها كما ترون قد جرى الى الحال  
كما اذا قال زيد انا منطلق فتقول في عكبة قال زيد هو منطلق ومنه قوله ثم عن الكفار  
في عكبة قول ربنا انا لائقون اذا قلنا اصله انكم لائقون عذابي عدوا عذابي  
المع كانه حال الحكاية يتكلمون عن انفسهم وان كانوا خارجين باصل المحكي ومجمل  
منه القول لظهوره فيكون ان لائقون من كلامهم فان استبان في فعل الحق  
كقولهم فلا يجوز ان قولهم انا نعلم ما يبرون وما يعلنون اذا قلنا من كلامهم لامن  
كلامهم **والثاني** ان تقع مفعولا ثانيا ليا بظن كلفك ناكل كقولهم ومفعولا ثالثا  
لما يعلم كعلمك كمشك قومه منكسروا تقع مفعولا اول ولاول والثاني لانها في الاصل  
مبتدأ والمبتدأ لا يقع جملته **والثالث** ان تقع معلقا عنها العامل فتكون في موضع  
المفعولين ان كان العامل متعديا لاثني نحو تعلم اني الحر ابي احصى فالنظر اليها انك  
طماها في موضع مفعول ان فقد لو اكد كرفت من انت واختلف في سماع المتعلقه

هذا هو الوجه في قوله ان يحكى ومعها القول لان الجمله اذا حكي بها القول فقد حكى في نفسها مع مصاحبة القول انتهى فالبناء للمعقبة قبل والحكم هذه القول وفيه عكبة فليكن بل الجمله نفسها فالقول المحكي بمعنى المعقول والذي معها هو لفظ القول فلا يغير عليه نحو قولهم عن عيسى قال في عبادة فليكن ان ومعها عكبة يقال بدل ليل كس ههنا ان مع وقوعها مشوا والاصل في مكانة الجمل مرعاة اصلها كما ترون قد جرى الى الحال كما اذا قال زيد انا منطلق فتقول في عكبة قال زيد هو منطلق ومنه قوله ثم عن الكفار في عكبة قول ربنا انا لائقون اذا قلنا اصله انكم لائقون عذابي عدوا عذابي المع كانه حال الحكاية يتكلمون عن انفسهم وان كانوا خارجين باصل المحكي ومجمل منه القول لظهوره فيكون ان لائقون من كلامهم فان استبان في فعل الحق كقولهم فلا يجوز ان قولهم انا نعلم ما يبرون وما يعلنون اذا قلنا من كلامهم لامن كلامهم والثاني ان تقع مفعولا ثانيا ليا بظن كلفك ناكل كقولهم ومفعولا ثالثا لما يعلم كعلمك كمشك قومه منكسروا تقع مفعولا اول ولاول والثاني لانها في الاصل مبتدأ والمبتدأ لا يقع جملته والثالث ان تقع معلقا عنها العامل فتكون في موضع المفعولين ان كان العامل متعديا لاثني نحو تعلم اني الحر ابي احصى فالنظر اليها انك طماها في موضع مفعول ان فقد لو اكد كرفت من انت واختلف في سماع المتعلقه

هذا هو الوجه في قوله ان يحكى ومعها القول لان الجمله اذا حكي بها القول فقد حكى في نفسها مع مصاحبة القول انتهى فالبناء للمعقبة قبل والحكم هذه القول وفيه عكبة فليكن بل الجمله نفسها فالقول المحكي بمعنى المعقول والذي معها هو لفظ القول فلا يغير عليه نحو قولهم عن عيسى قال في عبادة فليكن ان ومعها عكبة يقال بدل ليل كس ههنا ان مع وقوعها مشوا والاصل في مكانة الجمل مرعاة اصلها كما ترون قد جرى الى الحال كما اذا قال زيد انا منطلق فتقول في عكبة قال زيد هو منطلق ومنه قوله ثم عن الكفار في عكبة قول ربنا انا لائقون اذا قلنا اصله انكم لائقون عذابي عدوا عذابي المع كانه حال الحكاية يتكلمون عن انفسهم وان كانوا خارجين باصل المحكي ومجمل منه القول لظهوره فيكون ان لائقون من كلامهم فان استبان في فعل الحق كقولهم فلا يجوز ان قولهم انا نعلم ما يبرون وما يعلنون اذا قلنا من كلامهم لامن كلامهم والثاني ان تقع مفعولا ثانيا ليا بظن كلفك ناكل كقولهم ومفعولا ثالثا لما يعلم كعلمك كمشك قومه منكسروا تقع مفعولا اول ولاول والثاني لانها في الاصل مبتدأ والمبتدأ لا يقع جملته والثالث ان تقع معلقا عنها العامل فتكون في موضع المفعولين ان كان العامل متعديا لاثني نحو تعلم اني الحر ابي احصى فالنظر اليها انك طماها في موضع مفعول ان فقد لو اكد كرفت من انت واختلف في سماع المتعلقه

باسم عين نحو سمعت زيدا يقول فقبل نقول لاشين ثابتهما جملته وقيل الواحد والجمله

حال اما المتعلقه بجميع فتعدي لوامد انفا فاعني سمعوك الصبر وسمعت قولك  
والدليل على نصب المحكي عنها كما يظهر في ثوابها كرفت من انت واماك وعلمك  
لزيد قائم ويكونا عدا نقول عليه ابن مالك وابن الخشاب وغيرهم وقد تنوب الجمله للمفعول  
بها عن الفاعل في لها الرفع وتخص ذلك بباب القول فلا تنوب عن فاعل غير محكي  
او قبل زيد عالم جملته زيد عالم في محل رفع ببيان الفاعل لانها قبل حرفه كانت له  
مفعولا بها وهو متعين للثانية قاله في معنى اللبيب وتبعه المصنف وقال ابن بابشاه في شرح  
الجل اذا قلنا قد قبل زيد منطلق فوضع الجمله رفع لانها مفسره لقول مقدم اي قبل  
قول هو زيد منطلق وقال ابو البقاء في قوله زيد واذا قبل لم لا نفسد لثاب الفاعل  
مصدر الفعل اضرا لان الجمله بعد تفسر الا قبل لم قول هو لا نفسد واذا قال ابن  
البرقيون فقد ترون نائب الفاعل من المصدر وجمله التفسير لذلك المعنى والقول  
ما قاله لما يتباهى في الشرح **والرابعة** عامله على الجمله المضا اليها وعلمها الجمل ولا بد  
من خبرتها وتقع بعد ظرف الزمان نحو التسليم على يوم وليلة فجمله ولدت في محل  
جو باضافه يوم اليها وكذا جملته انتم قليل في رادكوا وانتم قليل باضافه اذ وجمله الشرط  
بعد اذا كما في راصل اساء الزمان المضاف الى الجمل اذ واذا فلا يضاف سواهما  
الا اذا ساء بهما في الابهام كوقت وجين وعصر ومدة وزين او تاب بهما فيه وان اضيق  
بوجه كيوم وليلة وعشيرة وعذرة وفي الحدود كاسبوع وشهر وعام وسنة خلا في المنع

هذا هو الوجه في قوله ان يحكى ومعها القول لان الجمله اذا حكي بها القول فقد حكى في نفسها مع مصاحبة القول انتهى فالبناء للمعقبة قبل والحكم هذه القول وفيه عكبة فليكن بل الجمله نفسها فالقول المحكي بمعنى المعقول والذي معها هو لفظ القول فلا يغير عليه نحو قولهم عن عيسى قال في عبادة فليكن ان ومعها عكبة يقال بدل ليل كس ههنا ان مع وقوعها مشوا والاصل في مكانة الجمل مرعاة اصلها كما ترون قد جرى الى الحال كما اذا قال زيد انا منطلق فتقول في عكبة قال زيد هو منطلق ومنه قوله ثم عن الكفار في عكبة قول ربنا انا لائقون اذا قلنا اصله انكم لائقون عذابي عدوا عذابي المع كانه حال الحكاية يتكلمون عن انفسهم وان كانوا خارجين باصل المحكي ومجمل منه القول لظهوره فيكون ان لائقون من كلامهم فان استبان في فعل الحق كقولهم فلا يجوز ان قولهم انا نعلم ما يبرون وما يعلنون اذا قلنا من كلامهم لامن كلامهم والثاني ان تقع مفعولا ثانيا ليا بظن كلفك ناكل كقولهم ومفعولا ثالثا لما يعلم كعلمك كمشك قومه منكسروا تقع مفعولا اول ولاول والثاني لانها في الاصل مبتدأ والمبتدأ لا يقع جملته والثالث ان تقع معلقا عنها العامل فتكون في موضع المفعولين ان كان العامل متعديا لاثني نحو تعلم اني الحر ابي احصى فالنظر اليها انك طماها في موضع مفعول ان فقد لو اكد كرفت من انت واختلف في سماع المتعلقه

هذا هو الوجه في قوله ان يحكى ومعها القول لان الجمله اذا حكي بها القول فقد حكى في نفسها مع مصاحبة القول انتهى فالبناء للمعقبة قبل والحكم هذه القول وفيه عكبة فليكن بل الجمله نفسها فالقول المحكي بمعنى المعقول والذي معها هو لفظ القول فلا يغير عليه نحو قولهم عن عيسى قال في عبادة فليكن ان ومعها عكبة يقال بدل ليل كس ههنا ان مع وقوعها مشوا والاصل في مكانة الجمل مرعاة اصلها كما ترون قد جرى الى الحال كما اذا قال زيد انا منطلق فتقول في عكبة قال زيد هو منطلق ومنه قوله ثم عن الكفار في عكبة قول ربنا انا لائقون اذا قلنا اصله انكم لائقون عذابي عدوا عذابي المع كانه حال الحكاية يتكلمون عن انفسهم وان كانوا خارجين باصل المحكي ومجمل منه القول لظهوره فيكون ان لائقون من كلامهم فان استبان في فعل الحق كقولهم فلا يجوز ان قولهم انا نعلم ما يبرون وما يعلنون اذا قلنا من كلامهم لامن كلامهم والثاني ان تقع مفعولا ثانيا ليا بظن كلفك ناكل كقولهم ومفعولا ثالثا لما يعلم كعلمك كمشك قومه منكسروا تقع مفعولا اول ولاول والثاني لانها في الاصل مبتدأ والمبتدأ لا يقع جملته والثالث ان تقع معلقا عنها العامل فتكون في موضع المفعولين ان كان العامل متعديا لاثني نحو تعلم اني الحر ابي احصى فالنظر اليها انك طماها في موضع مفعول ان فقد لو اكد كرفت من انت واختلف في سماع المتعلقه







قول من عند القاربه والجمع غير محذور قال الشاعر لبالي اثنان الهو ويقودني  
ولم يجمع اضافة المثنى الى الجمل كيو مبن ووقين وتقع ايض بعد شرط لا يضاف  
الى الجمل من ظرف المكان سواها فانها لا بها ما يوقوعها على كل جهة محتاج الى  
تخصيصها باضافة مختلف ما اخص بوجه كقدام وظف ويمين وشمال وفوق وتحت  
ويجب اضافة حيث الى الجمل كمن وقول حيث الى العالم لا يقاس عليه ولا كثر استعماله  
اضافتها الى الفعلية ومن ثم رجع النصب بعد في نحو ليس حيث زيد افرشيه ولا كما  
في الجملة المضاف اليها الى عابد على المضاف بل لا يجوز في الاثنان فان وجد  
نون المضاف وقعت بالجملة كقولهم والنقواب ما ترجعون فيه الى الله وقوله  
مفت سنة لعام ولان فيه بالاضافة والغير فادى لا يقاس الخامسة مما محل الجملة  
الوافع جواب الشرط جازم حال كونها مفعول في الفاء بعد ان الشرطية او افعالها مطلقا  
اسمية كانت ام لا فترية كانت ام لا واسمية مفعول في باب الفاعلية بعد ان وعملها الجزم  
اذ ليس في صدرها على التقديرين مفعول في الجزم لفظا او محلا فلا بد من كون الجملة  
محل الجزم المحلى نحو قوله من يضل الله فلا هاد له ويذرهم فبخله لا هاد في محل  
جزم جوابا للمنى الشرطية والى قوله يجوز يذر عطف على محل الجملة والى المقدرة كالمذكور  
كقوله من يفعل الحسنات الله يكبرها ويخون نصرهم سنة بما قدمت ايديهم انهم  
يقضون فجاءهم يقضون جزم محلا جوابا لان واما نحو انهم الجزم لفظا وقت  
الجزم محلا جوابا في انهم انهم وان قت فت فالجزم فيه اي في نحوها للفعل وحده لا

لا الجملة باسرها وكذا الشرط من هنا بان الفرق بين فعل الشرط والجزم اوجهان  
ولاح فساد ايراد الامتناع على الجوهري والاشعراني والاشعراني والاشعراني

من الاعيوب مطلقا سواء اشرنت  
جازم قال لان الجملة انما تكون نداء  
والجزم لا تكون الا جملة ولا يقع وهو  
على اليقين والاعيان كقوله لا يدرى  
وهو ظاهر ولا محلا اذ لم تقع موقعه  
دل عليه ما قبله اي ان يضلوا ايديهم  
على الزوم مفعول جملة او مبتدأ لمفعول  
من مفعول يتكبر الجليلين في نحو ان

كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من  
كثير عدد من

فعل الجزاء والاول مع مفعول جملة الشرط والثاني كذلك جملة الجزاء فاذا قلت  
انهم يذنبون فبكون قائم او قد قام بكون فليقم بكون او اذ يكون يقوم بالجملة بعد الفاء او اذا قامت  
مقام مفعول وهو المضارع الجزم على الجزاء بمضاتها وضعت مفعول في مضارع الجزم  
جوابا للشرط والتحقيق ان حرف الشرط لا يشر ان لفظي هو جزم الفعلين لفظا مفعول  
او كما كالجزم المحلى لفظا في المثال ومعنى هو الا لا على البيته او الزوم بين مفعول  
جملي الشرط والجزاء والجملة الواقعة جوابا للشرط جازم لها جهتان معنوية هي غلق  
الزوم او البيته بها والجملة بعد الجملة واقعة مفعولها راضى لفظية هي وقوع



قول من عند المفاريد والجمع غير محدد قال الشاعر لبالي اثنان لله ويقرني  
ولم يجمع اضافة المثنى الى الجمل كيو مبن وتوتين وتقع ابيهم بعد لا يضاف  
الى الجمل من ظروف المكان سواها فانها لا بها مهابه قه <sup>اجتهت</sup> تحتاج الى  
تخصيصها باضافة بخلاف ما ان <sup>وفوق</sup> <sup>وتحت</sup>  
ويجب اضا <sup>استعلا</sup> <sup>اشرا</sup> <sup>لانا</sup>  
اضافتها الى الله  
في الجملة المضاف اليه  
نوع المضاف ونعت بابه  
مفت سنة لعام ولدت فيها  
الواقعة جوابا لشرط جازم حال كونه  
اسمية كانه ام لا جزية كانت ام لا واسمه  
اذ ليس في صدرها على التقديرين مفردا يقبل  
على الجزم المحلى نحو قولهم من يضل الله فلا هاد له ويذرهم خيلا لا هاد في عمل  
جزم جوابا للمثنى الشرطية ولذا في يجوز يذر عطف على عمل الجملة والفاء المقدرة كالمذكور  
كقولهم من يفعل الحسنات الله يكثرها ونحو ان نصرهم سنة بما قدمت ايديهم انهم  
يقنطون جملة بهم يقنطون جزمه لا جوابا لان واما نحو ان الجزم لفظا وقت  
الجزم محلا جوابا في ان نعم ان نعم ان نعمت فالجزم فيه اي في نحوهما للفعل وحده لا

لا الجملة باسرها وكذا الشرط ومن هنا بان الفرق بين فعل الشرط والجزم انما هو  
ولاح فسادا وادراكا ماني على الجهو وبيان الذي يظهر في ان جملة الجزم لا عمل لها  
من الاعراب مطلقا سواء اشتركت بالفاء ام لا سواء كان جوابا لشرط جازم او غير  
جازم قال لان الجملة انما تكون ذات محل من الاعراب اذ وقع وقوع المفعول في محلها  
والجزم لا تكون الا جملة ولا يقع وقوعه مفردا اصلا ضرورة ان حرف الشرط لا يخل  
على الجملتين ولا على كونهما اللزوم او السببية بينهما جملة الجزم لا اعراب لها الا لفظا  
وهو ظاهر ولا محلا اذ لم تقع موقع المفعول وجعل الجزم في يدهم بشرط مقدّر  
حل عليه ما قبله اي وان يضلوا يذرههم قلت وجوابه ان حرف الشرط وان وضع للدلالة  
على لزوم مفعول جملة او سببية لمفعول اخرى لكن عمله وهو الجزم انما يكون في فعلين  
من مفردات تنكير الجملتين ففي نحو ان نعم زيد بقم بكونه فعلان الاول فعل الشرط الثاني  
فعل الجزم والاول مع مفعول جملة الشرط والثاني كذلك جملة الجزم فاذا قلت  
ان نعم زيد بكونه قائم او قد قام بكونه قائم بكونه قائم بكونه قائم فالباء بعد الفاء او اذا فاما جملة  
مقام مفرد وهو المضارع الجزم على الجزم بعينها وضعت مفعولا في مضاف الجزم  
جوابا للشرط والتحقق ان حرف الشرط لا يخل ان لفظي هو جزم الفعلين لفظا مقبلة  
او كما كالجزم المحلى لفتى في المثال ومعنى هو الدلالة على السببية او اللزوم بين مفعولي  
جملي الشرط والجزم والجملة الواقعة جوابا لشرط جازم لها جهتان معنوية هي فتلان  
اللزوم او السببية بينهما والجملة بعد الجملة واقعة مفعولها اخرى لفظية هي وقوع







كريد قائم على جملة اظن ومرفوع مستأنف منقطعة عما قبلها لفظا لا معنى لبيان ان  
 نشأ عن الظن لا البقي اما جملة العامل الملقى لتوسطه بين مفعولين على ان قائم  
 فهي اية جملة لا عمل لها من الاعراب لكنها معترضة لا مستأنفة واما العامل الملقى  
 في اظن زيد قائما فهو مع مفعول جملة واحدة لا جملتان ومن قبل القسم الاول من المشا  
 هذا هو الاستينان النحر واما الباني فكان جوابا عن سؤال مقدر كقولهم فقال  
 سلام قال سلام ان جملة قال جواب سؤال تقديره فماذا قال لهم ولما لم يطف على الاول  
 كما لا يطف على سؤال جواب **الثاني** لا عمل له الجملة المعترضة وهي التوسط بين  
 شيئين عن شأنا الاتصال وعدم توسط الاقبح بينهما والفرق من توسطها  
 نقوية الكلام او تخينه وقيل بشرط تناسبها للجملة المقصودة وعدم كونها مفعولا  
 لشي من اجزاها ورفع المعترضة غالبا بين طرفي نسبة كابين الفعل ومفعول فاعله  
 او مفعول كقولهم وقد ادر كني والحوادث جملة اسند قوم لاضعاف ولا عزول وقوله  
 وبذلك والذهب وبذلك ههنا دور بالقبول والتمثال وبين المتبادر وضع كقولهم او  
 فبين والابام يعرف بالفني ثواب لا جملة ونوع ومنه الاعراض جملة العامل الملقى  
 لتوسط جملة الاضخاص نحو نحن معاشر الانبياء لان ذلك وبين ما اصل المتبادر  
 الجي كقولهم ان سلمى واسم كل واحد منهن شي ما كان يدرى لها وبين الوصول وصلته  
 كقولهم ذاك الذي ابيك يعرف ما لك انقول واسمك جملة قسمية معترضة بين الوصول  
 واجزاء صلة الجاء التي فضل واسمك باع وبين القسم وموابه نحو ربي وهو المقدر

انما هو الذي لا ينفك عن القسم  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم

لا كومتك وبين الموصوف وصفه وقد اجتمعا في قوله لم فلا اتسم بمواقع النجوم وانه  
 لقسم لا ينفك عن القسم وموابه وقع ايهما بين الشرط وموابه كقولهم فان لم تفعلوا ولم تفعلوا  
 فالنقن التار وبين الجار ومجرب نحو هذا علام وانه يرد اشتراطه بوانه الف درهم وقد  
 تشبه المعترضة بالجملة ففرض يكونها الثانية كقولهم ان الثمانين وبلغتها قد ارضيت  
 سمعي المتحيزان او مصدرة بالفاء او وصف استقبال كقولهم واعلم اني انفعلة  
 سوف ياتي كل ما فداه او قوله وما ادرى وشواخال ادرى اقدم ال حصن ام لسان

**الثالث** لا عمل له الجملة المعترضة وهي الفضلة كما شفع للمانية بهذا عرفها  
 ابن هشام في المفسر قال وقوله الفضلة اضررت به عن الجملة المعترضة لغير شأن فانها  
 كاشفة للحقيقة المعنى الموادير ولها موضوع بالاجماع لانها خبر في الحال او في الاصل  
 وعن الجملة المعترضة في باب الاستفهام فقلت بل انها تكون ذات محل كاسياني وهذا  
 القيد المهم ولا بد منه انتهى والفضل خلاص العلة بمعنى ما يتم بدونه الكلام والمرام  
 اذ الغرض من المفسر ايضاح المفسر ومبانه لا ينفك فلا تكون عمدا قطعاً وان كان مفسرها  
 عمدا فخرج بها مفسر ضمير الشأن لانها خبر وعلمة وكذا مفسر باب الاستفهام اذا  
 كان لها محل كريد مربية فان ضربته مرفوع المحل بالخبر ومن نعم ان مرفوعها جازم  
 كونها ذات محل من الاعراب ففسر الفضلة بالفضل في الاعراب التي لا عمل لها من فقد  
 ركب متعشوا او ضبط ضبط عمياء وادركتها عن حفيضة متلوها كما هو المتبادر

قال  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم  
 انما هو الذي لا ينفك عن القسم







الذي هو الهمزة المعطوفة او معطوفة عليه او بعد الاو او حرف النفي نحو الذي  
هو زيد او زيد وهو هاهنا والذي ما عندك الا هو وانما عندك هاهنا  
فلا يحذف جزمه بحمله او طرف كالذي هو يقوم او في دار او عندك اذ لو حذف على الباقي  
لان يكون صلة كاملة فلا يعلم اصف شيء ام لا بخلاف الخبر المفرد ويجوز حذف المنصوب  
ان اتصل بفعل او صفة غير صلة ان نحو فلما يتردد وقوله والله موليك فضل فاعلم ان  
بما هو له وزنه ووزنك فان ان فصل وانقل بغيرها لم يحذف كالذي آياه اعيان او انما قال  
زيد ويجوز حذف الجوز بالاضافة ان كان المقصود ما غير ما هو في حقيقته ما انت  
فاخو اي خاضه وبالوزن ان الموصولة او موصوفه حذرت ذلك الحرف في وعاءه لا نحو  
يشرب ما يشرب او من الشرب الذي يشرب اي منه **الخامسة** ما العمل الجملة الجوابية  
القسم ذكر فعله كقسم بانه لا فعل ام لا نحو القرآن الحكيم انك لن المسلمين واما مجموع  
الجملة القسمية وجوابه فقد يكون له محل كقوله زيدا والله واقسم بالله لا فعل متى  
اجتمع في كلامهم شرط وقسم ولو نقل الى النفي جواب المقدم منها عن جواب المتأخر سواء  
كان المقدم هو الشرط نحو ان جاء زيد والله اكرمه فحذف جواب القسم وجواب الشرط  
الشرط عليه ام القسم الملقب على الله ان جئت لا كرمك او المقتدر كقولهم لن لم نفعل  
ما امر بسجتي وموت الفراء وابن مالك قبل والكونيون الاكتفاء بجواب الشرط وان  
ناقل قول لن كان ما صدر اليوم صادق ام في هذا الضبط للشمس ضاحيا وصغيرين  
وهو ظاهر لهم قالوا البتة صرحة او اللام زائدة لا موطئة الا اذا نقلت الى الشرط والقسم

والذي هو الهمزة المعطوفة او معطوفة عليه او بعد الاو او حرف النفي نحو الذي هو زيد او زيد وهو هاهنا والذي ما عندك الا هو وانما عندك هاهنا فلا يحذف جزمه بحمله او طرف كالذي هو يقوم او في دار او عندك اذ لو حذف على الباقي لان يكون صلة كاملة فلا يعلم اصف شيء ام لا بخلاف الخبر المفرد ويجوز حذف المنصوب ان اتصل بفعل او صفة غير صلة ان نحو فلما يتردد وقوله والله موليك فضل فاعلم ان بما هو له وزنه ووزنك فان ان فصل وانقل بغيرها لم يحذف كالذي آياه اعيان او انما قال زيدا ويجوز حذف الجوز بالاضافة ان كان المقصود ما غير ما هو في حقيقته ما انت فاخو اي خاضه وبالوزن ان الموصولة او موصوفه حذرت ذلك الحرف في وعاءه لا نحو يشرب ما يشرب او من الشرب الذي يشرب اي منه **الخامسة** ما العمل الجملة الجوابية القسم ذكر فعله كقسم بانه لا فعل ام لا نحو القرآن الحكيم انك لن المسلمين واما مجموع الجملة القسمية وجوابه فقد يكون له محل كقوله زيدا والله واقسم بالله لا فعل متى اجتمع في كلامهم شرط وقسم ولو نقل الى النفي جواب المقدم منها عن جواب المتأخر سواء كان المقدم هو الشرط نحو ان جاء زيد والله اكرمه فحذف جواب القسم وجواب الشرط الشرط عليه ام القسم الملقب على الله ان جئت لا كرمك او المقتدر كقولهم لن لم نفعل ما امر بسجتي وموت الفراء وابن مالك قبل والكونيون الاكتفاء بجواب الشرط وان ناقل قول لن كان ما صدر اليوم صادق ام في هذا الضبط للشمس ضاحيا وصغيرين وهو ظاهر لهم قالوا البتة صرحة او اللام زائدة لا موطئة الا اذا نقلت الى الشرط والقسم

والقسم ما ينفي كقوله لا والله او لو من خواصه في جواب الشرط عن جواب القسم  
مطلقا **السادسة** ما العمل الجملة الجوابية القسمية  
لا تخرج التأكيد نحو زيدا والله ان يقيم او زيدا والله ان يقيم والله ان يقيم فالحيلة الشرطية هي  
الخبر والقسم فأكيد وجوابه محذوف وهو من وجوب واجبه وراجح ظاهرهم الاول وعليه ابن مالك  
في التسهيل وابن الحاجب في الكافية وقال ابن عصفور والثاني يجوز العكس مبرحا  
كزيدان يقيم والله لا قوم **الخاتمة** ان وقع قسم بعد ما ينفي الخبر او صلة بين على  
انها شئت فان ذكرت الخبر والصلة حذف الجواب القسم لا لانه المذكور عليه نحو زيد والله  
زيد والله يقوم وجاء الذي واقسم بصوم والا فالقسم وجوابه خبر او صلة كزيد والله  
ليقوم وجاء الذي والله يصوم ومنع ثقل من وقوع الجملة القسمية في الاول  
**السابعة** ما العمل الجملة الجوابية القسمية  
نحو اذا اجلسي اكرمك وكيف تجلس اجلس وفي حكمها الجواب اي الجملة التي اجيب بها  
شرط جاء ولم يقرن بالفاء ولا بانه الفجائية فلا عمل له ان يمتحان نعم ام لا فان فعل  
الجواب مخروم لفظا فلا عمل له في نحو ان قمت اذا عمل الجوز للفعل ومنه لا الجملة  
فان قرنت بالفاء او اذا كان المحل للجملة كقوله **السادس** ما العمل الجملة الجوابية  
من الاعراب نحو جاءني زيد فاكرمته كرمته لا عمل لها الا انها معطوفة على متاخر  
وكذا جاءني زيد واكرمته بالواو وفي بعض نسخ جاءني الذي زكريا واكرمته بالعطف على الصلة  
اذ لم تقدر الواو **الخاتمة** والاكاف الجملة ما لا ينقد بوقوعها فيها التنبؤ قال الدماميني

والقسم ما ينفي كقوله لا والله او لو من خواصه في جواب الشرط عن جواب القسم مطلقا **السادسة** ما العمل الجملة الجوابية القسمية لا تخرج التأكيد نحو زيدا والله ان يقيم او زيدا والله ان يقيم والله ان يقيم فالحيلة الشرطية هي الخبر والقسم فأكيد وجوابه محذوف وهو من وجوب واجبه وراجح ظاهرهم الاول وعليه ابن مالك في التسهيل وابن الحاجب في الكافية وقال ابن عصفور والثاني يجوز العكس مبرحا كزيدان يقيم والله لا قوم **الخاتمة** ان وقع قسم بعد ما ينفي الخبر او صلة بين على انها شئت فان ذكرت الخبر والصلة حذف الجواب القسم لا لانه المذكور عليه نحو زيد والله زيد والله يقوم وجاء الذي واقسم بصوم والا فالقسم وجوابه خبر او صلة كزيد والله ليقوم وجاء الذي والله يصوم ومنع ثقل من وقوع الجملة القسمية في الاول **السابعة** ما العمل الجملة الجوابية القسمية نحو اذا اجلسي اكرمك وكيف تجلس اجلس وفي حكمها الجواب اي الجملة التي اجيب بها شرط جاء ولم يقرن بالفاء ولا بانه الفجائية فلا عمل له ان يمتحان نعم ام لا فان فعل الجواب مخروم لفظا فلا عمل له في نحو ان قمت اذا عمل الجوز للفعل ومنه لا الجملة فان قرنت بالفاء او اذا كان المحل للجملة كقوله **السادس** ما العمل الجملة الجوابية من الاعراب نحو جاءني زيد فاكرمته كرمته لا عمل لها الا انها معطوفة على متاخر وكذا جاءني زيد واكرمته بالواو وفي بعض نسخ جاءني الذي زكريا واكرمته بالعطف على الصلة اذ لم تقدر الواو **الخاتمة** والاكاف الجملة ما لا ينقد بوقوعها فيها التنبؤ قال الدماميني



في شرح المفعول المطلق الناقصة على الجملة التي لا عمل لها من اعراب مشكل لان التابع هو ثان  
باعراب التساقط من جهة واحدة فلا بد له ولتبعه من اعراب ولو نظر في الاصل قالوا  
بارادة البقية اللغوية لا العرفية مع ان خروج عن لسان اهل الفن لا يجزئ في قولهم في مثل  
قولهم والنحو الذي امدكم بما فعلون امدكم بانعام وينبغي ان الجملة الثانية لا عمل لها  
لانها بدل من الفعل وفي نحو جاء زيد وذهب بكر ان الثانية مفعول في مثلنا فلا  
عمل لها وقال بعض الاعلام الاولى ان في اطلاق الناقصة هنا مجازا لعلنا المشابهة **ثالثة**  
للمدح والثناء في ذكر احوال ما يشبه الجملة من جوار الجوار والظرف مطلقا اذا وقع اعملها  
بعد المعنوية المحضة الخالية عن شابه التشكيك في حال منها كراية او زيدا او هذا او من  
او الرجل في بيتك او معك وكذا نحو يا ايها الرجل في الغرفة او عند الامم عند من ايت  
في الحال عن التاكيد او بعد النكح المحضة غير المحضة فصفا لها كرايت طهر على غصن او فورة  
او بعد غير المحضة من المعنوية والنكح في حال لها لكان والصفة كراية الشجر او فورة  
لان المعرف باللبنية في حكم المنكر مع كرايت ثم بالفاعل على شجر او فورة ان النكح الموصوفة  
بحكم المعنوية وبالجملة لغز المحضة من التشكيك وشبه تعريف او تعريف وشبه تشكيك في مثل ما بعد  
الحال التعريفية او شبهه والصفة لتشكيك او شبهه ولا بد من متعلقها اي الجوار والجوار والظرف  
بالفعل او شبهه او ما يعنها او ما ينفرد به من حدث او ما ينفرد به معناه نحو انعمت عليهم غير  
المفضوب عليهم ومالك وزيد في مالهم او ما ينفرد به وهو عام في قومهم او جوار ومنه قولهم  
على وفي الحروب نفا من اي مجرى على صبيان في الحروب وانما وجب ذلك لان حرف الجر وضع

وضع لا يصلح معنى لا يجوز فلا بد من حدث يصل الى مجزوء بواسطة لا معنى بما مل الجوار  
متعلقه **ثالثة** والظرف على ذلك الحد لما كان الظرف مقدر لا يجوز ان يكون جارا في ذلك  
فان لم يذكر معها ما يصلح لان يتعلقا به وجب تقديره بحسب القرين قالهم والمفعول في انعام  
او ارسلنا الى نوح وقريظة ذكر الوصل والوصول اليهم وان لم يذكر لفظ ارسال واجاز ابن  
الحاجب فان الجار مجزوء في نحو ما اكرمتم المتى لتاديبه والهناء الحسن الحافاة  
اذ المعنى انفي كراي المتى لتاديبه والهناء الحسن الحافاة فلو تعلقت بالفعل فدل المعنى  
وقال ابن هشام هو كلام بدعي لكن الجمهور النفاة بمنعون النعلق بالرف فيجب عندهم  
تقدير فعل بدل عليه الحرف فان قلت قد عمل النعلق الجوار وقوم الجوار وتعرفون  
لها وهو ظاهر الم تكيف التوفيق قلت لكل وصير واما الجوار فلما عرفت واما الجوار  
فلا بد من مفعول للمعلق بواسطة الجوار اذ الحرف لا يكون مفعولا قبل عامل الجوار كما كان نشا  
ونحو فلا بد من منزلة الجوار من مجزوء الذي هو المفعول حقيقة فتعلق به الجوار فتعلق تقديره  
والا يصلح الجوار وتعلق المعنوية ومن جعلها اراد ان يربط الظاهر ان من غير الجوار  
اراد مع مجزوء ومن اعتبره اراد مع جوار فلا امتداد في المعنى واستثنى من القاعدة ما  
لاشك فيه وهو الجوار الزايد مطلقا لانه مجزوء التوكيد ولعل في عقيل لانه لا يخرج فقط  
ولو لا عند سيبويه في قوله ولولا في لولا لانه لا يخرج الامتناع ورب لانه للتكثير او  
التقليل لا التقدير ويجب حذف النعلق بالفتح اي المتعلق به على حذف والاصال او بالس  
على ان النعلق من القرين اذا كان اعملها اي جوار والجوار والظرف صفة كصبي من السما



وشكر عند البلا واصل كما في السموات ومن عند اوصاف نحو الحمد لله والحمد لله وان  
 العزة لله وان لديها انكا الاصل لا يخرج على ان مرفي نية وانك اليوم لها مكن امين  
 اول افعالها هو عوا في الله شك وهل عندك شئ اركان الجار والقسمة وثانها نحو القرآن  
 الحكيم تالله لا كيدك اسما لم اذكر فعل القسم معهما اوصاف متعلقة في مثل كقولك  
 للمع من بالرفاء والنبيين اى عوت او على شرطه النفس نحو اليوم الجمعة صمت فيه ولا  
 خلاف في ان المقدرة فعل في باب الصلة والقسم اذا يكونان الابدالين ويجب المفسر في باب  
 الاشتغال فعل في اليوم الجمعة صمت فيه وصفته في اوج الجمعة انت صائم فيه وايها شئت  
 في البواق الا ان المتعار عند قوم نقد الفعل لانه الاصل في العمل وعند اوصاف نقد بـ <sup>صف</sup> <sub>و</sub>  
 لتقبل المقول لان الاصل افراد الحال والنفذ والخبر وقال ابن هشام الحق انما لم يند  
 الفهم بل نقلناه الى الفارق والجار والمجوز فالخبر وفعل كان ام وصفا مفعول لاجل حاله قال  
 والحق عندى انه لا يرجع نقد بـ اصلها بل هو يجب نقد القسم بالقسم ومثل المفسر في باب  
 الاشتغال ويجب المقصود في البواق **قاعدة** النظر اما مستقروا متعلقه  
 عام واجب حذف لوقوع صفة اوصاله او خبرا متي لا استفرا خبر متعلقه  
 فيه على الحذف والابصال وتقبل هو ما حذف متعلقه وجوب الالاء عليه عام كان ام <sup>صفا</sup> <sub>و</sub>  
 سيجر لا استفرا مع عامله فيه واما الفرو وهو بخلافه اذا كان اصلها الجار والمجرور والنظر  
 كذلك صفة اوصاله او خبرا او لا كما مر او اعتمد على نفي خبر او فعل او على استفهام خبر  
 او اسم اى وقع بعد نفي او استفهام جاز ان يرفع الفاعل مفعلا او ظاهرا نحو جاز بل يسه

وان لم يرد في الجواب على ما ذكره في آراء المفسرين من ان المفسر في باب الاشتغال  
 لم يرد في الجواب على ما ذكره في آراء المفسرين من ان المفسر في باب الاشتغال  
 لم يرد في الجواب على ما ذكره في آراء المفسرين من ان المفسر في باب الاشتغال

بيه او مع صفو الذي في الدار او عند ابو زيد في البيت او عند اخوه وجايش على  
 كنهه او مع سيف وما اوصاف في السوف او عند احد وفي الله شك وهل عندك  
 احد وفي مرفوعها الظاهر اقوال فيقبل يرجع كونه مبتدأ محذوف عنه بهما الضعفهما عن  
 العمل في الظاهر وقبل الراجح فاعلية اذا اصل عدم التقديم والتأخير وقبل يتعين  
 كونه فاعلا وعلى الفاعلية عامل وعاملها المقدر عند قوم وهما عند المحققين لبنائهما  
 عن الفعل وهو عندكم وكل من قال محذوف المتعلق وصل نقل ضمير الهمما اذا لم يكن  
 الا في عامله ولم يشك عنهم احد شي اى مالك حيث ناقض بافتيائه الاول قوله بذلك  
**قاعدة** حكم العمل بعد المعارف والتكررات حكم الفرو في الجملة الخبرية غير الصلة والخبر  
 والحكمة بالقول حال بعد معرفة محض نحو لا تمنن تستكثر فمن رفع تستكثرها الى مستكثر  
 ونفت بعد نكح محض كقولك نعم قال رجل يكتم ايمانه ايمانه لا يمانه ومحملة لهما بعد غير  
 المحضة كمثل الجار يحمل اسفارا وهذا ذكر مبادىء انزلناه فان تعرف الجار جيبه والذكر  
 نكرة موصوفة فان كان الجملة انشائية كذا عندك او بعد بعث اذا قصد به انشاء البيع  
 فاستأنف اذا انشاء البيع لا يقع نشاء ولا اولا وان كانت ضمير كونا ورجل تام او محكية  
 بقول كمال زيد ورجل اصل الله او صلا لهما من ذهب لم تصلح لهما **الحديقة الخامسة**  
 في المفردات التي يكثر استعمالها ويشد الحاجة اليها من الظروف والمعرف وبعض الاسماء  
 والافعال التي يقرب منها جملة ما ذكره لكم هنا اربع وعشرون كلمة ذكرها على ترتيب  
 الهمما الهمزة وهي حرف ترد كثيرا في القريب والمتوسطة وهذا لا تأمل بظواهرها فمفعلي ان الجار

وان لم يرد في الجواب على ما ذكره في آراء المفسرين من ان المفسر في باب الاشتغال  
 لم يرد في الجواب على ما ذكره في آراء المفسرين من ان المفسر في باب الاشتغال  
 لم يرد في الجواب على ما ذكره في آراء المفسرين من ان المفسر في باب الاشتغال



عن شيخنا القسوس في الحق بانهم لا جاءهم على انها للقرين وقال ابن هشام  
وابن الصايغ التداريما قليل ولم يأت في القرن ولا بين يدي وفي الجمع ما ذكرناه من  
فلتقام دور فقد رقت على اكثر من ثلثمائة شاهد واكثر منها بالتأليف والمصارعة  
بفتح الراء مصدر صار على علامة للمصارعة المتكلم ومن وهي اربعة اموز في جمعها انيت

وللتوسية بين معنوي جملتين وهي الهمزة الدالة على جملة واقعة مع تلك الهمزة في محل  
المصدر نحو سوا علمهم او نذرهم ام لم يندهم اي سواء علمهم الا نذرهم وذكروا في  
قوله سوا او نذرهم في قوله سوا او نذرهم في قوله سوا او نذرهم في قوله سوا او نذرهم  
تأويل الجملة بالمفرد هنا مشكل ادلا سابقا لفظا ولا نقديا فيلزم شذوذا في التركيب  
صوابه في شمع بالمعنى من تراه ينع شمع مع انه لا شذوذا هنا في جواب بان سبك  
الجملة بالمفرد من غير حرف مصدر انما لا يند شذوذا لم يطر في باب اما مع اطلاق فاتي  
كتبك الجملة الاولى في نحو لا تاكل السمك ولشرب اللبن ينصب لشرب بان المقدري  
والجملة المضاف اليها في نحو يوم ينفع الصادقين صدقهم هذا من عطف الاسم على الفعل  
في الاول والاخاف الى الفعل في الثاني والاولى ان يجاب بان شذوذا هو مخالفت  
قياس فلا يتلزم الضعف والتدريج ولا ينافي في النقص وكذا استعمال وانه هو كونه  
المراد الجيب الاول فالاول ان الشذوذا اذا اتفق في كونه استعمالا فانه فاعر باطلاق  
في باب الاولى لانه بناء في الاطلاق كما هو ظاهر لفظه ولا استفهام وهو عند الجمهور ان  
يطلب التكلم لنفسه علمه مجهول وفيه آية باعلام مخاطبه وانها ماله فيقول ان كان المطلوب  
ام يصدق بان ذلك اشترط ان يكون المطلوب غير ما حصل للمتكلم عند الطلب لا يستحال على

الجملة الاولى في نحو لا تاكل السمك ولشرب اللبن ينصب لشرب بان المقدري  
والجملة المضاف اليها في نحو يوم ينفع الصادقين صدقهم هذا من عطف الاسم على الفعل  
في الاول والاخاف الى الفعل في الثاني والاولى ان يجاب بان شذوذا هو مخالفت  
قياس فلا يتلزم الضعف والتدريج ولا ينافي في النقص وكذا استعمال وانه هو كونه  
المراد الجيب الاول فالاول ان الشذوذا اذا اتفق في كونه استعمالا فانه فاعر باطلاق  
في باب الاولى لانه بناء في الاطلاق كما هو ظاهر لفظه ولا استفهام وهو عند الجمهور ان  
يطلب التكلم لنفسه علمه مجهول وفيه آية باعلام مخاطبه وانها ماله فيقول ان كان المطلوب  
ام يصدق بان ذلك اشترط ان يكون المطلوب غير ما حصل للمتكلم عند الطلب لا يستحال على

الجملة الاولى في نحو لا تاكل السمك ولشرب اللبن ينصب لشرب بان المقدري  
والجملة المضاف اليها في نحو يوم ينفع الصادقين صدقهم هذا من عطف الاسم على الفعل  
في الاول والاخاف الى الفعل في الثاني والاولى ان يجاب بان شذوذا هو مخالفت  
قياس فلا يتلزم الضعف والتدريج ولا ينافي في النقص وكذا استعمال وانه هو كونه  
المراد الجيب الاول فالاول ان الشذوذا اذا اتفق في كونه استعمالا فانه فاعر باطلاق  
في باب الاولى لانه بناء في الاطلاق كما هو ظاهر لفظه ولا استفهام وهو عند الجمهور ان  
يطلب التكلم لنفسه علمه مجهول وفيه آية باعلام مخاطبه وانها ماله فيقول ان كان المطلوب  
ام يصدق بان ذلك اشترط ان يكون المطلوب غير ما حصل للمتكلم عند الطلب لا يستحال على

الحاصل ومن ثم اطلقوا على استعماله عليه نعم وان ما ورد في كلامه او كلام غيره  
العالم بالمطلوب عند طلبه فهو معروف الى معناه غير الاستفهام من تقري او ينفع او  
مجهول وقبل الاستفهام طلب حصول فهم شيء وعلم في ذهن ما اعلم من ذهن المتكلم وغيره  
كان الاستفهام طلبا للفقرة سواء كان للمتكلم الطالب ام غيره والمطلوب باستفهامه  
اقامهم نفسك وهو ظاهر او فهم غيرك بان اردت ان يجيب الطالب ليسمع ذلك الذي يراه  
فيعلم به مجهول فقولهم ليس الاستفهام منه نفا على حقيقة ليس على الملافة وانما ينبغي ان  
اذا كان معروفا الى المتكلم واما اذا كان لغيره من مجهول فلا يستعمل نقولهم او انت قلت  
لنفس اتخذ في واجت المهيمن من دون الله استفهام حقيقة طلب به اقراره في مشه  
القيمة بانه لم يقل ذلك لغيره المتصاكر وقد علم عند سائر الخلق كذب ما ادعى  
وبراؤه عليه السلام كما ابتدعه واول الحق هو الاول اذ ليس الكلام في لفظ الاستفهام  
منه قياس على الاستفهام بل في حقيقة ادواته ومعناها الوضعية ولا شك ان التبادر  
منها عند الاطلاق وعدم القرين هو ان المتكلم جاهل بالمستفهم عنه طالب من مخاطبه  
افهامه آياه متى لا يفهم غير ذلك ولا يجعل السامع الى ما سواه الا بقرين جلية وبواعث  
مقالته او مالبته فهد هو الحقيقة وما غيره من تقري في الهمزة او انكار ابطال في قوله  
البناء او في نحو ان يكون ما شئت او شئت نحو كيف فعل وتك باصم بالفضل او  
استبطاء كقولهم متى نصر الله وقولك اذهبت لمن امرته بالذهاب وعلم بصدقه او شوب  
كالحق فجاز مفقود الى القرينة كما في الهمزة اصل ادوات الباب فيطلب بها اما الشقوب



أي ادراك غير النسبة للحكمة أو التصديق بها إجماعا أو نفيًا على الأول يؤخذ بأن معانيها  
لها فطلب بها نصيبين أحد الأمرين الذي وقع أحد هما بعد الآخر وهو بعد مع  
حصول تصديق الجلي بالنسبة للحكمة ويصور الأمرين كذلك فال مطلوب بالحقيقة هو  
النظر المحكوم عليه مثلاً على النقيض أي تصور التفصيل ونقيض المصورين وفصله  
عن الآخر الحكم برأيه لا نفس التصور نحو أن يرد في الدرام وعمره طلب تصور المسند إليه وفي  
الدرا زيد لم في السوق لطلب تصور المسند وعلى الثاني امتنع معاد لزام لها في طلبها  
نفس كمال الجملة نحو أن يرد وإنما لم يخل الملم بسهولة لأنه من مثال التصور بتركه امر  
وما بعد لها وقد يطلب بها تصور غير المسند والمسند إليه من المفعول والحال والتعريف والظرف  
وإنما انصرف عليها لاشتراكها المبدأ والطالب أن المستفهم عنهما ما يليها نحو أن يرد ضربت  
بكر أو أكلت أبا أم ما شيا قلباً أم لساناً في المسجد على أن في البيت بخلافه لا انحصار  
بطلب التصديق فقط نحو هل قائم زيد وهل زيد قائم وسياق الكلام عليها وبجوابه  
الاستفهام مخففة بطلب التصديق ففتح لطلب تصور الزمان وابن لطلب تصور المكان إلى غير  
ذلك على ما ترقى باب الإضافة **الثاني** أن بالفتح والتخفيف يرد اسمية وصفية أي اسمها  
وصرفها فال اسمية ضمير المخاطب كان في أنت بفتح الهمزة أو كسرهما وإنما وأنتم وأنت في أنت بعد  
وهو الثاني معروف خطاباً بفتح الهمزة وكسر اللام وتوصل بنون مرفوعة في الجمعها  
وبهم الجمع وجمعهم واللفظ شأها فالقهر هو أن لا غير هذا قول الجمهور وقل القهر القهر  
مجموع أن وما بعد وقبل هو الثاني المنقولة وإن عاد لها دعوى جديت وأراد انقضا

أحد

انقضا لها ولم تكن مستقلة بنفسها لفظاً كما هو قول ابن كيسان والكوفة في آيات  
واحدة من أن القهر هو الكا المنقولة وما قبلها عمارها وقال الشيخ رضي ما رى هذا  
القول بعد من الصواب في الموضوعين فنقل الاتفاق سهواً اتفاق منتهى سره ينبع فيه  
صاحب الرواية وغفل عن غيره قبل لا يفيد تأويله باتفاق البصريين لخلاف ابن كيسان  
منهم ولعله لم يبعد مجازة وكذا أن في أنا هو القهر وحده عندهم أنه بالالف وفقاً لبيان  
الحركة ويؤيد نقل قطرب عن بعض العرب وقعه على النون بالسكون وأما مجموع القهر  
عند الكوفة والضمان ابن مالك وأبو بقاء الف والالف والضم والفتح والم على القهر  
المخاطب على التثنية والجر والضم والفتح والفتح والكوفيين في ضم المتكلم والمرتبة يرد على أربعة  
أوجه نافية للمضارع كما في مدية الأفعال وتخففة من أن المنقولة المنقولة ولا فعل عند  
سبويه والكوفيين وفعل عمل أصلها عند غيرهم واسمها ضميرشان محذوف عند الأكثر  
وخبرها جملة افتقاراً مستهجرة كقوله وأمر وعوهم أن الحمد لله أو مقرر من بلاغته أن لا  
الآهو وفعلية فإن كان فعلها جامداً ودعاء لم تقترن بشئ نحو أن ليس للإنسان إلا  
ما سعى والخامسة أن غضب الله عليه ولا أنفرت بنفي نحو أن لا يرون أن لا يرجع إليهم  
وأن لن يجمع عظامه وإن لم يرم أحد ولا يرمحون لو نشاء أصنافهم نحو أن يا إبراهيم  
قد صدقت الرؤيا أو من تنقيل نحو علم أن سبكون وينزلون على ذلك كله  
كقوله لن أراد أن يتم الرضا عنه نهي رفع ييم ومفسرة بمنزلة أي أنها تنقل على الجملة  
لا غير نحو أصناف البهائم انزع الفلك وكتب البهائم ما انت وزيد أي نقل على المفعول



والله اعلم  
بما نزلنا من القرآن

[illegible][illegible]

والثاني نحو بلغني ان هذا زيد اي كونه زيدا او زيدية هذا مع شوب الجزاء مع نفسه فيقول  
لفظ عدم مضاف الى المصدر نحو بلغني انك لم تنم اي عدم قيامك او انه ليس زيد اي عدم  
كونه زيدا او عدم زيدية **الخامس** ان بالكسرة والشديد زود وواكيد ونحقيق كاستها  
فمنع الاسم وزرع الجزاء ونفيهما اي نفيهما للاسم والجزء لغة بعض العرب كقوله ان  
حراسنا اسد وفي الحديث ان نعيم سبعين خروفا وفي الاوشاق المشهور رفع ايها



هذه الحروف يعني ان واضعها ذهب ابن سلام وجماعته من المشايخ الذين اقبلوا عليها والكسا  
الى جوان في البيت وكذا في فضل عن القراء ومنهم في البيت وكان ولعل وزعم ابن سلام انها  
لغة روية وقوم وحكي عن نعيم اتم بنصبون بلعل وسمع ذلك في خبره وكان ولعل  
وكذلك في خبر البيت حتى علم على البولورن قال ابن معين حدثني بناسي الطبري فقلت لها طوباك  
بالبتني اياك طوباك ولم يحفظ في خبره ان ولا خبر لكن انتهى وعل من ان هذه اللغة غير  
مختصة عند قبيلها بان ثم المشهور في رفع اخبار هذا الباب وانكار هذه اللغة وتاويل  
شواهد ما ينقد خبر الخبر وجعل المنصق جالا او مفعولا اي لغاهم او بغيرهم اسلا  
وبان الضم في الحديث مصدر فحدث البراءة بلغت قهرها وسبعين ظروفا لم يزل يلوغ  
قهرهم في سبعين مرفقا وقد نصب ن خبره ثمان مقدرا هو اسمها فالجمله بعدها  
غيرها في الحديث ان من اشد الناس عدا بايوم الفقيه المصورون وصل عليه كل موضع  
رفع بعدها الاسم ومنع ابن هشام حذف خبره الشان حيث اني بغيره في نفي  
الكلام ونفيهم المرام فينا فيه الذف الامع ان الخففة من الثقيلة فاجاز حذفه متبعا  
لحذف فونها اذ بنى الكلام هنا من اول الامر على الحذف والتخفيف والمشهور هو ان مطلقا  
قال الشيخ رضي بقا نفسهم وهو الجمله ولا تليق لمعنى معقد الكلام بل المراد به التخييم فقط  
فهو كما لو اريد وتبل لا يخص ذلك بان بل يعم احوالها انهم قد رزقوا جوابا كعم يتصل  
الخبر واعلام المنعهم ووعدا للطالب شبة سيويو والمجهول وهو الحق وقال ابن مالك  
الشاهد قاطعة كقولهم قالوا اخفت فقلت ان وضيف ما ان يراد منوطه برطابي

برطابي وقول ابن الزبير ان واكبها لمن قال له لعن الله فاطمة فليمتني اليك اي نعم ولعن  
واكبها انهم وجعل المبر من ذلك اي باب ان الجواب في قوله نعم ان هذا ان لسانهم كما مر  
البر الاشارة في اجابتهما الاشارة فها ان عنده مبتدأ وسامان خبره ومرتبا وبع  
**الاول** اذ ان معنى نعم شاذ حتى قبل لم يثبت فلا يتبرك عليه الخبر بل وفيه ان الحق  
ثبوت والقلة لا تمل بالفصاحة **والثاني** انهم اتفقوا على امتناع قول اللام الابتداء  
المركبة في خبر المبتدأ كما يلزم منها وانما امتنع لان لام التوكيد لها الصدر وادخالها  
على الخبر المنفرد باطل لصدورها وانما جازعها خبره ان اضطررا حيث امتنع  
دخولها على ان واسمها المقدم على خبرها الامتناع اذ في التوكيد ولذلك وجب  
تقديم خبرها على اسمها في نحو ان في ذلك لعنة من ابداء اللام لها والجواب بانها  
زايدة لا ابتداء لانه اذ دخل على مبتدأ ومقدرا الى لهما سامان ضعيف لان زيادتها في  
خبر المبتدأ خاصة بالمشعر الجمع بين لام التوكيد وحرف المبتدأ كالمجموع بين قناتين  
واصب بانها مؤكدة ودخلت خبر المبتدأ بعد ان الجواب ليشابهها ان المشبهة بالفعل  
لفظا كما زيدت ان في قوله اخرج الفتي للخبر ما ان رايته بعد ما المضرب ليشابهها لفظا  
بما لثابت **الثالث** ما حكى عن ابي علي الفارسي واستحسنه الدماميني من ان ان في الاية  
دخلت على الكلام مستأنف ليس هو ايا عن خبره وطلب وقال الشيخ هي جواب لاضمار بعضهم  
بعضا او الاستعانة بعضهم عند اسرارهم النحوي ويؤيد قول صاحب الكشاف الطاهر  
انهم تشاوروا في الترتيب فاجازوا الهداب القول ثم قالوا ان هذا ان لسانهم فكانت



مجموعهم في تليق هذه الكلام وتزويج فواض غلبها ونسبها للناس عن اتباعها  
**السادس** اذ وهي اسم تدخر في المضاف لا غير عند الجمهور وقال قوم قد يخرج من المعنى  
الى الاستقبال بدل قوله ثم يؤمن تحدث اخبارها والحوارة من باب يفتح في القصر  
في تنزيل المستقبل المحقق الوقوع منزلة ما وقع ويجب اضافتها الى جملة استقبل او فعلته  
مذكورة او مقدرة معوضه عنها التزويج وقد يخرج عن الظرفية بدل على الجملة ايضا  
اليها اسم زمان يقع الاستثناء عنه باذ مخرج ويؤمن نقول جازية فاكر منه حينئذ  
اي من اخبارها ولو قلت اذ ما وقع ايها او اسم زمان لا تقع اذ عنه لانه على امر اريد  
على حقيقة الزمان مخربا لا يخرج فلو بنا بعد اذ ههنا فان اذ لا تقع عن لفظ بعد  
حيث اذ اذ النافذ في محل ادخ للربا الاضافة لا نصب بالظرفية ولا تنقد لما ليس عنه  
الجمهور وهو ظاهر المص وقيل قد يقع مفعولا به مخرجا واذا ذكر اذ كنتم فليلا ومخرجا فليلا  
للملازمة بقدر اذ ذكره بلا منه مخرجا واذا ذكر في الكتاب مريم اذ انزلت فاذن اذ اذ  
واول للجمهور والاول باذ ظرف لفعل محذوف اي واذا ذكر وانتم اذ كنتم فليلا  
فكنتم والثاني باذ ظرف لمضا ومقتل اي واذا ذكرتم مريم وورد اذ للمفاجاة بعد  
وبينا اصلها بين قطعت عن الاضافة بما الكافة في الاول والثاني الاطلاق في الثاني  
مخربا وبينا انا جالس اذ فعل الامر وانكروم منهم الحرز في موضعها بعد بينا والاول  
ترك اذ بعد بينا وبما انيس وقال الشيخ ثم كان الاصح لا ينفع الامر اذ اذ في  
جوابها لكثير فمجيء بل بينهما والكثرة لا بدل على ان القليل غير فيصير على ان الاكثر اضع

انصح الاخرى الى قول امير المؤمنين عليه السلام وهو من الفصل عجب  
وهو بينا هو مستقبلها وصق اذ فعلها الاخر بعد فانه انتهى وهل في اذ جند اي  
اذ ورد للمفاجاة بعد بينا وبما انيس فليلا ومخرجا واذا ذكر في الكتاب مريم اذ انزلت فاذن اذ اذ  
خلاف فهي اما زائدة كان لم تذكر في فعل الفعل بعد ما بين وهو بين او ظرف اي في  
فعا مل بين فعل محذوف وبفسره ما بعد اذ واذا حرفا عاملا في فاعله الفعل  
بعد ان فلنا بان اذ مقطوعة عن الاضافة اليه والا فلا يعمل الفعل في اذ ولا في بين  
اذ المضاف اليه لا يعمل في المضاف ولا فيما قبله فاعمله محذوف او عامل بين ما يليها  
لا انها مكفوفة عن الاضافة اليه واذا بدل منها وقبل بين خبر محذوف اي بين اوق  
جلوسه ودخل الامر اذ دخل محذوف المتبدل لانه ما بعد اذ عليه وقبل مبتدا  
واذا خبر اي بين انا جالس بين دخل الامر واذا التعليل هي الظرفية لمقتضى التعليل  
منها جعفر بن القزويني عند الاكثر مخربا اذ سا كما يفهم التعليل اذ فليلا بين اسما  
وقيل حرف وضع للتعليل كاللام **السابع** اذ تدخر في المستقبل وفيها معنى الشرط غالبا  
فرضا الى شرطها عند الاكثر ونصب يحويها عند لم لا ينظر لها الاضافتها اليه وبلا  
بحوابه عند منكري الاضافة ونحشى بالجملة الفعلية مخرجا اذ انما عليهم واذا جاءوا فليلا  
خلافه للاختصاص والكوفيين المخربون هم دخولها على استقبته خبرها فعل واما مخرج قوله  
ثم اذ السماء اشقت فما اخرجوا به فهو مثل قوله وان اهل من المشركين استجاروا  
واحد وان لقين للفاعلية لمقدرة عندنا لكنه عندهم محتمل لها والابتداء في الموضع هناك

في قوله اذ تدخر في المستقبل وفيها معنى الشرط غالبا  
فرضا الى شرطها عند الاكثر ونصب يحويها عند لم لا ينظر لها الاضافتها اليه وبلا  
بحوابه عند منكري الاضافة ونحشى بالجملة الفعلية مخرجا اذ انما عليهم واذا جاءوا فليلا  
خلافه للاختصاص والكوفيين المخربون هم دخولها على استقبته خبرها فعل واما مخرج قوله  
ثم اذ السماء اشقت فما اخرجوا به فهو مثل قوله وان اهل من المشركين استجاروا  
واحد وان لقين للفاعلية لمقدرة عندنا لكنه عندهم محتمل لها والابتداء في الموضع هناك

قوله اذ تدخر في المستقبل وفيها معنى الشرط غالبا  
فرضا الى شرطها عند الاكثر ونصب يحويها عند لم لا ينظر لها الاضافتها اليه وبلا  
بحوابه عند منكري الاضافة ونحشى بالجملة الفعلية مخرجا اذ انما عليهم واذا جاءوا فليلا  
خلافه للاختصاص والكوفيين المخربون هم دخولها على استقبته خبرها فعل واما مخرج قوله  
ثم اذ السماء اشقت فما اخرجوا به فهو مثل قوله وان اهل من المشركين استجاروا  
واحد وان لقين للفاعلية لمقدرة عندنا لكنه عندهم محتمل لها والابتداء في الموضع هناك



وقد نرى مبتدأ خبر الرفع والمفعول له حالان وفترايف بما اجاب بعض المتأخرين  
في قول ابن قتيبة انما اللع بياض في الشفنين واكثر ما يعزى ذلك التردد من رفع  
الجزية فاموصوله اى اكثر ما يعزى به ذلك التردد ويضرب على المفعول به وهو بمعنى  
عن الخبر وما مصلية **الثامنة** ام ترد للعطف على ضربين متصلة ومنقطعة المتصلة  
هي المرتبطة ما بعدها بما قبلها فلا ينفع ما بعدها عن الاض ولذا سميت متصلة ولتي  
معادلة ايم متعادلة لها اللمة حيث تقع بعد همزة في الشوية والاستفهام حقيقيا  
كان ام غم قام مع الاولى بين جملتين متاوتين بمفردين نفيد مساو انما في الكلام  
خبر ولا يستدعي جوابا ومع الثانية بين مفردين غالبا فيطلب نفين احدهما الحكم المعلوم  
للكلام براد عليه وقد يقع بين جملتين غير متاوتين للطلب نفين السند والسند  
او غيرهما من جملة مفردات الجملتين فالهزة لطلب التصور ايم خواريد عند ام  
عند لا يكون التصور السند اليه وان زيد قائم هو قائم التصور السند قائم ايم انتم تحلفون  
ام نحن الى القول وهو استفهام تقريري عن السند اليه والكلام انشاء وجوابه النفيان  
لانهم لا يجوز العطف باوايم وبعد همزة الشوية المحذورة كوا على مت او عدت  
عند الشيخ ثم وعزاه بعضهم الى سيبويه ومنه الفارسي وابن هشام ويجوز انشا فابعد  
همزة الاستفهام فنفس لطلب التصديق والجواب نعم او نقول ان زيد في اللال او يكن  
والنفي هل اهل اهلها والمنقطعة هي الازالة على جملة غير متبطة بما قبلها في ويلزمها  
الاضراب كلى الاض ايم اما مع استفهام مفيق نحو انما الابل ام شاة اى بل اهي شاة او

او انكارى نحو ام له البنا وكلم البنا اى بل له البنا او محذورة عنهما نحو ام هل  
لشوى الظلمات والنور ام ماذا كنتم تعملون اذا الاستفهام لا يدل على الاستفهام  
لانوكيد ولا لغية وتقع ام هذه بعد خبر محض او هي انكارية واستفهام بغير الهمزة  
كقوله ثم ننزل الكتاب لا رب فيه ام يقولون انزلناهم اهل بل يحشون بها ام لهم  
ايد يبطشون بها هل يسرى الاعى والبهرام هل تسوى الظلمات والنور والمنقطعة  
عاطفة عند ابن جني وابن هشام وهو غنا والقسم وصف ابتداء عند الجمهور وتزد  
حرف تفرق ايم كال وهي لغة طي وصير وهو كذا هم اسم قبله باليمن وفي الحديث  
ليس من امير المؤمنين في اسفل **التاسعة** اما بالغ والشديد وقد تبدل ميمها الاولى  
ياء استغناء للتخفيف وهي حرف خلاف في جعلها اسما لظاهر نفس سيبويه اياها  
وفيها مفعول غلبا ولذا رجب تكررها نحو واما السفة الايات قد تحذف الثانية  
كقوله وانزلنا اليكم نورا مينا فاما الذين آمنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة  
منزلى واما الذين كفروا فليكن ذريت وفيها مفعول الشرط ايم ابل للزوم الفاء بعدها  
كان فانه ليست عاطفة لدخولها على الجز ولا زيد لاقتناع الاستغناء عنها فتعين  
كونها جوابية ولزم ما دلل لزوم مفعول الشرط بها قال سيبويه اما زيد فذا هب معنا  
مما يكن من شئ فزيد ذاهب وقال الشيخ رحمه ليس مراد ان اتابعي معها وكيف واما  
حرف ومما اسم فصلة الى المنع المحذورة واما بغيره ان اصل اما زيد فقام اما يكن من شئ  
فزيد قائم اى ان يقع شئ في الدنيا يقع قيام زيد قلت ولانك قبلتها فزيد ايم ان فيها



يقع كونه فاعلا انفاقا ولا فرق بين المرفوع بعد ان الشرطية والمرفوع بعد ان الشرطية فلا  
يحتاج من بيان الفارق او التورية بينهما في احتمال الفاعلية ولا فارق فيلزمهم الثاني  
ومع قيام هذا الاحتمال لا يخفى لهم في الاية على جواز دخول اذا على الجملة الاسمية ومحمّل  
ان يكون جوابا عن سوال مقلد على قاعدة اقتصاص اذا بالفعلية لا عن اجتماع الكوفة  
والا فلا ينفع مجيء القياس على المرفوع بعد ان لا تراهيم مختلف فيبين الفرقين  
كاختلافهما في المرفوع بعد ان ابعين فيجوز في كل كونه متبدا ونحو منعه ومن ثم  
ان ذلك هو مراد المقلد فقد اساطنة ببرغم المشهور وظاهر قدس ستم ان اذا لا يخرج  
عن الظرفية خلافا لغوم وقد يخرج عن الاستقبال الى المتيقن اذا روي عن اهلها انفقوا  
لنزلها بعد الوتيرة لا لفضاض او لاستقرار في الزمنية الثالثة نحو اذا دخلوا الى شيئا  
قالوا انما معكم اي هذه عادتهم المستمرة وهذا اللفظ جامع للجملة الاسمية على الاصح  
وبذلك نفرت عن الشرطية ويجب دخول الفاعل عليها وهي زائدة عند قوم وعاطفة  
الجملة التي بعدها على التي قبلها عند آخرين والبيت المحض كفاء الجزاء عند الزجاء وليس في  
اذا هذه معنى الشرط ولا لها الصدر لا تنافي وضعت لتفيد حصول ما بعدها بعدما  
قبلها فجاءة فلا بد من توسطها بين جملتين مقارنتين زمانا فزمان اذا هذه مجيب  
زمانها وما اشهر من انها الحال لا الاستقبال كانه المراد بان زمانها حال بالنبته  
الى الجملة المتقدمة عليها لان الجملتين لا بد من مقارنتها في زمن الزمان ففي الحاشية  
الحال ابد وليس المراد ان زمانها حال النظم لانها تكون الحال الماضية نحو اخرج

اخرج به فاذا هي بغيضاء والمستقبلية نحو وان نصبرم سبعة بما قدمت ايديهم اذا هم  
ينظرون والمستمرة نحو وابته لهم الليل نلح منه النهار فاذا هم مظنون والحال في زمانها  
كما لا فرق في انها اذ هل هي حرف او ظرف زمان او مكان وتظهر فاعلا في معنى  
خرجت فاذا اسد بالباب فلا يقع كون اذا خبرا عما بعدها على الاولين اذا لا يخرج حرف  
مطلقا ولا زمان عن جنة الا بتقدير مضاف اي فاذا حضوا اسدا والظاهر ويقع على  
الثالث اي في الحرف الاسدي مكان الحضور فان قلت فاذا الفاعل صحت خبرتها  
على الاقوال فلا فلا لا يفسد والكوفة **فائدة** نقول ضربت فاذا زيد بالسن بالرفع  
على الجزئية فاذا نصبه او بالسيا بالنصب على الحال فالجزء ان كان مكانا ولا يفتد  
اي كان بالسيا فان قلت الجالس يمنع نصبه لا متناع الحالية المعرفة وكذا نحو طنت زيدا  
فاذا هو بكونه وهذا ما انكسر بسببه على الكسائي خبر سائر مجلسي البرمكي <sup>الرشيد</sup>  
القياسي عن قول العرب كنت اظن ان العقب اشد لسعة من الزنبر فاذا هو هو  
ايها فانك بسببه القى واجان الكسائي وشهد له من مصر من العرب نقبل انهم  
ارشوا على ذلك وقبل علوا من زلة الكسائي من الرشيد تصدقوه خوفا وطعا وقبل  
انما قالوا القول قول الكسائي ولم ينطقوا بالنصب وان بسببه قال قمرهم بان ينطقوا  
به فان الشئهم لا ينظرونهم وتذكر والرجوعها متكلفة اشبهها قول ابن مالك ان  
اياها مفعول به بل قد اى فاذا هو ليسا وبها صفة الفعل فان فصل القبر نظره فراه  
على علمه لن اكل الذئب ونحن عتبة اى نزل او نرى عتبة وفيه لغو من قال

البحر



وقد نرى مبتدأ خبر الرفع والتعب لمرحلاته ونسبهم بما اجابوا بعض الناس من  
في قول ابن قتيبة انما الطبع بياض في الشفتين والكثرة بغير ذلك التوارد من رفع  
الجزية في موصوله اي اكثر مما يعز به ذلك التوارد ويضرب على المعنوية وهو محقق  
عن الخبر وما مصلته **الثامنة** ام رد للعطف على خبرين متصلة ومنقطعة المتصلة  
هي المرتبطة ما بعدها بما قبلها فلا ينفع ما بعدها عن الاخر ولا سميت متصلة ولتي  
معادلة لهم لمعادتها لانهما حيث تقع بعد خبر في السورة والاستفهام محققا  
كان ام غير تام مع الاولى بين جملتين متاوتينين بغير خبر في نفي مساو انهما في الكلام  
غير ولا يستدعي جوابا مع الثانية بين مفردين غالبا فيطلب نفيين احدهما الحكم المعلوم  
للتكلم به او عليه وقد يقع بين جملتين غير متاوتينين للطلب نفيين المسند والمُسند اليه  
او غيرهما من جملة مفردات الجملتين فالهزة لطلب التصور انهم غير عند ذلك  
عند ذلك يكون التصور المسند اليه وانما قائم هو انهم التصور المسند اليه انهم مختلفون  
ام نحن الى القول وهو استفهام تقريري عن المسند اليه والكلام انشاء وجوابه النفيين  
لانهم اولو يجوز العطف باواضع بعد هذه السورة الجزية كواو على متاوتين او بعد  
عند الشيخ ثم وعزاه بعضهم الى سبويه ومنه الفارسي وابن هشام ويجوز انهما فابعد  
هذه الاستفهام فنفس لطلب التصديق والجواب نعم او لا نقول انهم في الالزام يكون  
والنفي هل احدهما فيها والمنقطعة هي الازالة على جملة خبر مرتبطة بما قبلها في ويلزمها  
الاخر بكيل الاخر اية استفهام حقيقي نحو انما لا بل ام شاة اي بل هي شاة او

او انكارى نحو ام له البناء وكلم البنون اي بل البناء او محو وعنه ما نحو ام هل  
لشوى الظلمات والنور ام ماذا كنتم تعلمون اذا الاستفهام لا بد من على الاستفهام  
لا التوكيد ولا النفي وتقع ام هذه بعد خبر محو او محو انكارية واستفهام بغير ان  
كقولهم لنزول الكتاب لا ريب فيه ام يقولون انزله الله ام ارجل يحشون به ام لهم  
ايد يبطشون بها هل يسوي الاعى والبهرام هل شوى الظلمات والنور والمنقطعة  
عاطفة عند ابن قتيبة وابن هشام وهو محو والمحو عند الجمهور وروى  
عنه في خبرهم كان وهي لغة على ومحو وهو كذا هم اسم قبيلة باليمن وفي الحديث  
ليس من امير المؤمنين في اسفر **الثانية** اما بالفتح والتشديد وقد تبدل مهمها الاولى  
يا استغفالا للضعيف وهي حرف فلا تالين جعلها اسما لظاهره فيسبب اياها بها  
وفيها معنى تفصيل غالبا ولا ريب تكررها في رما السببية الايام وقد عرفت الثانية  
كقولهم وانزلنا اليكم نور امينا فاما الذين آمنوا بالله واعتصموا به فقد خلد في رحمة  
منزلى واما الذين كفروا فكلبت وذيت وفيها معنى الشرط اي ابل للزوم الفاء بعدها  
كاس فاما ليست عاطفة لدخولها على الجز ولا بد لا امتناع الاستغناء عنها فتعني  
كونها جوابية ولزومها لبل لزوم معنى الشرط بها قال سبويه اما زيد فلا هي معنا  
مما يكن من شيء فزيد ذاهب وقل الشيخ رحمه الله ليس مراد ان اقايعه معها وكيف واما  
حرف وهما اسم تصدق الى المعنى الجيت واما يفي ان واصل اما زيد فقام اياك من شيء  
فزيد قام اي ان يقع شيء في الدنيا يقع قيام زيد وقلت ولذلك قبلها انكر يايم اذ فيها



تعلق الحكم على وقوع شيء ما وهو واقع قطعا فلا بد من وقوع الحكم قال الزحشرى فائدة  
أما في الكلام ان نطقه بفعل يؤكد نقول زيد ذاهب فاذ قصدت يؤكد ذلك وأنه  
لا محالة ذاهب وان تصد الذهاب وانته منه عن غير ذلك أما زيد فذاهب والزم حذف  
شرها وهو يكن وعوض بهما أي بين أقوالنا عن فعلها وهو الشرط المحذوف وجوبا  
ما في خبرها أي ما يبعد فذكر في ذلك الجزء أقوال ثلاثة **الاول** انه معمول الشرط  
المحذوف سواء امتنع أعمال ما بعد الفاء فيه امتناع تقديم معموله عليه أي ما زيد فاقى  
ضارب لا امتناع معمول خبره عليها لا نحو أما زيد فانا ضارب أي مما ذكر زيد وان  
رفض ذلك الجزء قد رتب الفعل مجهولا ولازم ما نحو أما زيد فذاهب أي مما حصل أو يذكر  
زيد ورده بأنه لو كان كذلك لكانت بغيره باطلا وليس كذلك بل هو لغة خبيثة قليلة كما نص  
عليه سيوبه **الثاني** انه جزء الجزاء الواقع بعد الفاء قدم عليه خبره من أيلا وفاء الجزاء  
لأداة الشرط وهو اما مبتدأ لما بعد الفاء نحو أما زيد فنطلق أصلا فزيد منطلق أو معمول  
سواء كان تقديم معموله عليه نحو أما غدا فانا ذاهب أم لا نحو أما زيد فاقى ضارب  
لأنه لا ما خاصة يقع تقديم ما يمنع تقديمه لا يجب ان يليها ما قصد تفصيله مبتدأ  
كان أو مفعول أو ظرف أو غيرها ليعلم من أول الأمر جنس ما قصد تفصيله من غير التباس  
**الثالث** انه جزء الجزاء وان لم يكن بعد الفاء مانع من تقديم معموله عليه نحو وأما البيت  
فلا تفهم وأما زيد فذاهب والآخر معمول الشرط المحذوف نحو أما غدا فاقى جالس

أما في الكلام ان نطقه بفعل يؤكد نقول زيد ذاهب فاذ قصدت يؤكد ذلك وأنه لا محالة ذاهب وان تصد الذهاب وانته منه عن غير ذلك أما زيد فذاهب والزم حذف شرها وهو يكن وعوض بهما أي بين أقوالنا عن فعلها وهو الشرط المحذوف وجوبا ما في خبرها أي ما يبعد فذكر في ذلك الجزء أقوال ثلاثة الأول انه معمول الشرط المحذوف سواء امتنع أعمال ما بعد الفاء فيه امتناع تقديم معموله عليه أي ما زيد فاقى ضارب لا امتناع معمول خبره عليها لا نحو أما زيد فانا ضارب أي مما ذكر زيد وان رفض ذلك الجزء قد رتب الفعل مجهولا ولازم ما نحو أما زيد فذاهب أي مما حصل أو يذكر زيد ورده بأنه لو كان كذلك لكانت بغيره باطلا وليس كذلك بل هو لغة خبيثة قليلة كما نص عليه سيوبه الثاني انه جزء الجزاء الواقع بعد الفاء قدم عليه خبره من أيلا وفاء الجزاء لأداة الشرط وهو اما مبتدأ لما بعد الفاء نحو أما زيد فنطلق أصلا فزيد منطلق أو معمول سواء كان تقديم معموله عليه نحو أما غدا فانا ذاهب أم لا نحو أما زيد فاقى ضارب لأن لا ما خاصة يقع تقديم ما يمنع تقديمه لا يجب ان يليها ما قصد تفصيله مبتدأ كان أو مفعول أو ظرف أو غيرها ليعلم من أول الأمر جنس ما قصد تفصيله من غير التباس الثالث انه جزء الجزاء وان لم يكن بعد الفاء مانع من تقديم معموله عليه نحو وأما البيت فلا تفهم وأما زيد فذاهب والآخر معمول الشرط المحذوف نحو أما غدا فاقى جالس

وأما زيد فاقى ضارب وأما الفاء فلها في هذا الباب وان منع في غيره من عمل ما بعد  
مفعولها كذا في قوله تعالى انما ارسلناك الا بالحق والحق انما هو الذي لا يبدل ولا يعتد به  
الاولى انما هي التي لا تتغير ولا تتبدل والحق انما هو الذي لا يبدل ولا يعتد به

ما بعد فيما قبله قال سيوبه ما جعل بدونه أقوالنا بعمل معها أي أقوالنا فلا  
لغة السائل لا تفهم  
ننهز وما لا فلا نحو أما زيد فاقى ضارب لا امتناع زيد الذي ضارب وقد تفارقا  
منه التفصيل فنرد للاستيناف كما قالوا في أول خطب الكتب كقولهم أما بعد فهذا  
الضارب الصلة **المأش** أما بالسر والشديد ونفخها لغة وتبدل ميمها الأولى  
بألف في اللغتين ويجب تكررها ولا خلاف في أن الأولى غير عاطفة لوقوعها بين العامل  
ومفعوله كذا أما زيد وأما بكر والبذل ومقبوعه كقولهم ثم هادوا وما يؤدرون  
أما العذاب وأما الساعنة والثانية حرف عطف على المشهور وزيد بدخول الواو  
العاطفة غالباً عليها إذ لا بد من عطف على ما خلف ولذا اجمعوا على أن لا الثانية في نحو  
لا حول ولا قوة غير عاطفة واجاب ابن الحاجب بأن الحرف حرف واحد للعطف ولا يبعد  
ان يكون صوته حرف جزاء من أي كما مع أيلا وتقبل عطف أقوالنا على اسم والوارد  
أما على أقوالنا وهو غريب وقبل الواو زيادة لتوكيد العطف وحكي ابن عصفور الاجماع  
على أن الثانية اضم غير عاطفة كالأولى قال وإنما عدوها من أمر في العطف لمصاحبتها  
للوارد وكان المتركها في باب العطف ونسب هذا القول بكونها عاطفة إلى الشرح عزضا  
له وزيد أقوالنا للتفصيل في الفاعل كما وأما زيد وأما بكر والمفعول كرايت أما زيد وأما  
أباه والظن كما وأما اليوم وأما أصل نحو قوله ثم أنا هديناه السبيل أما شاكر وأما  
كفر وأما جاز الكونون كون أماني الأبهة هي أن الشرطية وما الزائدة باضمار كان أي ان  
كان شاكر أو ان كان كفورا كقولهم فزيد ذلك ان محققا وان كان بالابهام على السامع

قول في شرح قول سيوبه ما جعل بدونه أقوالنا بعمل معها أي أقوالنا فلا لغة السائل لا تفهم ننهز وما لا فلا نحو أما زيد فاقى ضارب لا امتناع زيد الذي ضارب وقد تفارقا منه التفصيل فنرد للاستيناف كما قالوا في أول خطب الكتب كقولهم أما بعد فهذا الضارب الصلة المأش أما بالسر والشديد ونفخها لغة وتبدل ميمها الأولى بألف في اللغتين ويجب تكررها ولا خلاف في أن الأولى غير عاطفة لوقوعها بين العامل ومفعوله كذا أما زيد وأما بكر والبذل ومقبوعه كقولهم ثم هادوا وما يؤدرون أما العذاب وأما الساعنة والثانية حرف عطف على المشهور وزيد بدخول الواو العاطفة غالباً عليها إذ لا بد من عطف على ما خلف ولذا اجمعوا على أن لا الثانية في نحو لا حول ولا قوة غير عاطفة واجاب ابن الحاجب بأن الحرف حرف واحد للعطف ولا يبعد ان يكون صوته حرف جزاء من أي كما مع أيلا وتقبل عطف أقوالنا على اسم والوارد أما على أقوالنا وهو غريب وقبل الواو زيادة لتوكيد العطف وحكي ابن عصفور الاجماع على أن الثانية اضم غير عاطفة كالأولى قال وإنما عدوها من أمر في العطف لمصاحبتها للوارد وكان المتركها في باب العطف ونسب هذا القول بكونها عاطفة إلى الشرح عزضا له وزيد أقوالنا للتفصيل في الفاعل كما وأما زيد وأما بكر والمفعول كرايت أما زيد وأما أباه والظن كما وأما اليوم وأما أصل نحو قوله ثم أنا هديناه السبيل أما شاكر وأما كفر وأما جاز الكونون كون أماني الأبهة هي أن الشرطية وما الزائدة باضمار كان أي ان كان شاكر أو ان كان كفورا كقولهم فزيد ذلك ان محققا وان كان بالابهام على السامع



وابقاء على الشك من غير شك للمتكلم كقولهم وافزون مرهون لاسم الله تعالى بعد هم واما  
يتوب عليهم والشك من المتكلم اذا لم يعلم احد الامرين على النجسين والتنجيس بينهما اخذ  
اما البيع او اقامتهما شئ ايتيها شئت لأكليهما والا باصا كمالا لاسم الله تعالى الحس واما ابن هير  
اي لا يغيرها فيكون الجمع بطريق الاولى بخلاف النجس وذكرنا هذه المعاني الاربع لا والافزون  
لصفة الامر ايهم ومثلوا لكل بمنزلة ما ذكرناه من امثلة والتحقيق ان شئنا منها لم يوضع  
لشي من ذلك فاما اول الفرق اي احد الشئيين والاشياء وصفه الاسم لطلب الفعل  
مع المنع من ذكره وتلك المعاني انما تستفاد بالقرين ولذلك نراه لما اخطأ في قولهم  
بدلالة الكلام عليها بالوضع لا بالقرين لم يهتدوا الى تعيين اللفظ الذي عليها سبيل  
فزعوا فان انة لفظ الاسم واضري انة اما او او لانقص من الكم على نحو الوضع وان كان  
ظاهر ذلك واما اي الاولى لا ضرورة قبل اللفظ المعطوف عليه اي الذي عطف عليه ما بعد  
اما الثانية بها كمن ذكرها ناد لا يفتقاس عليه خلافا للقرار فيجوز ان يدب يقوم واما  
يفعل قياسا على او لانفك الثانية عن الواو غالبا كمن او من غير قول لا نفسد والابا  
اي بالنا اباكم بفتح الفتح وابدال الميم الاولى يا **الحاشية** اي بالفتح والشرب نزل على  
او صر اسم شرط نحو ايا ما ندموا فله اسماء الغنة بدل الجرم والفاء الجزائية واسم استفهام  
القيام رجل من اهلين ويطلب ما يميز عن صاحب المشاركة له في الوصلية عنده والذكر  
قال المنطوقون يجب الجواب عن اي شئ هو في ذاته بالفصل وعن اي شئ هو في غيره بالاشارة

والا فاعلم ان الشك من غير شك للمتكلم كقولهم وافزون مرهون لاسم الله تعالى بعد هم واما يتوب عليهم والشك من المتكلم اذا لم يعلم احد الامرين على النجسين والتنجيس بينهما اخذ اما البيع او اقامتهما شئ ايتيها شئت لأكليهما والا باصا كمالا لاسم الله تعالى الحس واما ابن هير اي لا يغيرها فيكون الجمع بطريق الاولى بخلاف النجس وذكرنا هذه المعاني الاربع لا والافزون لصفة الامر ايهم ومثلوا لكل بمنزلة ما ذكرناه من امثلة والتحقيق ان شئنا منها لم يوضع لشي من ذلك فاما اول الفرق اي احد الشئيين والاشياء وصفه الاسم لطلب الفعل مع المنع من ذكره وتلك المعاني انما تستفاد بالقرين ولذلك نراه لما اخطأ في قولهم بدلالة الكلام عليها بالوضع لا بالقرين لم يهتدوا الى تعيين اللفظ الذي عليها سبيل فزعوا فان انة لفظ الاسم واضري انة اما او او لانقص من الكم على نحو الوضع وان كان ظاهر ذلك واما اي الاولى لا ضرورة قبل اللفظ المعطوف عليه اي الذي عطف عليه ما بعد اما الثانية بها كمن ذكرها ناد لا يفتقاس عليه خلافا للقرار فيجوز ان يدب يقوم واما يفعل قياسا على او لانفك الثانية عن الواو غالبا كمن او من غير قول لا نفسد والابا اي بالنا اباكم بفتح الفتح وابدال الميم الاولى يا الحاشية اي بالفتح والشرب نزل على او صر اسم شرط نحو ايا ما ندموا فله اسماء الغنة بدل الجرم والفاء الجزائية واسم استفهام القيام رجل من اهلين ويطلب ما يميز عن صاحب المشاركة له في الوصلية عنده والذكر قال المنطوقون يجب الجواب عن اي شئ هو في ذاته بالفصل وعن اي شئ هو في غيره بالاشارة

بالاشارة لعناصر الميز الذي في الاول والعرض في الثاني وهذا اصطلاح منهم مقتضى  
اللفظ ان يجاب بما يميز عنده السائل ذاتيا كان ام عرضيا عن مشاركا في ما اضيف اليه  
اي فلا يصح الجواب بنفس المضاف اليه او باجم منه كاشان في المثال ونفعا المنكر مذكور غالبا  
واله على معنى الكمال في موصوفها ونضافه الى مثل الموصوف غور رب برجل اي رجل  
اي رجل كامل في الوجلية قال ابن مالك والى مراد ذكر رب برجل اي امر او لم يميز  
غير لعدم التماثل قبل بهما في النجس ان كان الموصوف لما فرج بكامله عن صدره افعال  
يتبع منه المتكلم لخصا سببه فيجب ان يتفهم عنه وعباراتهم في نفسهم هائل على انها  
استفهامية لكن الاستفهام لا يجمع الوصف فالوصف ان يحمل على انها استفهامية  
في الاصل اريد بها الا ان الموصوف من شأنه ان يتفهم عنه وصوله لكذا روي  
الاشارة فانفصلت هابا في موصولة بمعنى الذي وفردعه والافصح عدم النصف  
فيقال ابرهم وابنه وابنه وبعض العرب يقول ابرهم للواحد وابنه للواحدة واباهم وابناه  
لمشاهم وابوهم وابائهم لجمعهم وانكرت قلب كونها موصولة وفي الاشارة انه محجور  
يشترط في اسان العرب ولا يرب من الموصولات سواها وقيل نرب مطلقا وقال سيبويه  
ان اضيف لفظا كان صدرها ضمير اخذ فانبت على الكم كقولهم نلتز عن من كل شئ

والا فاعلم ان الشك من غير شك للمتكلم كقولهم وافزون مرهون لاسم الله تعالى بعد هم واما يتوب عليهم والشك من المتكلم اذا لم يعلم احد الامرين على النجسين والتنجيس بينهما اخذ اما البيع او اقامتهما شئ ايتيها شئت لأكليهما والا باصا كمالا لاسم الله تعالى الحس واما ابن هير اي لا يغيرها فيكون الجمع بطريق الاولى بخلاف النجس وذكرنا هذه المعاني الاربع لا والافزون لصفة الامر ايهم ومثلوا لكل بمنزلة ما ذكرناه من امثلة والتحقيق ان شئنا منها لم يوضع لشي من ذلك فاما اول الفرق اي احد الشئيين والاشياء وصفه الاسم لطلب الفعل مع المنع من ذكره وتلك المعاني انما تستفاد بالقرين ولذلك نراه لما اخطأ في قولهم بدلالة الكلام عليها بالوضع لا بالقرين لم يهتدوا الى تعيين اللفظ الذي عليها سبيل فزعوا فان انة لفظ الاسم واضري انة اما او او لانقص من الكم على نحو الوضع وان كان ظاهر ذلك واما اي الاولى لا ضرورة قبل اللفظ المعطوف عليه اي الذي عطف عليه ما بعد اما الثانية بها كمن ذكرها ناد لا يفتقاس عليه خلافا للقرار فيجوز ان يدب يقوم واما يفعل قياسا على او لانفك الثانية عن الواو غالبا كمن او من غير قول لا نفسد والابا اي بالنا اباكم بفتح الفتح وابدال الميم الاولى يا الحاشية اي بالفتح والشرب نزل على او صر اسم شرط نحو ايا ما ندموا فله اسماء الغنة بدل الجرم والفاء الجزائية واسم استفهام القيام رجل من اهلين ويطلب ما يميز عن صاحب المشاركة له في الوصلية عنده والذكر قال المنطوقون يجب الجواب عن اي شئ هو في ذاته بالفصل وعن اي شئ هو في غيره بالاشارة

في الاصل اريد بها الا ان الموصوف من شأنه ان يتفهم عنه وصوله لكذا روي  
الاشارة فانفصلت هابا في موصولة بمعنى الذي وفردعه والافصح عدم النصف  
فيقال ابرهم وابنه وابنه وبعض العرب يقول ابرهم للواحد وابنه للواحدة واباهم وابناه  
لمشاهم وابوهم وابائهم لجمعهم وانكرت قلب كونها موصولة وفي الاشارة انه محجور  
يشترط في اسان العرب ولا يرب من الموصولات سواها وقيل نرب مطلقا وقال سيبويه  
ان اضيف لفظا كان صدرها ضمير اخذ فانبت على الكم كقولهم نلتز عن من كل شئ



اهتم اشد وقوله سلم على ايتهم افضل وقد نزل في البيت بالتعب وفي  
 البيت بالحق ويجب استقبال عاملها ان كان فعلا نحو اكرم اوساكرم اياكم اى  
 الكرم اكرمك خلافا للبعيرين قبل سئل الكسائي لم لا يجوز ان يجنى ايتهم قام فقال  
 اى كذا خلقت وزاد الاخفش مجيها نكح موصوفه كثر باى معجلى اى بشئ محب  
 وقال ابن هشام انه غير مسموع **الثاني عشر** بل وهو حرف عطف مفعول على مفعول  
 ونصبه بعد الابتدائى خبر كان ام لا حرف الحكم المذكور عن المظهر عليه الى المعطوف <sup>مفعول</sup>  
 الاول كالمسكوت عنه كضرب او ضربت يدا بل بكون كانه اذا ان يقول بكون فسبق لسانه  
 الى زيد غلطا فتدارك ببل ولا قبل ببل الغلط فيقع لا يقع من نصح وانما الاصل تدارك  
 بعطف البدل على البدل وتفيد بعد النفي والنهي **نفر** حكم الاول المعطوف عليه **والثاني**  
 ضل ذلك الحكم **الثاني** المعطوف عنه الاكثر كما رابت اولهين زيد بل بكون اى بل  
 رابته او ههنا او نقل حكم اى الاول اليه **الثاني** عند بعض وهو المبرد فزيد المع  
 للاشاق الخ الخلاف وفيه قول ثالث هو انه بعد الابتدائى لتدارك الغلط وبعد النفي والنهي  
 بمحتمل ونفره حكم الاول واغبات ضل **الثاني** كافي للباب والابعد صل كلام المع  
 عليه فيقع ليس زيد قائما بل قاعدا على الاحتمال الاول اى ليس فاعدا بل قاعدا على الثاني  
 وان تلها جملة فهو اضراب عما قبلها الا بطله كقولهم نعم وقالوا اخذ الرمن ولرا سجان  
 بل عباد مكرهون اى بل هم عباد وقوله ام يقولون بجنة بل جادهم بالحق او بجنة الانتقال  
 من غير ابطال كقولهم الخ من ذكرى وذكر اسم بغير فصل بل بذكرى من الجوع الدنيا والدنيا

والدنيا كتاب ينطق بالحق وهم لا يظلمون بل قلوبهم في غمرة وبلح حرف ابتداء لا عطف  
 على القبح وقد زاد عليه لا بعد الابتدائى لتأكيد الاضراب نحو وصرقوا بل شمس وبعد النفي  
 والنهي المنفرد بها نحو ما دم زيد لا يكره في لا بل بابل والابن وناين قاله في الارشاد  
**الثاني عشر** وما اشارت للاشتغال كالمحس حاكمه مرفوعا فمجرى المشتغل او فعلا جامدا  
 غير منصرف بمعنى جاوز وجانب فنصبه بالفعولية وفاعله ضمير مشتغل فيها ومربا اتفاقا  
 لى عدا القراء وهو عند فعل لا فاعله والتعب بعد اللام على الاستعلاء وهو ضعيف  
 وهل لغير عابد الى ضمير مصدر يصاغ مما قبلها من فعل او شبهه كجاء القوم ماشا  
 زيدا اى جانب المجي زيدا او على اسم فاعل منه اى جانب الجاني والجاون زيد او الى  
 بعض مفعول من ضمنا منه اى مما قبلها اى جانب بعض القوم زيد فلم يكن بعضهم فيه خلاف  
 جاز في كل فعل استثنائى والاخر قول سيبويه واكثر البصريين وقال ابن مالك لا يطرأ  
 قول غيرهم في القوم افوتك وهو لا قولك ماشا زيدا اذ ليس قبلها فعل او شبهه  
 فلا بد لهم من المصير الى قول سيبويه ولو سلم فلا ينفى قولهم فيما وجد فيه فعل او شبهه  
 والظاهر انهم انما ذكروها على التمثيل والافتكاك كل ما افهم منه المصدر واسم الفاعل  
 والمفعول فعلا او شبهه كان ام غيرهما فلم ان يقول ان المعنى في المثال الاول جانب  
 الاخ لا انه بمعنى اسم الفاعل وان لم يكن ببرا الا في وفي الثاني جانب المشار اليه <sup>شأن</sup> والا  
 او بغيره والكون ويحى فيهما ورايم للتثنية فينفيد نزاهة مفعولها كما ذكر في  
 سوي ماشا زيدا اذ ذكر فيه سوي قد ينفى ماشا الله للتثنية فينفى لكن على جهة التثنية



والانكار على ذكر التوفيق فمن نطق عنه على حد سبحانه الله ومعاد الله ولا اله الا الله  
ونحوها في هذا المعنى كقولهم عن النطق في يوسف قلن ما شئ الله ما هذا بل ان  
هذا الاملك كرم اي منزلة عما كانت فيه امرأة العزيز ليجادها شاشا النثر بهيمة هل هي  
اسم بمعنى براءة او نفيها منصوب على المصدر الواقع موقع عامله المحذوف او فعل  
بمعنى برأت او تزهدت او اسم فعل بمعنى ابرأ او انزعه فيه ظران والاول الاصح ومختار  
اي حيان وابن هشام بدليل ثبوتها في حاشا الله في قراءة ابي التمهال نحو عمل الله  
اضافتها في قراءة ابن مسعود حاشا الله سبحانه الله وليست من اجازة كما زعم ابن عطية  
لانها لا تجي في غير الاستثناء ولذا هو لها على اللام الجارة في قراءة السبعة حاشا لله اذ الجار  
لا بد من عمل الجار ولثبوتها في قراءة غيرهم واقا نكر في قراءتهم مع عدم الاضافة  
فعلى بناءها للشبه بحاشا المرفوعة وثبت ان بنائها هو الحامل على القول بانها فعل  
او اسم فعل وترد باعوابها في بعض اللغات **والاربعة عشر** هي وهي حرف ترد على اربعة اشكال  
عاطفة للمفرد على مثله وهي الماطفة لجزء من شئ على ذلك الشئ لا بد من كون الخبر اقوى  
او اضعف من سائر الاجزاء في الحكم الواقع عليها في الكلام مترتبة على سائر الاجزاء بمهلة  
ذهنية بان يكون الحكم مبتدأ من الاضعف الاقوى فتشبه الى مدخولها كانت الناس  
حتى الانبياء او بالعكس كقوله الخاتم حتى المشاة فما بعد ما غاب الاجزاء وقع اضعفا وهذا  
وخارجا معادله متاخر عن ملكها في الذين بمهلة ذهنية لان بناء الحكم مع حتى هذه  
على النفي فيندرج الفعل في الحكم بموجب الاضعف فالاقوى الى ان ينتهي الى الانبياء او بقدر

الاقوى فالاعطف الى ان ينتهي الى المشاة فالحكم على مدخول حتى متاخر وهذا عن  
الحكم على سائر الاجزاء سواء كان الواقع في الخارج اضعف من ذلك بان يتاخر فلو لم المشاة  
عن فلولم الركبان مثلا في الخارج ام لا ولا نطف الجمل بمعنى على الصحيح وان عطف على  
مجرور ولو ظاهر اعيد الجار وجوبا واستحسانا لئلا تلبس بالجار ان احملها  
كما عطف في النثر حتى في آخره وجان كون ما بعدها خارجا قبلها اذ كان كالجزء  
منه نحو ابي الفلام حتى مد بشرا لا بد منه كثر دون حتى اخي ويختص الماطفة بالجار  
بالظاهر فلا نطف ضمير عند بعض وفي معنى اللبيب ذكره ابن هشام الخضر وقال ان  
هشام الانسان ولم ابق عليه لغيب ونسبه اليه في الاوضح اضعف من قام الناس  
حتى انا وانت وترد على اربعة اشكال وتبين في فند على الجمل المستأنفة اسمية كانت كقول  
فما زالت الضل تجرد ما تبا بدلية حتى ما بدلية اشكال ام ضلطة فعلها مضارع كقراءة نافع  
حتى يقول الرسول برفع يقول او ما من نحو حتى عفا مثبتة كمن ام منقبة كمن زيد  
حتى لا يوجد ولا عمل الجمل بعدها خلاف للزجاج زعمها في عمل حتى ورد بقولهم  
من حتى انهم لا يوجدون كسواء اذ لو كانت جارة لفتح نحو لاني وغيرهما مع ان  
من الجر انما بدخل على مفرق او ما تبا بدلية واهل كوفته يكررون العطف حتى يجعلوها  
في نحو ما والقوم حتى ابوك ورايتهم حتى اباك ابتداء في باضمار عامل لما بعدها  
حتى جاء ابوك ورايت اباك وفي اليريشان رواه سيبويه وابو عمرو وغيرهما في النفي  
لكنه لغة ضعيفة وفي الاوسط انما غير معروف وفي المنية والاضح انما تلبيل وترد جارة

والاربعة عشر هي وهي حرف ترد على اربعة اشكال  
عاطفة للمفرد على مثله وهي الماطفة لجزء من شئ على ذلك الشئ لا بد من كون الخبر اقوى  
او اضعف من سائر الاجزاء في الحكم الواقع عليها في الكلام مترتبة على سائر الاجزاء بمهلة  
ذهنية بان يكون الحكم مبتدأ من الاضعف الاقوى فتشبه الى مدخولها كانت الناس  
حتى الانبياء او بالعكس كقوله الخاتم حتى المشاة فما بعد ما غاب الاجزاء وقع اضعفا وهذا  
وخارجا معادله متاخر عن ملكها في الذين بمهلة ذهنية لان بناء الحكم مع حتى هذه  
على النفي فيندرج الفعل في الحكم بموجب الاضعف فالاقوى الى ان ينتهي الى الانبياء او بقدر



۱۰۸

اهل الكها وعن الثاني بان نضد برى فمت ملة فجعله غشاة و بان القافايت عن ثم

122



كما قد شوب ثم عنها كما بانني وقد يجاب عن الاول بان الفاعل لطف الفصل على الجمل  
ولستى بفصلية ابلانا بان من الفصل من هو تفصيل ترتيب على الاجمال وناقض عنه  
اولا فاعنه في الذكر نحو ضيا افضل وصور وراعية وصرح راسه وقد مره وانشا  
البرالم بقوله بنوعه اي تفيد الترتيب بقسميه فالحققي وليست معنوا ايم نحو قام  
فمرى والذكر اي اى آخر ما بعد ما قبلها في الذكر واستحقاقه التاخر لكونه تفصيلا  
لما قبلها نحو ونادى نوع ربة فقال ربة اذ ليس المراد تآخر القول عن التاخر بل القول  
بيان وتفصيل للتاخر فلا ترتيب حقيقة الا ان من الترتيب الذكر مخاير الفصل عن  
الجمل فيبقى بالفاء ايزا نادى ذلك وقد تفيد الفاء العاطفة ترتيب لامقابلة الوجود  
على سابقها اي كونه متفرعا عليه مستبعا عنه فليستى فاء السببية نحو اساء زيد ففترته  
واصن بكونه منه وهذا لا يقتضي عدم المهلة كقوله ثم اقول من السماء ماء فتبع  
الارض مخضرم لما بين نزول الماء واخضرار الارض بسببه من مهلة طويلة وجعلها  
ابن هشام للنقيب من باب شرب هند فولدت ونسب القول بانها سببية المعنى  
قبل ولا فادها الترتيب بلامهلة استعملت للسببية والبطر الجراذ بشرطه لترتيب السبب  
على سببيه والجراذ على شرطه من غير تخلف وقد خفف الفاء اي حين اذا افادت السببية  
بان لستى باسم القيمة وهي في عوف المنطق ما يلزم قول اقول لانه وذلك القول  
الارض هو القياس المنطقي التركيب من مفرد متين اوليهما الصغرى والارض الكبرى  
نحو العالم متغير وكل متغير حادث ينتج فالعالم حادث بدل عليها فاء السببية لانها

لانها فرع حاصل عن القياس مسبب عنه ولذلك لستى فاء التفرع ايم وقد  
لستى السببية عن محدوف بدل عليه ما قبلها فليستى اح فليستى عند بعض لافضاها  
عن السبب المحذوف واخبارها عنه نحو قوله ثم فاضرب بعصاك الجوف فانفجرت اي  
فاضرب فانفجرت فان ضربت فانفجرت نظير عرفتني بيتك انك **والسادس عشر**  
قد ذكر على وجهين اسما وصرا فالاستمته قسما اسم فعل بمعنى بكفى فيرفع فاعلا  
ويجب مفعولا ويبنى على السكون وتلحقه فوك الواقعة مع الياء نحو قد زيد او قد في  
درهم اي بكفيه او بكفني او ظرف بمعنى حسب مبنيا على الفم وقد هذه يجب اضافتها وتبنى  
على السكون غالبا المشابهة بالحروف وضعا وقد الحرفية المظاهرة قد زيد درهم بالسكون  
وقد في بالتون حفظا للسكون وقد نوب وهو قليل بقى ذلك درهم نحو صبك او قد في  
نون كسب درهم والحرفية تختص بالفعل النفرى المثلث الجردى عن الجازم والنواب  
ومرور التفتيش وهي حرف اتفاقا قبل وتفيد تقييل مدحها اذا استعملت مع المضارع  
كقد كتب بمنزلة رجا معه ثابت معهم افادتها التحقيق معه كقوله قد يعلم الله وقد نرى  
تقبل وجهها لان علمهم ورؤية الاشياء مما لا ينقطع ولا يزول فلا معنى لتقييلها  
والحققون على انها بنهما للتقبل ايم الا انه نزعان تقييل في وقوع الفعل في نفسه  
كقد يصدق الكذب لقلة صدق الكذب وتقييل متعلقة كافي اليمين فقلة وقوع علم  
ثم ورؤية كناية عن قلعة وقوع معلومة ورؤية لا تستلزم ان يوجد او لم يتعلم علم الله  
ورؤية بها فالمعنى قد يعلم الله الموقنين لوقوع التعريف وقد لا يعلم لعدم وقوعه وقد



نرى قلب وجهك وذلك كما وقع منك قلب ولا نراه لعدم وقوعه فلا يلزم وجود  
شي لا يعلم الا يراه ويعيان اخرى انما يلزم ان يكون رؤيته القلب اقل من رؤيته عدمه  
لان عدم رؤيته وبها يكون بعيد فلا يلزم عدم رؤيته في الاكثربل رؤيته عدمه ولا  
محدود فيه وهي صفة تحقيق مع الماضي غالباً فلا ينفصل عن الا انها تدخل على ماض متوقع  
كقول المؤذن قد قامت الصلوة ان الجماعة كانوا منتظرين لذلك قبل اتيان وهذا مراد  
من جعلها التوقع والآن هو بمنى انتظار الوقوع حال التكلم بتأني المضي اذا لا انتظار لما قد  
وقع قبل وقد تقر به اي الماضي من الحال نقول قد فحمل الماضي القريب والبعيد فاذا  
قلت قد فت استحق بالقرين من حال التكلم ولذا لا تدخل ما للحال كلبس وعيسى قال الشيخ ثم  
لا بد في قد من معنى التحقيق ثم يتقيد اليه في بعض المواضع مع الماضي القريب من الحال  
مع التوقع بان يكون مصدر متوقفاً على الالحاق واقعا من قريب كما نقول لمن توقع ركوب  
الامر قد ركب اي وقع ما كنت متوقفاً على كذا ومنه قد قامت الصلوة فبعضه فالتوقف  
بمعنى التحقيق والتوقع والتعريف وقد كلف التحقيق والتعريف فقط كقولك قد ركب زيد  
لن لم يتوقع ركوبه وقد دخل على المضارع فيضم الى التحقيق في الاعراب التقليل عن ان الكثر  
قد صدق وقد يحكى مع التحقيق فقط كقولك قد ركب زيد من التقليل كقولك قد ركب زيد وجهك  
هنا لخص كلامه ولا بأس الا ان ظاهراً الاكثر ان التحقيق غير لازم لها الا مع الماضي  
فانها معدة بغيره فقط غالباً ومع التعريف في غير الغالب وان معناها الاصلي مع المضارع  
التقليل كما هو ظاهر المصنف فان ثبت ان معناها الاصلي مع المضارع هو التحقيق مطلقاً مع الماضي

الماضي والمضارع وان التقليل والتعريف طاربان بالقرين كما هو ظاهر النسخ  
لما جاز الى ما تكلف المحققون في الايتين اذ المعنى الحقيقي وهو التحقيق متحقق  
ولا قرينة على الزايد بل على عدمه قالوا ومن ثم اي من اجل تقربها الماضي من الحال  
الترمت كلمة قد على صيغة المجهول في الجملة الفعلية الحالية المصدرية بالماضي لان  
الحال ينافي الماضي فلا بد من قد تجعله قريباً من الحال ليصح وقوع الجملة حالاً  
هكذا على الشرط وجوب قد في الجملة الحالية الماضية وفيه بحث مشهور ظاهر  
هو ان الماضي انما ينافي الحال بمعنى ان حال التكلم لا يكون الجملة حالاً بمعنى كونها افضل  
مبنية للحال والهيئة والفعل الماضي ليس حالاً بالمعنى الاول بل بالمعنى الثاني فلا يمتنع  
مفيدة لعدم منافاة للمعنى الثاني ولو فرضت فلا ينفع لفظ قد لانه انما يجعل المعنى  
قريباً من المعنى الاول لمتنفي هنا فلا دخل له في بفتح الحالية بالمعنى الثاني وتقرّب الماضي  
من الحال بهذا المعنى بل ربما يبعد عنه جاز زيد في العام الماضي وقد ركب فرس لانه  
الحال يقرب بعامل زمانا وهو هنا متقدم على حال التكلم بنية تكلماً قريباً من حال  
التكلم بعد عن زمان عاملة ومنشأوهم اشتراك بين الغنيين واشتباها احداهما بالآخر  
ولم يزدوا في الاعتقاد على ما ذكر العلامة القناري في المطول من ان غايته  
ما يمكن ان يقع انهم استكروا مع الجملة الحالية لما ناهض مع الحال في الجملة ولو بمعنى  
او تصدبرها بقدر استعسان لفظي قال وكثيراً ما يقيد فعل واقع في حال التكلم  
بماض واقع قبله وبعده طويلاً لكن تصدبره بلفظ قد يكسر منه سورة الاستبعاد كقول



ابي العلا واصدق في عهده وقد اعترف صحابه موسى بعد ايامه التسع وقال الحق الشريف  
 قد التجأ في المقام الى ذلك الوجه المستع وجعل غايته ما يمكن ان يوصيه كلام القول  
 وهذا الوجه وان كان منقولاً من كلام الرضى لكنه غير مسمى قال والصواب ان الافعال  
 اذا وقعت فبها المألل انحصار بالانتماء فهم منها استقبلاتها واصلتها وماضيتها  
 بالقياس الى ذلك المقيد لا بالقياس الى زمان التكلم كما في معانيها الحقيقية وليس  
 ذلك بمستبعد فقد صرح النجاة في مباحثه فيكون الفعل مستقبلاً ونظراً الى زمان التكلم  
 وعلى هذا اذا قلت جازي زيد ركب كان المفعول منه كون الركوب ماضياً بالنبذة الى  
 المضي منقلبه عليه فلا يحصل مفارقة الحال لعاملها واذا دخلت عليه فذكرت من زمان  
 المضي وبفهم المقارنة بينهما فكان ابتداء الركوب كان منقلبه على المضي لكنه قارنه  
 واما واذا قلت جازي زيد ركب دل على كون الركوب في حال المضي ومعظم كلامهم  
 في هذا المقام وفي وجوب تجويد الجملة الواقعة على معنى علامة الاستقبال اذ لو صدرت  
 بها لفهم كونها مستقبله بالقياس الى عاملها انتهى وقد ذكر في بحث الجملة الحالية  
 من صنف الجملة جازي هذا اشكال في اشراط مجردة لها عن صفة الاستقبال وقد عرفت  
 هنا انما ابتدئ في هذا المقام فتأمل لتفصيل حقيقة الحال **السابع** في شرطه على  
 وجهين اسم فعل جازي انتم وكثيراً ما يحل بالفاء وهي فصيحة مثبتة عن شرط مقدور  
 زيد فقط بفتح القاف وتخفيف الطاء ساكنة اي فاذا حكمت بقيامه فانت عن الحكم  
 بالقيام ولا يخفى عن غيره ونظر في الاستغراق الزمان الماضي والكونه متصفاً بق ما فعله او

في هذا المقام وفي وجوب تجويد الجملة الواقعة على معنى علامة الاستقبال اذ لو صدرت بها لفهم كونها مستقبله بالقياس الى عاملها انتهى وقد ذكر في بحث الجملة الحالية من صنف الجملة جازي هذا اشكال في اشراط مجردة لها عن صفة الاستقبال وقد عرفت هنا انما ابتدئ في هذا المقام فتأمل لتفصيل حقيقة الحال

اوله فعله قط اي في شئ من الازمنة الماضية وفيها اي في الثانية من لغات  
 فتح القاف مع ضم الطاء المشددة وهي الفصيحة وتخفيفه او مع سكونها وضمها مع التشديد  
 او التخفيف ولا يخفى مع فعلاً مستقبلاً لفظاً ومعنى وقول العامة لا فعل قط لمن وهن  
 مشتق من قططته اي قطعته فمضى ما فعله قط ما فعلته فيها انقطع من عري لان الماض  
 منقطع عن الحال واستقباله ونبت لفظها مع مضي الى اذ المعنى من ان ضلقت الى  
 الان على حركته لا يلفظ ساكنان وعلى الفتح تشبهاً بالفاء وقد تكرر على اصل الفاء  
 الساكنين وقد تتبع قاذر طاره في الفهم وقد تحقق طاره مع ضمها واستكانتها قاله  
 في معنى اللبيب وزاد فيه وجهين اخرين كونه ظرفاً بمعنى حسب وهو بفتح القاف و  
 سكون الطاء مخففة بفتح قط زيدا وقطى او قطك درهم كابت قط صبيته وصبي  
 وصبيك كما في في قط زيدا اي لا انها بنياً لوضعها على مرفقين وصبيته كونه  
 اسم فعل بمعنى يكفي بفتح فتنى بنون الوقاية ويجوز الحاقها في الاول حفظاً للسكون  
 كما في من وعن **الفاعل** كم وهي اسم وضع كناية عن المقدار زيد على وجهين خبرية  
 واستفهامية ويشتركان في البناء على السكون لوضعها على مرفقين والافتقار مع الى  
 التميز كرفع الابهام عن الذات المقدرة بالمقدار المفهوم منها وفي لزوم الصدق  
 سواء كانا مبتدئين ام مفعولين نحو كم رجل او رجلاً عندك او رابت فلا يعمل ما قبلها  
 فيما بعد لها وضربها عنه في قول بعضهم ملكك كم عبيد كالكاه الامشش انما هو على  
 لغة رديئة موروثة ومخفى الخبرية بفتح التميمي معها بفتح مقدرة لا بالاضافة فلا يفتب

في هذا المقام وفي وجوب تجويد الجملة الواقعة على معنى علامة الاستقبال اذ لو صدرت بها لفهم كونها مستقبله بالقياس الى عاملها انتهى وقد ذكر في بحث الجملة الحالية من صنف الجملة جازي هذا اشكال في اشراط مجردة لها عن صفة الاستقبال وقد عرفت هنا انما ابتدئ في هذا المقام فتأمل لتفصيل حقيقة الحال



مفرد كان او مجموعا نحو كم رجل او رجال الكرم وتخص الاستفهامية بنصبه نحو كم  
رجلا عندك اجاز يسوي بالفتح وابن هشام وغيرهم من المحققين من بشرط دخول نحو  
جوع على كره فانه يجوز فيه النصب وهو الكثير والجواب لغيره نحو كم درهم او درهم بعت ومنه  
مسئلة الكتاب على كم جوع بيتك بنى وعلى بان التميز والمميز مخدات من الجوار  
الداخل عليها كانه دخل على غيرهما بنى وفي قول ثان بالجواز مطلقا وثالث بالفتح  
كذلك وتخص الاستفهامية بنى بلزوم اقراء اي انوار غير هاتين الجمع والابتني واقما  
نحو قولهم كم لك غلانا فقالوا المهر فيه محذوف تقديره كم نفسا لك ما لكونهم غلانا  
اي ملوكين فغلانا مال وعاملة الطرف لما فيه من معنى الفعل فلا يجوز كم غلانا لك  
لا متناع تقدم الحال على عاملة المنوي اي ما عمل فيه بتقنية معنى الفعل او شبهه  
**التاسع عشر** كيف وهي اسم مرد على وجهين شرطية غير عاملة عند الاكثر وعاملة في جزم  
الفعلين الشرط والجواب عند الكوفيين وبزمن قياسا وقال الخليل يخرج كيف يخرج  
المجازة في نحو كيف يكون الكون لان فيها معنى العموم الذي في كلمات الشرط الا ان لم  
يسمع الجزم بها في سعة وفي الباب قلها كيف تضع اضع بالجزم وهو ضعيف وهو  
صريح في سماعه سعة ونقل الخليل اخرى بالتعويل الا ان الشهادة على الاثبات  
مقدمة على الشهادة على النفي واستفهامية يطلب بها تصور حال الشيء ونحوه او  
فتقع خبر المبتدأ او كان واخر في نحو كيف زيد كيف كنت اراحت ومفعول ثانيا  
في نحو كيف ظننت زيد وثالثا في نحو كيف اعلمت فرسك وهما بنى خبران في الاصل وصلا

في نحو كيف جاز زيد اي على اي حال واذا ابدلت منها قلت كيف زيد ايح ام سقيم  
وكيف جاز زيد راكبا ام ماشيا وقال ابن هشام ثاق مفعول مطلقا بنى نحو كيف  
فعل ربك اذ المعنى اي فعل فعل ربك وقد اشبعنا المقال في بيان بيانها لاهية والحال  
في بحث الحال وقال التبراني والافندي انها اسم غير ظرف وعلمه المحققون في محلها الرفع  
مع المبتدأ والنصب مع غير وعن سيبويه انها ظرف في محلها عند نصب دائما وقال ابن  
مالك لم يقل احد ان كيف ظرف اذ ليست زمانا ولا مكانا لكنها لما تفسر بقولك على اي  
حال لكونها سؤالا عن الاحوال العامة سميت ظرفا لانها في ثاويل الجوار والجور  
يطلق عليها اسم الظرف مجازا واستحسن ابن هشام وايه بالاجماع على ابدال المرفوع  
منه نحو كيف انت اصبح ام سقيم اذ لا يبدل من فوع من منصوب وعلى هذا فلا نزاع من في  
انها مرفوع المحل مع المبتدأ **العاشر** لو ترد شرطية فتعطف امتناع شرطها الامتناع  
جزائها واستلزامه اي استلزام وجود شرطها لجزائها اي لو وردت كقولهم لو كان نهما  
الهة الا الله لفسدت اي لنتلزم كون الهة غير نهما فسادها وينفع الاول لامتناع  
الثاني ضرورة ان امتناع اللازم ملزم لامتناع الملزوم والحاصل ان لو تدل على امتناع  
الشرط لامتناع الجزاء بمعنى انه لم يقع الشرط في الزمان الماضي فلم يقع بعدم وقوع الجزاء في  
ذلك الزمان ارضى الشرطية وعقد السببية والمبينة بين جملتي الشرط والجزاء في صريح ادرا  
الشرط الا ان لو تفيد الشرط بالزمان الماضي وتفيد غيرها بالمستقبل فتقول ان بئس اكرمك  
اي ان بئس في زمان الماضي اكرمك فيه فاذا انقضى زمان الماضي ولم يبق قلت لو مبني

مفرد كان او مجموعا نحو كم رجل او رجال الكرم وتخص الاستفهامية بنصبه نحو كم  
رجلا عندك اجاز يسوي بالفتح وابن هشام وغيرهم من المحققين من بشرط دخول نحو  
جوع على كره فانه يجوز فيه النصب وهو الكثير والجواب لغيره نحو كم درهم او درهم بعت ومنه  
مسئلة الكتاب على كم جوع بيتك بنى وعلى بان التميز والمميز مخدات من الجوار  
الداخل عليها كانه دخل على غيرهما بنى وفي قول ثان بالجواز مطلقا وثالث بالفتح  
كذلك وتخص الاستفهامية بنى بلزوم اقراء اي انوار غير هاتين الجمع والابتني واقما  
نحو قولهم كم لك غلانا فقالوا المهر فيه محذوف تقديره كم نفسا لك ما لكونهم غلانا  
اي ملوكين فغلانا مال وعاملة الطرف لما فيه من معنى الفعل فلا يجوز كم غلانا لك  
لا متناع تقدم الحال على عاملة المنوي اي ما عمل فيه بتقنية معنى الفعل او شبهه  
**التاسع عشر** كيف وهي اسم مرد على وجهين شرطية غير عاملة عند الاكثر وعاملة في جزم  
الفعلين الشرط والجواب عند الكوفيين وبزمن قياسا وقال الخليل يخرج كيف يخرج  
المجازة في نحو كيف يكون الكون لان فيها معنى العموم الذي في كلمات الشرط الا ان لم  
يسمع الجزم بها في سعة وفي الباب قلها كيف تضع اضع بالجزم وهو ضعيف وهو  
صريح في سماعه سعة ونقل الخليل اخرى بالتعويل الا ان الشهادة على الاثبات  
مقدمة على الشهادة على النفي واستفهامية يطلب بها تصور حال الشيء ونحوه او  
فتقع خبر المبتدأ او كان واخر في نحو كيف زيد كيف كنت اراحت ومفعول ثانيا  
في نحو كيف ظننت زيد وثالثا في نحو كيف اعلمت فرسك وهما بنى خبران في الاصل وصلا



ول  
الملك  
فمنع الملك  
عن الملك

الاسقية فابعد لها نوع بالابتداء والجزء للثبوت الى الماكنة وقد نزل على العقليته  
والتحق بالقرآن المجلة السابعة بعد الصلوات كانه لا يرد موجودا فانزلت لا يرد استنفاذا وانما يرد على الابرار بعد زيارته في الاثر  
الوافقة صلة لحرف مصدر كقولهم لو ان كان من المستحيين لثبوت الى الماكنة منهم سدا لها ان كبرها

١٠

فی ضمیمہ

عشره  
بالمشتغال الثاني

مذہب لطیف

1511

۱۸۱۵

संस्कृत

فانها

والماء أيضا يغ

و لاشك في وفلا

اولنا وقبل الله ما اول

ولي  
محاربتنا في الامة الا

روز و در وقت است

مدخل لماهذه على

ت ای هاست

ایضاً ناقبہ جازمہ

رع ماضيا

[illegible]



وهي تاول مع ما بعد ما بالمصدر فان كان بناو من المدة سميت زمانية نحو ما ليس  
ما دام زيد جالس اي مدة دوامه جالس وقوله لم لا يصاح عليكم ان تطلقتم النساء وما  
لم تسموهن اي عدم اللبس والامتناع مصدره غير زمانية نحو ما امن ما فعلت اي  
ما احسن فعلك وقوله لم ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون اي يكون لهم كاذبين وقد يقع  
زائدة وهي في عان صلتها غير كافية كقولهم فيما رستم من الله لنت لهم وكافة اقان  
الرفع ولا تلحق الاكثر افعال قل وكثر وطال لمشا بينهما لرب في التقليل والتكثير  
ولا بدح من ان تليها جمل صليته نحو فلما يركب امير او عنه وعن النصب وهي المتصلة  
بان واخواتها نحو ايمان زيد وقام زيد عن الحق كالتصلة ببعض احوال الحق والظرف  
كن نحو وتما توب وبين نحو بينهما انا جالس اذ دخل اليمين كحق وقد تراء ما عواض عن  
حد وفي كقولهم اما انت منطلقا انطلقت بكسر هاء اما فيهما فان اصله على الاول  
ان كتبت منطلقا انطلقت من فوا كان فافصل الفين صار ان انت فزيد ما وقلت فزيد  
ان الشرطية مهابا وبعث فيها وعلى الثاني لئلا كنت منطلقا انطلقت من فوا لام الحق من ان  
النامية لمصدره على القياس اي انطلقت كونك منطلقا ثم قول هنا ما فعل هناك  
فالتصلة ايمن فوعان عوي وغير عوي **الواحد عشر** هل وهي من استفهام وقد عوي نفسهم  
وتفرق عن الهزة بامور **الاول** باختصاصها بطلب النصد بن وجد ولذا امتنع معارضة  
ام المتصلة لها نحو هل قام زيد فلا تبق هل قام ام تعد بخلاف الهزة فانها تتركب من المتصل  
ايهم كامن **الثاني** عدم الدخول على العاطف فلا تبق هل انت قائم بخلاف الهزة قل تعالى

وقد جازت في خمسة امور تقدمت اربعة منها فاسها قول ابن هشام ان منفى لا يكون  
الا قريبا من الحال ولا يشترط ذلك في لم يقول لم يكن زيد في العام الماضي بمسافر وتبين  
لما يكن قلت ليس هذا وجه آخر غير الاربعة المنقذة من قبل هو عين ما تقدم من اعتبار  
استمرار النفي بل الى الحال وامتناع انقطاع مجاز النفي بل لان النفي اذا وجب  
استمر الى الجمال والصاله لا بد من كونه قريبا من الحال ومن هنا جاز لم يكن زيد  
في العام الماضي بمسافر ثم سافر ولا يجوز في الماضي انصال النفي الى الحال فان اريد  
بقربه من الحال ذلك فهو من اوصاف الاربعة وان اريد معنى آخر فهو واضح وايضا قربه  
المنفي من الحال ان كان بانصال آخر بل الحال فهو الاستمرار المعبر وان كان بقربه  
زمان مدون النفي وفلقه بحلة فاشترطه غير مسلم النسخة نحو صعي ابلين ربه وما  
يندم ولذا لم يمتنع ابن مالك قال بل ذلك غالب لا شرط واجب ونقل عن ابن هشام  
وسكت عليه وهو يؤيد بميله اليه **الثالث عشر** ما ذكرنا من صفة فاعلمت فاعلمت  
تدوم صولة وقد افضت في باب الموصولات وتلك بمعنى شئ او شخص موصولة بما بعد  
نحو موت بما معجب اي بشئ معجبه الموصولة وصفته لتكن تنفيذ بابها ما بها فاعلمت  
موصوفها نحو الامر ما لا من عظم جدي انقذ اي قطع وشطير ما بنيت كقولهم فاستغاثوا  
لكم فاستقيموا لهم في مدة استقامتهم لم وغير زمانية نحو وما لكم من نعمتي انتروا  
ففعلا من غير جعل الله واستغاثا منه نحو ما ذا اصفعت وما تملك بهميدك وما فعلكم  
الحرقية تزد من شبهة ما ليس وقد عوي في فواضع المبتدل ومصدره يحتاج في الموصول الى

وهي تاول مع ما بعد ما بالمصدر فان كان بناو من المدة سميت زمانية نحو ما ليس  
ما دام زيد جالس اي مدة دوامه جالس وقوله لم لا يصاح عليكم ان تطلقتم النساء وما  
لم تسموهن اي عدم اللبس والامتناع مصدره غير زمانية نحو ما امن ما فعلت اي  
ما احسن فعلك وقوله لم ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون اي يكون لهم كاذبين وقد يقع  
زائدة وهي في عان صلتها غير كافية كقولهم فيما رستم من الله لنت لهم وكافة اقان  
الرفع ولا تلحق الاكثر افعال قل وكثر وطال لمشا بينهما لرب في التقليل والتكثير  
ولا بدح من ان تليها جمل صليته نحو فلما يركب امير او عنه وعن النصب وهي المتصلة  
بان واخواتها نحو ايمان زيد وقام زيد عن الحق كالتصلة ببعض احوال الحق والظرف  
كن نحو وتما توب وبين نحو بينهما انا جالس اذ دخل اليمين كحق وقد تراء ما عواض عن  
حد وفي كقولهم اما انت منطلقا انطلقت بكسر هاء اما فيهما فان اصله على الاول  
ان كتبت منطلقا انطلقت من فوا كان فافصل الفين صار ان انت فزيد ما وقلت فزيد  
ان الشرطية مهابا وبعث فيها وعلى الثاني لئلا كنت منطلقا انطلقت من فوا لام الحق من ان  
النامية لمصدره على القياس اي انطلقت كونك منطلقا ثم قول هنا ما فعل هناك  
فالتصلة ايمن فوعان عوي وغير عوي **الواحد عشر** هل وهي من استفهام وقد عوي نفسهم  
وتفرق عن الهزة بامور **الاول** باختصاصها بطلب النصد بن وجد ولذا امتنع معارضة  
ام المتصلة لها نحو هل قام زيد فلا تبق هل قام ام تعد بخلاف الهزة فانها تتركب من المتصل  
ايهم كامن **الثاني** عدم الدخول على العاطف فلا تبق هل انت قائم بخلاف الهزة قل تعالى

وقد جازت في خمسة امور تقدمت اربعة منها فاسها قول ابن هشام ان منفى لا يكون  
الا قريبا من الحال ولا يشترط ذلك في لم يقول لم يكن زيد في العام الماضي بمسافر وتبين  
لما يكن قلت ليس هذا وجه آخر غير الاربعة المنقذة من قبل هو عين ما تقدم من اعتبار  
استمرار النفي بل الى الحال وامتناع انقطاع مجاز النفي بل لان النفي اذا وجب  
استمر الى الجمال والصاله لا بد من كونه قريبا من الحال ومن هنا جاز لم يكن زيد  
في العام الماضي بمسافر ثم سافر ولا يجوز في الماضي انصال النفي الى الحال فان اريد  
بقربه من الحال ذلك فهو من اوصاف الاربعة وان اريد معنى آخر فهو واضح وايضا قربه  
المنفي من الحال ان كان بانصال آخر بل الحال فهو الاستمرار المعبر وان كان بقربه  
زمان مدون النفي وفلقه بحلة فاشترطه غير مسلم النسخة نحو صعي ابلين ربه وما  
يندم ولذا لم يمتنع ابن مالك قال بل ذلك غالب لا شرط واجب ونقل عن ابن هشام  
وسكت عليه وهو يؤيد بميله اليه **الثالث عشر** ما ذكرنا من صفة فاعلمت فاعلمت  
تدوم صولة وقد افضت في باب الموصولات وتلك بمعنى شئ او شخص موصولة بما بعد  
نحو موت بما معجب اي بشئ معجبه الموصولة وصفته لتكن تنفيذ بابها ما بها فاعلمت  
موصوفها نحو الامر ما لا من عظم جدي انقذ اي قطع وشطير ما بنيت كقولهم فاستغاثوا  
لكم فاستقيموا لهم في مدة استقامتهم لم وغير زمانية نحو وما لكم من نعمتي انتروا  
ففعلا من غير جعل الله واستغاثا منه نحو ما ذا اصفعت وما تملك بهميدك وما فعلكم  
الحرقية تزد من شبهة ما ليس وقد عوي في فواضع المبتدل ومصدره يحتاج في الموصول الى



فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم انما منحكم يميتين وفيه قولان امد هما ان النعم من اجل

الجملة المعطوفة فكان مقبها الناقص عن العاطف الا انها قدمت عليه لتقديرها ونظام

صدان وها حروف الاستفهام يجب جمعها صادات الكلام الآات الهنزام الباب واصل

اور ان اسنفہام فلذا فقت با حکام منها تمام القدسین بحت تقدیر علی العاطف

وهي من اجزاء المعطوف به بخلاف افعالها فانها تتأخر عن العاطف على القياس نحو ان

لذ هبون وكيف تكفرون وثانيهما ان العزة جزء من جملة معطوف عليها حذفت بقية

المهمله معطوف هو ما بعد العاطف ومنه وان التقدير ان تؤمنون به في جوارحه فان ما

او قتل انقلبتم انحنى مخلدون فما كان بميتين وهكذا في نظائرهما وقد جاوز الزخشي

الوجهين في مواضع من الكشاف والثالث عدم دخول الهمزة على الشرح بمخارج الهمزة

قال فان مشتاقهم الخالدون والوابع عدم رضى لها على اسم بعد فعل تلايق هل يزداد

وان جان لهر زده بام مجنون و الهرة جوان از بهر مقام بلا فتح اتفاقا و الحاقا من لخصاص و الایما

فان هل الطلب التصديق الاجابة لا بل هل لم يقع بخلاف الفهم لدفعها على النفي سواء كانت لغز الشبهة

الحقيقه عيان الخوام تشريح لك صدرك فاتها لا تكاوي شرحا صدك ام للاستفهام الحق للصوره الخوام رقم

من فداهم يكن اول الصديق ثم امر بركب امر وقد سلكنا في هذه الى هذه ولا ينفق اضفها الاض مسلك الاقتصار

على حذر شرح قصص الكافي كنت على جناح السيف مشوئ البال بطل بعد وطرف ونقول كانا المم نذرس

اللهم اشرح صدورنا بنوار المعارف و نور قلوبنا بحقائق اللطائف واجعل ماوردناه في هذه

لور بقا خالصا لوجهك الكريم والحمد لله أولا وأخرا وظاهرا وباطنا ونمجد الله لتعظيمه وتمنيقه

## بازبین شد

۱۴۷۱ ش



[illegible][illegible][illegible]

لا اله الا الله ذا القدر العظيم ذي الجلال والإكرام  
سبحه الله وأحمده ولا اله الا الله والله أكبر ولا حول  
ولا قوة الا بالله العلي العظيم



[illegible]

115



[illegible]

الثماني في النجوم معرفة احوال وانوار الكلام من جملة الادب  
 قال سيد الانبياء عليه السلام  
 ثمة ثون اولادي بسمائة اشياء اولها  
 بالعلمية وثانيتها بالاجل وثالثتها بالعينية  
 ورابعها بالشياعة وخامسها بالقناعة  
 وسادسها بالفقر



اصلاح کنی و دروغ نگو  
بچه ها را از دست خود نگاه دار  
و با کسی که بد است دوستی مکن  
در این دنیا هیچ چیز نیست  
که در روز قضاوت سودمند باشد

مجلس



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

صدور غنچه رسته  
برگه رسته زار خسته  
هر باغ اوج غنچه رسته  
بکرم رسته صورت

لاضر ولا نفع  
لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

صدور غنچه رسته  
برگه رسته زار خسته  
هر باغ اوج غنچه رسته  
بکرم رسته صورت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

صدور غنچه رسته  
برگه رسته زار خسته  
هر باغ اوج غنچه رسته  
بکرم رسته صورت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



اینه قمار السحر عاذا بالله  
 طوبت عشرت برن بیو کما  
 بعد

This image shows a page from an ancient manuscript, featuring dense, cursive Arabic script. The text is written in dark ink on aged, yellowish paper. The script is highly stylized and fills most of the page. There are some marginalia or smaller lines of text on the left side. The overall appearance is that of an old, handwritten document.

The image shows a close-up of a manuscript page. The text is written in a highly stylized, cursive script, characteristic of Persian or Arabic calligraphy. The ink is dark, and the paper is aged and slightly discolored. The script is dense and fills most of the page area, with some lines appearing more prominent than others. The overall appearance is that of a historical document or a work of art.

وقف کا بنانا آستانہ قدس معلوم  
واقف - مرحوم آستانہ قدس معلوم  
مریضہ میسر واری مرحوم الحرام ۱۲۰۵ھ

کسکه بر کبریا که عجا و ابر  
 و کبریا قصه با من است که عزم نظر  
 ندیدم غزلان تیره از ابریا که  
 من آن کبریا که در غزل و شعر از  
 بخت و انا و حد و حد و حد و حد  
 معلمت هم تو و دل و دل و دل و دل

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The text is written in a cursive style, characteristic of Persian calligraphy. The lines of text are somewhat irregular and overlap, suggesting a handwritten document. The overall appearance is that of an old, possibly historical, manuscript or letter.